پژواک ماهنامه

سال بیست و هشتم شماره ۳۲۶ اسفند–فروردین ۱۳۹۸–۱۳۹۷ مارس ۲۰۱۹

Pezhvak of Persia
Publication
MARCH 2019
326

Tel: (408) 221-8624 Fax: (408) 693-3717
www.pezhvak.com info@pezhvak.com

پیام شایانی
وکیل تصادفات
✦ رانندگی ✦ زمین خوردگی
✦ صدمات ناشی از کار
(408) 777-8867
(800) 261-1314

دفتر خدمات بیمه سحر سلاحی
Selahi Insurance Agency
✦ مسکن ✦ اتومبیل ✦ مشاور مالی
✦ برنامه ریزی بازنشستگی ✦ بودجه کالج ✦ عمر
و هزینه فوت ✦ محل کسب و از کار افتادگی
(408) 931-6434
Lic:0G47139

آرش زاد - مانی حاتمی

مشـــــکل کردیت دارید؟

(415) 814-5666

ZENITH FINANCIAL GROUP

به همراه مشاوره و آنالیز رایگان

حذف اکانت های منفی و نادرست از قبیل:

Late Payment . Judgment . Charge off . Tax Lien
Collection . Bankruptcy . Inquiries . Foreclosure

#1
تخصصی ترین مرکز
CREDIT REPAIR

پیام شایانی

وکیل تصادفات و صدمات شدید بدنی

(800) 261-1314

- تصادفات رانندگی
- صدمات ناشی از کار
- زمین خوردگی
- صدمات منجر به مرگ
- آسیب از حیوانات

Payam Mark Shayani, ESQ
Accident Attorney
Auto, Motorcycle, Pedestrain, Slip & Fall, Work Injury

(916)442-9999
980 9th Street, 16th Floor
Sacramento, CA 95814

(408)777-8867
2880 Zanker Road, Suite 203
San Jose, CA 95134

(925)777-0432
425 Market Street, Suite 200
San Francisco, CA 94105

صفحه ۱ تبلیغ
صفحه ۲ یادداشت سردبیر-فهرست مطالب
صفحه ۳ آگهی
صفحه ۴ پیام زرتشت (علی اکبر جعفری)
صفحه ۵ لی هانت و ادب فارسی(حسن جوادی)
صفحه ۶ نامه های شگفت انگیز (بهرام فره وشی)
صفحه ۷ ایران شناسی ایران دوست (ایرج پارسی نژاد)
صفحه ۸ یک سینه سخن (مسعود سپند)
صفحه ۹ اخبار
صفحه ۱۰ جدایی حکومت و دین (احمد ایرانی)
صفحه ۱۱ آگهی
صفحه ۱۲ فر یا فر در باور ایرانی (هما گرامی فره وشی)
صفحه ۱۳ آگهی
صفحه ۱۴ ورزش از نگاه من (احمد طوسی)
صفحه ۱۵ خاطرات در گذر زمان (هوشمند عقیلی)
صفحه ۱۶ دنیای سینما (سعید شفا)
صفحه ۱۷ نوشخند، پوزخند (عترت گودرزی)
صفحه ۱۸ آگهی
صفحه ۱۹ مشقی تازه در روزهای غربت (حسینعلی مکوندی)
صفحه ۲۰ یادداشتهای بی تاریخ (صدرالدین الهی)
صفحه ۲۱ کربیت ریپر (آرش زاد)، (مانی حاتمی)
صفحه ۲۲ اخبار
صفحه ۲۳ به نام هستی (حسین الماسیان)
صفحه ۲۴ گیله مرد (حسن رجب نژاد)
صفحه ۲۵ تازه های پزشکی (منوچهر سلجوقیان)
صفحه ۲۶ آگهی
صفحه ۲۷ سیر و سفری در... (پرویز نظامی)
صفحه ۲۸ آگهی
صفحه ۲۹ مهاجرت و تربیت...(نیلوفر کشتیاری)
صفحه ۳۰ آگهی
صفحه ۳۱ آگهی
صفحه ۳۲ اقاقیا و گل سرخ در اشعار فروغ فرخزاد (بهرام گرامی)
صفحه ۳۳ آگهی
صفحه ۳۴ تقویم برنامه های هنری - جدول
صفحه ۳۵ نیازمندیها - فال ستارگان
صفحه ۳۶ تبلیغ
صفحه ۳۷ عشق، هوس، نفرت (عباس پناهی)
صفحه ۳۸ با هادی خرسندی- حکایت
صفحه ۳۹ بیماران نادری که متولی ندارند (ماهرخ غلامحسین پور)
صفحه ۴۰ شعر
صفحه ۴۱ شیر ماده الاغ (فریبا مکارمی)
صفحه ۴۲ اخبار
صفحه ۴۳ قوانین مربوط... (داریوش گیلانی)-نامه های رسیده
صفحه ۴۴ نگرشی ساده بر خصایص انسانی (گلنار)
صفحه ۴۵ دندان کشی در تهران قدیم (جعفر شهری)
صفحه ۴۶ اخبار
صفحه ۴۷ اخبار
صفحه ۴۸ دنباله مطلب
صفحه ۴۹ دنباله مطلب
صفحه ۵۰ دنباله مطلب
صفحه ۵۱ دنباله مطلب
صفحه ۵۲ دنباله مطلب
صفحه ۵۳ دنباله مطلب
صفحه ۵۴ دنباله مطلب
صفحه ۵۵ دنباله مطلب
صفحه ۵۶ دنباله مطلب
صفحه ۵۷ دنباله مطلب
صفحه ۵۸ دنباله مطلب
صفحه ۵۹ انگلیسی
صفحه ۶۰ انگلیسی

یادداشت سردبیر

آخرین روزهای اسفند ۱۳۹۷ پَر می کشد و دروازهٔ بهار باز می شود. با نسیم بهاری، درختان قبای سبز بر تن می کنند و آوای پرندگان رسیدن سال جدید و روز و روزگار نو را نوید می دهند. نوروز یادگار دیرین ماست و مهمترین جشن ملی ایرانیان که از ایران باستان باقی مانده است. جشنی که با وجود مخالفت های شدید خلفای عرب و متولیان بعدی آنها از میان نرفته و باقی مانده است. جشنی سرشار از خوشی ها و شادمانی ها و خاطرات شیرین کودکی و نوجوانی، لباس نو پوشیدن، عیدی دادن و عیدی گرفتن، دید و بازدید کردن، شیرینی خوردن، بوسه دادن و بوسه گرفتن، و دل از غبار کدورت ها شستن.

در این بهار ۱۳۹۸، پژواک با حمایت و همراهی شما، ایرانیان وطن دوست، ۲۹ ساله می شود. به چشم می بینید که پژواک جز مهر وطن سنگی به سینه نمی زند و همواره تلاش کرده تا میراث غرورانگیز ملی را زنده نگهدارد. قبلاً گفته ایم و باز مکرّر می کنیم که پژواک با مدد و یاری شما عزیزان بیش از یک ربع قرن را پشت سر گذاشته و در این مدت جز عشق به ایران سودایی در سر نداشته است و پیوسته کوشا بوده که اندیشه ها و آرمان های ملت بزرگ و کهن سال ایران را در این سوی جهان به شکلی آراسته و پیراسته با شما عزیزان در میان گذارد و صد البته که تنها پاداش و چشم داشت ما رضایت خاطر شماست و دلگرمی ما در ادامه این راه فقط تأیید و تشویق شما هموطنان و همزبانان است.

در پی آن هستیم که از این جهان پر جوش و خروش هر چه افزون تر به شما خوانندگان وفادار بهره رسانیم. امیدواریم همانطور که پژواک به خانه و کاشانه شما راه می یابد، نویسندگان پژواک نیز با قلم و اندیشه خود در خاطر و قلب شما حضوری مؤثر داشته باشند. پژواک بدون هیچ گونه وابستگی به گروه های سیاسی و مذهبی و فقط با همت و یاری شما به حیات خود ادامه می دهد .عدم وابستگی به کانون های سیاسی و مذهبی و عدم دریافت دیناری کمک از سوی کسانی که در مقابل حمایت مالی، خواه ناخواه، از پژواک انتظار جهت گیری و جانب داری را دارند سبب گردیده تا به طور تام و تمام متکّی به دریافت آگهی از صاحبان حرفه ها و مشاغل باشیم. به خوبی می دانید که پرواز پژواک با دو بال نویسندگان و آگهی دهندگان امکان پذیر است. نویسندگانی که با نوشته های سودمند خود به شما هموطنان آگاهی می بخشند ستون فقرات پژواک هستند و آگهی دهندگان شریانهای حیاتی که هر ماه خون تازه در رگ های پژواک می دوانند.

از همکاری و کمک هر دو گروه، نویسندگان و آگهی دهندگان، صمیمانه سپاسگزارم و از شما خوانندگان وفادار که اینجا و آنجا، در این مجلس و آن محفل، و در کوی و خیابان با تشویق ها و تحسین های خود مرا به ادامه این خدمت کوچک فرهنگی دلگرم می کنید بسیار متشکرم. انتشار پژواک بدون پشتوانه شما میسر نیست. از همکاران عزیزم که با مهربانی و صمیمیّت مرا در انتشار پژواک یاری می دهند قلباً ممنونم و بار دیگر تشکری ویژه دارم برای همسرم، اردشیر، که در تمامی این سال ها با عشق و کمک بی دریغ و صبر و تحمّل بسیار مرا در این راه حمایت کرده است.

دست های پرتوان و کریم شما نویسندگان و آگهی دهندگان را صمیمانه می فشارم، فرارسیدن سال ۱۳۹۸ را به شما هموطنان و همزبانان دور از وطن شادباش می گویم و برای ملت بزرگ و صبور و آزادیخواه ایران سالی پُربرکت همراه با سرافرازی و بهروزی آرزو می کنم. افلیا پرویزاد

در خواست اشتراک نشریه پژواک

شرایط آبونمان برای دریافت نشریه پژواک از طریق پست در آمریکا: یکساله **۷۵ دلار**

برای اشتراک: نام، تلفن و آدرس کامل خود را به همراه چک به آدرس پستی پژواک ارسال فرمایید.

(408)221-8624 PO BOX 9804, SAN JOSE, CA 95157

ماهنامه پژواک تاسیس: ۱۹۹۰ -صاحب امتیاز، مدیر و سردبیر (از سال ۲۰۰۶): **افلیا پرویزاد**

♦ مسئولیت صحت و سقم آگهی ها با صاحبان آگهی می باشد. شرکت پژواک هیچگونه مسئولیتی را در این مورد نمی پذیرد.♦ استفاده از طراحی های این نشریه بدون اجازه کتبی از شرکت پژواک (حتی برای صاحبان آگهی) غیر قانونی می باشد. ♦ ماهنامه پژواک در انتخاب، حک و کوتاه کردن و اصلاح مطالب آزاد است.♦ دیدگاه نویسندگان الزاما بیانگر نظر مسئولین پژواک نمی باشد. مسئولیت نظریه ها به عهده نویسندگان است.

شماره تلفن: ۸۶۲۴-۲۲۱(۴۰۸)

شماره فکس: ۳۷۱۷-۶۹۳(۴۰۸)

آدرس مکاتبه با نشریه پژواک:

PO BOX 9804,
SAN JOSE, CA 95157

www.pezhvak.com e-mail: info@pezhvak.com

Pezhvak of Persia has been complied as carefully as possible and cannot guarantee the correctness of all information that has been gathered and contained herein and does not accept any responsibility for any errors and omissions.

دفتر خدمات بین المللی

Office of International Services

قبول وکالت در کلیه امور حقوقی در دادگاه های ایران

با همکاری دکتر جمیله زنده نام

دارای سال ها سابقه در امور حقوقی داخلی ایران-بین المللی و وکالت دادگستری در ایران

فارغ التحصیل حقوق از ایران و آمریکا و کارشناس قوانین ایران در دادگاه های آمریکا

ارائه خدمات حقوقی در ایران، از طریق وکلای پایه یک دادگستری ایران

- مشاوره حضوری
- طرح دعاوی ملکی
- امور خانوادگی، ازدواج و طلاق و مهریه در ایران
- تنظیم انواع وکالتنامه
- برقراری حقوق بازنشستگی، معوقه و مستمری
- کارشناس قوانین ایران در دادگاه های آمریکا
- انجام کلیه امور موبوط به دفتر حفاظت منافع ایران
- انحصار وراثت و تنظیم وصیت نامه ها و قراردادهای ایرانی طبق قوانین ایران

✦ *Consultation* ✦ *Real Estate* ✦ *Family Law* ✦ *Wills & Probate & any Iranian Contract* ✦ *Drawing up any form of Power of Attorney* ✦ *Retirement Pension* ✦ *Expert Witness on Iranian laws* ✦ *Handle all issues & due diligence relating to the Interests Section of Iran*

جهت مشاوره و حل کلیه مسائل حقوقی خود در ایران با دفتر خدمات بین المللی تماس بگیرید!

ارائه خدمات، طبق قوانین ایران خواهد بود ✦ *Not Licensed to practice in US / CA* ✦ *Services related to Iranian Laws only*

Phone: (408) 909-9060 *Toll Free:* (888) 350-9060 *Fax:* (408) 503-0040

900 S. Winchester Blvd. #6, San Jose, CA 95128

پیام زرتشت

بخش ششم

دکتر علی اکبر جعفری

سروش به معنی گوش دادن و فرمان بردن است به خواست خدایی و ما آن را نیوشایی معنی کرده ایم تا نزدیکتر به اصل باشیم و در ضمن از سروش فرشته نمای پنداری اندکی دور باشیم.

زرتشت می گوید: کسی را که مزدا دوست دارد نیوشایی و منش نیک -V Vohu Ma- nah - به او روی میآورند. زرتشت می خواهد به دستیاری نیوشایی به خواست و آرمان خود برسد. نیوشایی راهی است که به اهور مزدای توانا می رود. نیوشایی راه رستگاری را، هم برای راستکار و هم برای دروغکار ، هموار و روشن می سازد. از این گفته ها بویژه آنجایی که نیوشایی با منش نیک است، بر میآید که فرمانبرداری زرتشت کورکورانه نیست بلکه از روی اندیشه و با دلی پر از مهر است.

پاداش. Ashi: پاداش نیک نیکی است و بد بدی، اما پاداشی که زرتشت میخواهد، زندگانی منش نیک است. کسی که با اندیشه و گفتار و کردار و دین خود ، راستی را فروغ میدهد، از منش نیک، شهر یاری را پاداش می یابد. پاداش کارهای نیک، راه راستی است که به منش نیک میرساند و این مزدی است که خواست از آن خدای است. پاداشی که زرتشت برای خود و یاران خود می خواهد مینوی است و آن رسیدن به خدای است.

رسایی- Haurvatat و جاودانی Ameretat: زرتشت بیش از همه نیک در یافت که نه تنها جهانی که در آن زندگی می کنیم بلکه خود ما نیز کمی ها و کاستی هایی داریم و نارسایی و عدم کمال حقیقتی است ناگزیر ولی در عین حال ما آن توانایی را هم از روی دستورهای درست و اصول صحیح، این کمی ها و و کاستی ها را از خود و از جهان دور سازیم و خود را رسا و کامل گردانیم. رسایی و کمال بیگمان یک روی است. روی دیگر جاودانی و ابدیت است که همه کمی ها و کاستی ها را از میان بر می دارد. کمال باید بی زوال باشد. پس رسایی و جاودانی از آن پر توها است که ما را به خواست ما یعنی به اهور مزدا می رساند.

زرتشت این دو پرتو را « هئروتات- Haurvatat» و «امرتات-Ameretat» می نامد و چون این دو لازم و ملزوم یکدیگرند همواره باهم در گاتها یاد شده اند. هئروتات یعنی همگی، بی کمی و بی کاستی، رسایی و امرتات یعنی نامرگی، جاودانی. امروز در پارسی این دو واژه را خرداد و امرداد می گوییم ولی چون آن دو بیشتر برای نام های ماه های سوم و پنجم میآیند و همینگونه اردیبهشت، بهمن، شهریور و اسفندارمذ که همه معنی حقیقی خود را چنان که در گاتها آمده ، کمابیش از دست داده اند. معنی واژه های گاتهایی راستی، منش نیک، شهریاری، درست اندیشی، رسایی و جاودانی را بکار می بریم.

زرتشت می گوید: «کسی که گفته های اهورایی را گوش می دهد، با کردار نیک خود به رسایی و جاودانی و در نتیجه به اهورامزدا می رسد. کسی که در اندیشه و کردار دوست اهور است به رسایی و جاودانی میرسد. آن نیایش و گفتار و کردار است که مردم را به راستی و شهریاری و رسایی و جاودانی راهنمایی میکند. رسایی و جاودانی برای کسانی است که روشن درون اند». اهورمزدا در شهریاری خویش به مردم رسایی و جاودانی ارزانی می دارد.

تندرستی Utayuti- و توانایی- Te-vishi: این دو واژه پنج بار در گاتها با هم یاد شده اند. تندرستی سه بار تنها آمده است و این واژه دیگر در اوستا دیده نمی شود. توش و توانایی یکبار تنها آمده است و سه بار نیز بیرون از گاتها به کار برده شده است.(یسن و سپرد، و ندیداد) که در هر سه جای با واژه کرپ -Kehrp، کالبد یا پیکر جفت است. در یک جای تندرستی با واژه دیگر درون- draona آمده که آن نیز به معنی توانایی و نیرو است و از این که چندین بار همراه با رسایی و جاودانی یاد شده اند، پیداست که این دو واژه نیز درباره درستی روانی و تنی مردم است و با رسایی و جاودانی وابسته اند.

زرتشت می گوید: «اهور مزدا در شهریاری خود رسایی، جاودانی ، توانایی و تندرستی ارزانی میدارد راستی و درست اندیشی و تندرستی و توانایی می بخش زرتشت خواهان جاودانی، رسایی، توانایی و تندرستی است.»

خرسندی Fseretu: واژه فسرتو در اوستا چهار بار آمده است. دوبار در اتهای پنجگانه و دوبار در گاتهای هفت هات و بس. این از آن پرتوها است که بیرون از گاتها دیده نمی شود و فراموش رديده است. زرتشت از خدای در می خواهد که به وی از درست اندیشی توانایی، از افزاینده ترین مینو پاداش نیک، از راستی نیرو و از منش نیک خرسندی ارزانی دارد. در جای دیگر می پرسد: کجاست خرسندی آزادگان، کو آمرزش، کجا راستی، کو درست اندیشی افزاینده و کجا شهریاری مزدا. هفت هات می گوید: بهترین راستی، منش نیک، شهر یاری نیک، دین نیک، خرسندی نیک و درست اندیشی را گرامی می داریم. ای اهور مزدا، با راستی نیک، خرسندی نیک و درست اندیشی نیک گرد تو می گردیم. در هر چهار جای بالا جای آن بود که یادی از رسایی و جاودانی می شد وانگهی می دانیم که در هفت هات در جایی که از چندین نمودارهای گاتها، بویژه منش نیک، راستی، شهریاری و درست اندیشی، نام برده شده است. از رسایی و جاودانی هیچ یاد نشده است پس چنین مینماید که خواست همان است و خرسندی آزادگان رسا و جاودان است.

آتش-Athra: جهان ما به روشنی و گرمی بسی نیاز دارد و این روشنی و گرمی از خورشید می رسد، ولی اینطوری نیست که هر دو همواره به اندازه هایی که نیاز داریم در دسترس ما باشد. این است که بشر نخستین جانداریست که روشنی و گرمی را از راه مصنوعی بدست آورد و این کار را با پی بردن به راز آتش افروختن انجام داد و می توان گفت آن آتش است که او را از همه جانداران دیگرجدا ساخت و زندگانی اش را به یکبارگی دگر گون گردانید و چون آتش بهترین وسیله آسایش او گردید، آن را از همه گرامی تر دانست و به پرستش آن پرداخت. این کاری است که او در آغاز زندگانی نوین خود کرد. سپس هم هر چه پیشرفت بشر بیشتر شد، آتش سود مندتر و گرامی تر گردید. خدایان پنداری که کم کم از پدیده های جهان سر بر می آوردند و به شمار خود می افزودند. همه گردا گرد آذرگاه آتش فروزان فرا میامدند و برای خود جایگاهی گزیده می نشستند و آتش و همه آن چیزهایی که بسته به آن بود، باعث رنگینی مراسم مذهبی بودند. سپس هر بنیاد گزار دینی که آمد، آتش را همانگونه فروزان نگهداشت و برای فهماندن خدای خود نموداری بهتر از آتش و روشنی ونور نیافت. ماهیچکس را سراغ نداریم که بجای روشنی، تاریکی و یا بجای نور، ظلمت رابهترین نمودار خدای خود گوید. پس آتش همواره نمودار و مظهر خدای بوده و اینجا باید خاطر نشان ساخت که نمودار جز انگار یا نگاری از آن چیزی که ما می خواهیم، نیست.

دنباله مطلب در صفحه ۵۲

کامران پورشمس

متخصص و مشاور در امور

خرید و فروش املاک مسکونی و تجاری

Kamran Pourshams

Experienced Professional Realtor

Residential, Commercial, Property Management

Proven Insights. Proven Results.

DRE# 01066478

✦ چگونه تحت شرایط اقتصادی کنونی صاحب خانه شوید؟

✦ به چه طریقی در این موقعیت زمانی می توانید خانه تان را بفروشید؟

من میتوانم با آگاهی و شناخت درست از آخرین تغییر و تحولات در امور خرید و فروش خانه و املاک، شما را در موارد فوق مطلع و یاری نمایم!

Experienced Agent in Short Sale & Bank Owned Properties

با در دست داشتن لیست کامل خانه های ضبط شده از طرف بانکها

Res: (408)879-9343 Bus: (408)369-2000

Dir: (408)369-2020 Cell: (408)781-1200

419 E. Hamilton Ave., Campbell, CA 95008

لی هانت و ادب فارسی

دکتر حسن جوادی

لی هانت (۱۸۵۹-۱۷۸٤) یکی از شعرای رمانتیک انگلیس است که مثل بعضی از دوستان و شعرای معاصر خود، لرد بایرن، تامس مور، کالریج و شلی علاقه خاصی به ادبیات شر ق و خاصه ادبیات فارسی داشت. مقاله زیر فصلی است از کتاب «تاثیر ادبیات فارسی در روی ادبیات انگلیسی» از قدیم ترین تا عصر حاضر که متن انگلیسی آن دوبار چاپ شده و تحریر فارسی آن توسط فرهنگستان زبان و ادب فارسی و انتشارات سمت سال گذشته چاپ شده و اخیراً جزوء بهترین کتاب های سال جایزه دهخدا را دریافت کرده است.

لی هانت در نوشتن اشعار اخلاقی بی‌نظیر بود و شاید هم از این جهت سعدی یکی از شاعران محبوب او بود.(۱) اشعار کوتاه هانت مانند «جعفر» و «ابو بن ادهم» جزء بهترین اشعار اوست و در عین حال اشکالات قطعاتی طولانی چون «رمینی» را ندارند. یکی از منتقدان سه سال پس از مرگ لی هانت دربارهٔ این اشعار کوتاه نوشت: «آنها محصول ذهنی پخته‌تر و دانش و بینشی وسیع‌تر و انسانیتی عمیق‌ترند. به‌علاوه این شعرها از سادگی و سلاستی برخوردارند که در شعر معاصر کمتر دیده می‌شود و در آثار خود لی هانت هم کم است. کسی که «ابو بن ادهم» را یک بار خوانده باشد، این شعر در خاطر او همیشه زنده خواهد بود.»(۲)

هنگامی که در سال ۱۸۵۵ مجموعهٔ داستان‌های منظوم از لی هانت تجدید چاپ شد، او احساس کرد که شعر مهم او به نام «رمینی» به‌طورکلی شعری است سنتی و گذشته از چند بیت ناب در اینجا و آنجای آن، چشمگیر نیست. او می‌خواست که به‌طورکلی و در نهایت دربارهٔ او با اشعاری چون «محمود»، «اجتناب‌ناپذیر»، «ابو بن ادهم»، «والاس و فاودن»(۳)، و چند قطعه شعر کوتاه دیگر داوری کنند. (٤)

شعر «محمود» که در مجلهٔ لیبرال چاپ شد حکایتی است دربارهٔ قضاوت بی‌اغماض سلطان محمود غزنوی. مردی شکایت می‌کند که یکی از افسران سلطان به خانهٔ او آمده و در خانه با زنش جمع شده است. سلطان به خانهٔ او می‌رود و چراغ را خاموش می‌کند و مرد متجاوز را با شمشیر خود می‌کشد. چراغ را که روشن می‌کنند سلطان سجدهٔ شکر می‌گذارد که مرد کشته شده پسر او نبوده است. اصل داستان از نگارستان است و آن را لی هانت از فرهنگ بزرگ دربلو برداشته است. همین داستان را جوزف ادیسون در شمارهٔ ۹۹ مجلهٔ گاردین به عنوان «داستان ایرانی» آورده است و در تاریخ زوال و فروپاشی امپراتوری روم هم همین داستان آمده. متن فارسی آن را می‌توان در منشی ایرانی نوشتهٔ گلادوین یافت.(۵)

«ابو بن ادهم»، که در سال ۱۸۳۳ در کتاب بهترین اشعار (یا بهترین گوهرها) نشر شد، یکی از زیباترین اشعار هانت است و افکار متعالی آن از خصوصیات والای شاعر حکایت می‌کند. هنگامی که بنای یادبودی برای آرامگاه لی هانت در گورستان کنسال گرین (٦) ساختند یک بیت از همین شعر را بر آن نوشتند: مرا در شمار کسانی بنویس که همنوعان خود را دوست می‌دارد. (۷)

ابراهیم بن ادهم یا شاهزادهٔ بلخ، که بین ۷۷٦ و ۷۸۳ میلادی متولد شده بود، صوفی بنامی بود و داستان او در رها کردن زندگی مرفه و مجلل در قصر خویش و در انزوا و در سفر به عبادت پرداختنش، یادآور زندگی بوداست. از میان داستان‌های متعددی که دربارهٔ او نقل شده است داستانی است که دربلو نقل کرده است و هانت شعر خود را براساس آن نوشته است. (۸) اصل این داستان در تذکرةالاولیای عطار آمده است: «نقل است کی (ابراهیم بن ادهم) گفت یک شب جبرئیل را به خواب دیدم که از آسمان به زمین آمد، صحیفه‌ای در دست، سؤال کردم که تو چه خواهی کرد؟ گفت: نام دوستان حق می‌نویسم. گفتم: نام من بنویس. گفت: از ایشان نه‌ای. گفتم: دوست دوستان حقم. ساعتی اندیشه کرد. پس گفت فرمان رسید که اول نام ابراهیم ثبت کن که اومید در این راه از نومیدی پدید آید. (تذکرةالاولیاء ـ باب ۱۱، ص ۱۰۳، به تصحیح نیکلسون، لیدن: بریل، ۱۹۰۵م.)

متن شعر لی هانت چنین است:

Abou Ben Adhem (may his tribe increase!)
Awoke one night from a deep dream of peace,
And saw, within the moonlight in his room,
Making it rich and like a lily in bloom,
An Angel writing in a book of gold:
Exceeding peace had made Ben Adhem bold,
And to the Presence in the room he said,
"What writest thou?" The Vision raised its head,
And, with a look made of all sweet accord
Answered, "The names of those who love the Lord."
"And is mine one?" said Abou. "Nay, not so,"
Replied the angel. Abou spoke more low,
But cheerily still; and said, "I pray thee, then,
Write me as one who loves his fellow-men."
The angel wrote, and vanished. The next night
It came again, with a great wakening light,
And showed the names whom love of God had blessed,
And, lo! Ben Adhem's name led all the rest!

دوست شاعر من، عبدالله باقری حمیدی، ترجمهٔ زیبایی از این شعر کرده که در اینجا می آورم

ابو بن ادهم، خداوندا تبارش بیشتر بادا،
شب از ژرفای خواب راحتی برخاست
و دید اندر اتاق غرق در مهتاب
به‌سان سوسنی پوشیده در گلبرگ
فرشته در کتابِ زر
گرفتار نوشتن بود: اتاق از نور او سرشار
بن ادهم که پُردل بود از آرامش بی‌حد
ز شاهد در اتاق خویشتن پرسید: چه بنویسی؟
شمایل سر برآورد و به آهنگِ فرح‌بخش
نگاهی گفت:
نویسم نام آنها که
خدا را دوست می‌دارند.
«مرا هم نام آنجا هست؟» بن ادهم
بپرسیدش.
«نمی‌بینم چنین نامی»، فرشته گفت در پاسخ.
ابو بن ادهم گرفته‌دل، ولی شاداب او را گفت:
«سپاس بی‌کران دارم
مرا هم آن کسی آور
که همنوعان خود را دوست می‌دارد.»

والت ویتمن

فرشته گفته را بنوشت و آنگه گشت ناپیدا.
شبی دیگر، به انوار شب‌اندازی
فرشته پیش او آمد
و نام آن کسانی را که از عشق خداوندی
سعادتمندتر بودند پیش آورد.
شگفتا! نام‌ها باقی
بن ادهم به سرخیل تمام نام‌ها ساقی!

«جعفر» نیز شعری است زیبا که بار اول در ۱۸۵۰ در مجلهٔ نیو مانتلی چاپ شد و به خاطرهٔ شلی تقدیم شد:

شلی! این شعر را به خاطرهٔ تو تقدیم می‌کنم
وصف شخص دست‌ودل‌باز به معنی یاد کردن توست. (۹)

هارون‌الرشید دستور داده است که هیچ‌کس از برمکیان تعریف نکند، ولی مردی که دوست جعفر برمکی است او را ستوده است. او را پیش هارون می‌آورند. خلیفه که می‌بیند مجازات چنین مردی کاری است عبث، پاداشی به او می‌دهد و انتظار ستایش و مدحی از او دارد، ولی انتظارش بیهوده است:

مرد هدیه را گرفت و آن را به سوی آسمان بلند کرد و مثل اینکه با ستارهٔ خود گفت‌وگو می‌کند، گفت:

«ای جعفر، این هدیه را هم از تو دارم!»(۱۰)

این داستان هم تا حدی مشهور بود و خانم همینز آن را تحت عنوان «رثاخوان برامکه» (۱۱) به رشتهٔ نظم درآورد. داستان دیگری که لی هانت از دربلو گرفته و او هم از نگارستان نقل کرده است ماجرای «گرفتن لقمان کدویی تلخ را از دست اربابش» است که آن را می‌خورد و بر روی خود نمی‌آورد که تلخ است. می‌گویند چرا حرفی نزدی؟ می‌گوید: «من از دست او بارها میوهٔ شیرین گرفته‌ام و این میوهٔ تلخ هم مسئله‌ای نیست.»(۱۲)

لی هانت قطعهٔ دیگری را نیز به نام «ابراهیم و آتش‌پرست» (۱۳)، که همان داستان مشهور بوستان است، به‌صورت قطعهٔ منظوم دراماتیک درآورده است، ولی آن را مستقیماً از سعدی نگرفته است.

دنباله مطلب در صفحه ۵۸

نامه های شگفت انگیز از کشیشان فرانسوی در دوران صفویه و افشاریه

(بخش بیستم)

ترجمه زنده یاد دکتر بهرام فره وشی

چون موضوع اصلی کار ما در گزارش روزنامه خاطرات پردولاماز تکمیل جغرافیا و تاریخ طبیعی کشوری است که از آن اطلاعات اندکی داریم، به خود اجازه داده ایم که شرح صدها حادثه غیرقابل پرهیز در یک سفر طولانی را حذف کنیم زیرا شرح این حوادث فقط برای کسانی که در آنها سهیم بوده اند قابل توجه است و برای خواننده جالب نیست زیرا چیز تازه ای که به زحمتش بیارزد یاد نمی دهد. معهذا نباید ناگفته گذاشت که پردولاماز این سفر را بعنوان یک میسیونر و مرد خدا انجام داده است و در میان گروه زیادی که همراه سفیر بودند، روح تقوا و مذهب را نگاه داشته و آنها را تعلیم و اندرز داده و آئین نماز بجای آورده و بقدری که زمان و مکان اجازه می داده، آداب تقدیس مذهبی را بجای آورده است. حضور او چه بسا بدی ها را مانع شده و گفتگوهای او موجب خیر گردیده است.

هنگامی که وی به اصفهان رسید. منتظر شد که «زورابک» کارهای مهم سفارتش را انجام دهد تا با او درباره کارهای میسیون شماخیه صحبت کند. وقتی که دید کارهای سفارت در شرف اتمام است چندین بار سفارشات پاپ و پادشاه لهستان را درباره میسیون شماخیه به سفیر یادآوری کرد. «زورابک» این مذاکرات را هر روز به تاخیر می انداخت و هیچگاه روزی که باید درباره آن صحبت کند فرا نمی رسید. این عالیجناب از آن کسانی بود که جز خود و منافع خود کسی را دوست نمی دارند و به دوستان خود جز با سخنان بیهوده و پوچ خدمتی نمی کنند زیرا خیال می کنند اگر خدمتی برای دیگران بکنند، گوئی از خود چیزی ربوده اند.

«پردولاماز» بوضوح دانست و البته دیر دانسته بود که وعده های دروغ به او می دهند که به چیزی منتهی نمی گردد، ولی در همان هنگام خداوند به او حامی دیگری عنایت کرد که خلق و خوی متفاوتی داشت و این حامی «پیرپل پالما دارتوا پیگناتلی» اسقف اعظم «انسیر» و دوک «سن الی» از فرقه «کارم دشوسه» بود که به مقام خلیفتگی پاپ در هند و سفیر پاپ و امپراتور و جمهوری ونیز در دربار شاه ایران، نائل شده بود.

این خلیفه مشهور پاپ که افتخار خویشی با پاپ را هم داشت از «پردولاماز» خواست که در خدمت او باشد و حتی اظهار تمایل کرد که همواره در حضور خود او باشد و خواست که در اموز مهم مختلف از نظر و عقیده او آگاه گردد.

این اسقف با چنان شکوهی به اصفهان وارد شد که مردم به یاد نداشتند که هیچگاه کسی را همطراز او دیده باشند. فردای روز ورودش شاه به او بار داد و احترامات شایسته و توجه خاصی درباره او مبذول داشت و پس از خوردن غذا بنابر رسم معمول بار عام داده شد. در این میهمانی ناهار که تقریبا دو ساعت بطول انجامید، پادشاه و تمام بزرگان دربار چشمشان به سفیر بود. از حالت حجب در قیافه او که هم گیر او مهربان و هم سرشار از شایستگی بود همه محظوظ شده بودند. در هنگام اقامتش در دربار، شاه اغلب می خواست او را در پیش خود نگاه دارد و در هر موقعیتی از او تحسین می کرد. چون کارهای او پایان یافت برای مرخص شدند بار یافت و شاه با تاسف با رفتن او موافقت کرد.

در این شرفیابی او از شاه درخواست کرد که به ما اجازه فرمایند کلیسای خود را در شماخیه توسعه دهیم و بتوانیم آزادانه به کارهای خود ادامه دهیم. شاه نه تنها بدون دغدغه بلکه حتی با کمال رضایت این درخواست را پذیرفت و برای ما نامه های ممهور به مهر دولتی فرستاد.

پس از این آخرین باریابی، اسقف اعظم «انسیر» مهیای حرکت بسوی هند گردید و «پرالی» را که خلیفه خلیفه گری اصفهان و روحانی فرقه «کارم دشوسه» بود مامور بردن جواب های صوفی بزرگ کرد. این دو اسقف در یک زمان حرکت کردند. خلیفه اصفهان راه شماخیه را در پیش گرفت و «پردولاماز» نیز که می بایستی به میسیون خود باز گردد از «ارشوک انسیر» حامی نیکوکار و والامقام خود اجازه مرخصی گرفت و با «پرالی»همراه گشت.

ما روزنامه خاطرات بازگشت این پدر میسیونر را در دست داریم ولی چون همان راهی را که آمده بود در پیش گرفته بود و خاطرات سفر او چیز تازه ای به ما نمی آموزد، از شرح گزارش سفرنامه او صرفنظر می کنیم.

او در روز ۱۴ سپتامبر سال ۱۶۹۹ از اصفهان بسوی شماخیه حرکت کرد. در روزنامه سفر خود می نویسد که چون به قم رسیدند، به دیدن قبور آخرین پادشاهان ایران رفتند، می نویسد که این قبور در بنای مجللی قرار دارند که به چندین قسمت تقسیم شده است و در میان باغ زیبائی قرار دارد که در آن تعداد زیادی درخت انار هست که میوه آنها به بزرگی سر آدمی است. پدر روحانی می گوید که ما را داخل دو تالار بزرگ مسقف کردند که در هریک از تالارها دو یا سه گور وجود داشت که بیش از سه پا از زمین بلندتر بودند و طول آنها هفت و عرضشان چهار پا بود و قالی های بسیار گرانبها روی آنها را پوشانیده بود. دنباله مطلب در صفحه ۵۲

✦ درمان بیماری های پا ناشی از امراض قند و رُماتیسم ✦ درمان عفونت های قارچ ناخن و پوست پا ✦ ترمیم پارگی ماهیچه، غضروف و شکستگی پا
✦ درمان بیماری های پا در کودکان ✦ صافی کف پا و صدمات ورزشی

✦Foot related diseases ✦Bunion, Callus, Corn ✦Hammer Toe, Ingrown Toe Nail ✦Sports Medicine & Injuries ✦Heel Pain & Diabetic Foot Care ✦Ankle Arthroscopy ✦Pediatric Foot Conditions ✦Flat Feet & Orthotics ✦Skin & Nail Conditions

Dr. Faranak Pourghasemi, DPM

My mission is to provide superior, comprehensive foot & ankle treatment for patient's current and long-term needs.

اکثر بیمه ها پذیرفته می شود

National Foot & Ankle Center

(408)884-5851

14981 National Ave., Suite #2, Los Gatos, CA 95032

MS YOGA Society

یوگا برای تمام سنین با مریم سالاری

• Therapeutic Yoga (یوگای درمانی)
• Chair Yoga • Vinyasa Yoga

جلسه اول را رایگان تجربه نمایید.

تخفیف ویژه
برای عزیزانی که M.S دارند.

برای اطلاع از زمان و ساعت کلاس ها با ما تماس بگیرید.
(۴۰۸) ۸۰۲ - ۸۸۸۲
maryamsalariyoga@gmail.com

با یوگا:
• شناخت و ارتباط بهتر با بدن
• قبول وضعیت جسمی و روحی
• بالا بردن قدرت عضلانی و تقویت حافظه
• بالا بردن قدرت تمرکز
• شناخت انرژی های درونی
• تعادل بین جاکرا ها
• هماهنگی بدن، فکر و روح
• سلامتی و شادابی برای تمام عمر

ایرانشناسی ایران دوست
ادوارد براون و ایران

بخش آخر

دکتر ایرج پارسی نژاد

نگاهی به کتاب:
دکتر حسن جوادی، ادوارد براون و ایران، فرهنگ نشر نو، تهران، ۱۳۹۶

فصل هفتم «ادوارد براون و ایران» اطلاعاتی دربارهٔ ویلفرید بلانت به دست می دهد که نه تنها از نظر رابطهٔ او با براون تازگی دارد، که روشنگر زمانه و زندگی و افکار این دو شخصیت شرق شناس نیز هست.

ویلفرد اسکاون بلانت Wilfrid Scawen Blunt (۱۹۲۲-۱۸۴۰) شاعر و نویسندهٔ انگلیسی مخالف امپریالیسم انگلیس بود و در زمان خود از نهضت های ملی در مصر و هند و ایرلند هواداری می کرد و از این نظر با براون همفکری داشت. او پس از ازدواج با نوهٔ بایرون، شاعر رمانتیک انگلیسی (۱۷۸۸-۱۸۲۴)، هردو راهی سرزمین های عربستان و سوریه و ایران و بین النهرین می شوند. براون زمانی که در ۱۹۰۳ به استادی کرسی عربی تامس آدامز در دانشگاه کیمبریج رسید برای تقویت زبان عربی خود به مدت دو ماه به قاهره رفت. در آنجا بود که با بلانت آشنا شد و در درس محمد عبده (۱۸۴۹-۱۹۰۵) در دانشگاه الازهر قاهره شرکت کرد. عبده از رهبران اصلاح طلب دینی مصر، از پیروان سیدجمال الدین اسدآبادی و همکارش در نشریهٔ عروه الوثقی در پاریس بود. عبده در اوت ۱۹۰۳ به بازدید براون به کیمبریج رفت و در پی آن دیدارها و گفتگوهایی با او داشت، اما براون سیدجمال الدین را تنها یک بار، در پاییز ۱۸۹۱ در خانهٔ میرزا ملکم خان در لندن دید. و اما در آن زمان (۱۹۰۲) در کشورهای اسلامی مسالهٔ اتحاد ملل اسلامی مطرح بود. از براون خواستند درباره «پان اسلامیسم» سخنرانی کند. براون یادآور میشود «پان اسلامیسم» را معادل «اتحاد اسلامی» نمی داند. به گمان او مفاهیمی چون «پان هلنیسم»، «پان ژرمنیسم»، «پان ترکیسم» همه بر نوعی تعصبات قومی و نژادی دلالت دارد و کاربرد آن در مورد دین و مذهب بی معنی است. هم چنان که ما نمی گوییم «پان عیسویسم». پس برای «اسلام» هم نباید آن را به کار ببریم. به نظر براون در قرآن هم برتری آدمیان براساس تقوای آنها آمده(ان اکرَمُکم عندا اتقیکم)بنابراین طرح مساله قوم و نژاد خلاف نّص قرآن و موجب اختلاف است.

براون در پی این اشاره به اختصار مروری به چهارده قرن تاریخ اسلام دارد. او یادآور می شود که در این دورهٔ تاریخی، پس از رسالت پیامبر اسلام، تنها سیزده سال میان مسلمانان اتحاد وجود داشته است.

براون تاریخ اسلام را به پنج دوره تقسیم می کند: پس از پیامبر عصر خلفای راشدین دورهٔ کوتاه سیزده ساله بود. در پی آن نخستین اختلاف در جنگ صفین (۶۵۷ میلادی) میان مسلمانان ظاهر شد که هنوز حل نشده است، اما ناگفته نماند که پاکی و ایمان زندگی زاهدانه و وحدت اسلامی تنها در این دورهٔ خلفای راشدین بود. در دورهٔ امویان اوضاع برعکس شد. شمار زیادی تنها نام مسلمان داشتند، اما در عمل همان اعراب عصر جاهلیت بودند که خود را برتر می شمردند. حکومت خلفای عباسی که بر اثر عصیان ایرانیان مسلمان علیه حکومت امویان روی کارآمد در آغاز زیر نفوذ ایرانیان بود، بعد در تاثیر نفوذ ترکان قرار گرفت. با سقوط بغداد به دست هلاکو به خلافت عباسی نیز پایان داده شد و خلافت فاطمیان ادامه یافت.

براون در پی اشاره به وقایع یادشده در تاریخ اسلام معتقد است که پس از رحلت پیامبر اسلام هنوز مساله جانشین برحق میان پیروان او به جایی نرسیده و اختلاف بین سنی و شیعه زیاد شده است. برای ایرانیان شیعی حضرت علی قهرمانی است نیمه الهی که کام ایرانی شده. او هم قهرمان است و هم مظهر فرّه ایزدی.

سپس براون در تحلیل پیشرفت های مادی جهان مدرن در قیاس با عقب ماندگی ممالک اسلامی یادآور می شود که سرزمین های باستانی، با گذشت قرن ها، به حدی بلا و مصیبت بر سرشان نازل شده که دیگر خوش بینی کشورهای جوان اروپایی را ندارند. به عبارت دیگر شرق از دست غرب به حدی ستم دیده که تنها می خواهد او را به حال خود بگذارند. اما صاحبان قدرت با برانگیختن احساسات مذهبی مردم یا استفاده از تعصبات ایشان می کوشند زمینه را برای یغماگری هرچه بیشتر خود فراهم کنند.

حسن جوادی با استناد به نامه های پراکندهٔ براون به دوستانش نشان می دهد که براون همواره طرفدار ضعیف در برابر قوی بوده است. دریکی از نامه های خود ضمن ابراز ناخشنودی از سیاست خارجی بریتانیا می نویسد: «حالا مسلمانان بیش از هر زمان دیگری باید حاضر باشند از آزادی های خود در برابر ولع پایان ناپذیر و استثمار محیلانه قدرت های به اصطلاح «متمدن»اروپایی دفاع کنند. حتی اگر اکنون انگلیسی ها،درزمان عّمال بداندیش سر ادوارد گری و مشاوران خبیث او، بتوانند جلو ظلم و تعدی را بگیرند، باز برای دولتی بی طرف، خواه مسلمان خواه غیر مسلمان، امکان ندارد به نحوی انگلستان را دوست اسلام به شمار آورد.»(۱)

گویا براون نمی خواست حس ناسیونالیسم قرن نوزدهم اروپا را به ایرانیان القا کند. می کوشید تا حد ممکن تاثیر این مفهوم اروپایی را با نهضت بیداری شرق تلفیق کند. چنان که در سخنرانی خود یاد آور می شود مسلمانان می کوشند به جای تاکید بر «ملیت» اتحادی بر بنیاد «ایمان» بین خود پدید آورند. به گمان او مسلمانان با وحدت بهتر می توانند در برابر سلطه جویی ها و زیاده خواهی های غرب پایداری کنند. با این همه براون تاکید می کند اتحاد بین کشورهای اسلامی نباید به بهای از دست رفتن خصوصیات فرهنگی و ملی ایشان تمام شود. او در ایرانیان، ترک ها و عرب ها خصوصیاتی می یابد که در عین برخورداری از میراث مشترک اسلامی با یکدیگر متفاوتند. ناگفته نماند که براون ناسیونالیسم را به عنوان حس مشترک حاکمیت و هویت و تاریخی قبول دارد، اما «شوونیسم» و برترجویی نژادی و تفرعن ملی را برنمی تابد.

از نظر براون نهضت های مشروطه طلبی در ایران و ترکیه برخوردار از جنبه ای از مبارزه با استعمار اروپایی بود. در نامه ای به تاریخ ۱۹۰۸ به دوست صمیمی اش دنیسن راس پرخاش می کند که او در تاثیر محیط متفرعن انگلیسی های مقیم هند قرار گرفته است و مانند انگلیسی های هند نظرخوبی به نهضت مشروطهٔ ایران ندارد. براون می گوید «به هرحال، ترک ها باعث رواج این دروغ شده اند که آسیایی ها نمی توانند حکومت مشروطه داشته باشند، اما اگر خدا بخواهد ایرانیان عکس این را ثابت خواهند کرد.»(۲) دنباله مطلب در صفحه ۵۲

FINE HOMES REALTY

محمد هرندی
مشاور آگاه جامعه ایرانی
در امور وام مسکن و خرید و فروش خانه

Mohamad Harandi

Realtor & Mortgage Specialist
for San Jose & Bay Area

از موقعیت استثنایی پائین بودن نرخ بهره
و وام های بدون کارمزد استفاده نمائید

مدیریت املاک تجاری و مسکونی در سراسر بی اریا

سال ها تجربه، قابل اعتماد و شناخته شده

(408)605-1138

moeharandi@yahoo.com

DRE#01183647 F NMLS#332989

4950 Hamilton Ave., Suite 211, San Jose, CA 95130

یک سینه سخن

مسعود سپند

شاید برای کسانی که عمری را به راحتی زیسته اند و نازپرورده بوده و در کمال آسایش و آرامش زندگی شان را گذرانده اند این جستار قابل بحث و گفتگو نباشد. همانگونه که حافظ گفته:

ناز پرورد تنعم نبرد راه بدوست
عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد

چراکه تا آدمی تشنگی نکشیده باشد و مزه بی مزه گرسنگی را نچشیده، درد گرسنگان را نیز حس نمی کند. اگر انسانی خیلی انسان باشد شاید برای همدردی با دردمندان اظهارکی بکند و همین.

مثلا شما برای اینکه درد یک کور را بفهمید چند دقیقه ای چشمهایتان را می بندید و چند قدمی هم راه می‌روید و با خود می گوئید خیلی سخته اگر انسان کور باشد، اما اگر این حرف ها را به یک کور بزنید به شما اعتراض می کند که از کوربودن تا ادای کوران را درآوردن تفاوت از زمین تا آسمان است و همین جاست که می توان گفت آگاهی داشتن از آنچه که دیگران دارند یا ندارند کار آسانی نیست. طایفه دیگری را نیز باید به گروه نازپروردگان جامعه افزود که از بی دردی بهانه گیر شده اند و آن طایفه کم دانان هستند که خیال می کنند خیلی می دانند و با خواندن یک کتاب از هر نویسنده و هر سوی که باشد جهتی را برای خود انتخاب می کنند و خدا بداد مردمی برسد که کم دانان در جامعه شان بسیارند و امان از وقتی که این کم دانان با طایفه درد نکشیده جامعه همراه شوند که پدر دولت و ملت را در می آورند.

نمونه ساده و مطمئن این بی دردها طایفه بازاری و سرمایه داران بی درد است که از صبح تا شب در حجره هایشان می نشینند و از این دست به آن دست بدون هیچ زحمتی‌کلی برثروتشان می افزایند و همین ها هستند که با کمی از سرمایه خود که اکثرا بدون مالیات و پرداخت گمرکی بدست آمده، جامعه و حکومت را به سرازیری نیستی می کشانند و از آن بدتر اکثریت ناآگاه و نادان که دنباله روی کمی فهمیده تر از خودشان هستند و می‌کوشند که با علم کردن خدائی- پیغمبری یا امامی یا حتی آخوند مسجد سرکوچه کار نان و آبداری گیربیاورند و اگر کار هم نشد، نشد. ولی این طبقه آخری که معمولا پایگاهش مسجد است جان به لب همه می آورد و جامعه را به آتش می کشد و اگر روزی روزگاری مورد بازپرسی قرار گیرد می گوید ما که نمی دانستیم، شما که می دانستید چرا به ما نگفتید. این همه صغری و کبری را برای آن ساختم که به آگاهی دوستان برسانم که ببینند چه جنایاتی مفتخوران جامعه یعنی طبقه آخوند و بازاری ازشان سرمی زند و با راه انداختن یکی دو ملا و آخوند و چند جمله مذهبی جهان را به فساد و فلاکت می کشند و کاری هم از دست کسی برنمی آید. بازاری ها در ندادن مالیات هم آنقدر حیله به کار می برند که نگو و نپرس و برای اینکه وجدان مذهبی خود را راحت کنند گاهی خمس و ذکاتی یا سهم امامی را به مفتخورتر از خود یعنی آیت الهی که مثلا از او تقلید می کنند می‌دهند و سرو ته قضیه را هم می آورند. اکثر بازاری ها نه خود به خدمت سربازی رفته و نه فرزندانشان، چرا که آن را کار اجباری و بی مزد و مواجب می دانند. اگر چه بیشتر آتش ها را در هر مورد خود بازاری ها روشن می کنند. البته تا زمانی که به استفاده های کلان آنان لطمه ای نخورد و گرنه گور پدرسیاست و این حرف ها. وقتی سخن از بازار و بازاری به میان می آید، منظور کسانی است که ممکن است در بازار حجره نداشته باشند ولی جنس شان بازاری و در واقع کارشان غارت مردم است چرا که با هزاران حلیه و نیرنگ و احتکار به نوعی بر ثروت شان می افزایند. و خوب می دانیم هرچه انسان مزّورتر، دروغگوتر و غارتگرتر باشد برای حفظ موقعیت، مقام و ثروت خود به مذهب روی می آورد.

در سایه مذهب می توان خود را از هر تهمت و تجاوز و حتی غارت حفظ کرد و برعکس می توان به دیگران تهمت زد و تجاوز کرد و اموالشان را غارت کرد. مذهب می تواند به انسان دستور قتل و غارت بدهد. آنکه می کشد و تجاوز می کند یا زندگی مردم را غارت می کند حتما به مذهبی، خدائی و پیغمبری اعتقاد دارد و گرنه مگر می شود این همه دروغ گفت، این همه تجاوز کرد، این همه به غارت بیت المال مردم پرداخت. در روایت ها آمده که عقیل برادر علی بن ابیطالب نابینا بود و علی هم امام اول وخلیفه چهارم مسلمین. عقیل مرد فقیری بود که روزی به خدمت برادر یعنی حضرت علی می رسد و از تنگدستی شکایت می کند و از او می خواهد که اندکی از بیت المال مسلمین به او بدهد تا زندگی فقیرانه اش بهتر شود. علی، آهنی را که در آتش بوده در دست عقیل می گذارد و عقیل فریادش بلند می شود. علی به عقیل می گوید که این پول از بیت المال مسلمین است و من نمی توانم با پرداخت به تو آتش جهنم را که از این آهن داغ تر است تحمل کنم البته در فردای قیامت. این افسانه را همین آخوندها سرمنبر برای عده ای گوسفند در مساجد با شاخ و برگ تعریف می کردند و ما که جزو همین گوسفندها بودیم می گفتیم علی عجب شخصیتی بوده است که حتی از مال مردم به برادرش نیز کمک نکرده و آفرین بر او و بقول اینجائی ها او (رول مادل) ما بود. حالا گمان نمی کنم که این روزها در بیغوله های مسجد گوهرشاد مشهد آخوندی پیدا شود که خودش از غارت بیت المال مردم سودی نبرده باشد.

رستوران فیمس کباب

غذای هر ملتی بخشی از فرهنگ آن مردم است.

رستوران فیمس کباب با غذاهای بسیار خوشمزه
و با طعم و عطر منحصر بفرد ایرانی در محیطی متفاوت
آماده پذیرایی از شما و میهمان های شماست

کیترینگ کامل میهمانی و جشن های شما در سراسر شمال کالیفرنیا

رستوران فیمس کباب با افتخار از شما پذیرایی می کند.

(916)483-1700

Like Us On facebook

www.famouskabob.com

1290 Fulton Ave., #C, Sacramento, CA 95825

Notary Public

(408) 909-9060

By Appointment Only

تاریخچه مختصر روز جهانی زن

گردآورنده: سولماز مولوی

یکی از روزهایی که مردمان مترقی جهان، جشن می گیرند و از آن به عنوان روز خوب و فرخنده یاد می کنند، روز هشتم مارس یا هجدهم اسفند است. در یک چنین روزی یعنی روز ۸ مارس ۱۸۷۵ زنان کارگر کارخانجات نساجی در شهر نیویورک برای بهبود شرایط کارشان و در اعتراض به پایین بودن سطح دستمزد شان، دست به تظاهرات زدند. این حرکت به درگیری قهر آمیز با پلیس آمریکا انجامید و پلیس بطور وحشیانه به تظاهرات حمله کرد و آن را سرکوب نمود. عده ای از زنان تظاهرکننده زخمی و دستگیر شدند. این مسئله باعث شد که زنان کارگر دیگر هم کم کم به حقوق انسانی خود آگاهی پیدا کنند و سعی کنند که راه آنها را ادامه بدهند. حرکت اعتراضی هر سال به حالت آشکار و یا مخفی در کارخانه های مختلف ادامه پیدا کرد. روز ۸ مارس ۱۹۰۷ مجددا زنان نساج آمریکا با خواست ده ساعت کار روزانه دست به تظاهرات می زنند که این بار هم تظاهرات آنها با سرکوب پلیس روبرو می گردد و به دستگیری بسیاری از زنان منجر می شود. در این تظاهرات عده زیادی از مردان کارگر و زنان طبقات دیگر جامعه نیز شرکت می کنند.

در سال ۱۹۰۸ حزب سوسیالیست آمریکا به تشکیل کمیته ملی زنان برای کمپین حق رأی زنان در انتخابات اقدام می کند و در مارس همان سال کارگران زن بافنده سوزنی با خواست ممنوع کردن کار برای کودکان و کسب حق رأی زنان درنیویورک تظاهرات می کنند. رویدادهای ۸ مارس همان سال سبب گردید که در سال بعد یعنی سال ۱۹۰۹ این روز بعنوان نخستین روز ملی زنان در آمریکا تثبیت شود. این روز کم کم به روز مخالفت زنان کارگر با دولت و کارفرمایان سرمایه دار، برای بهبود شرایط کار و کسب حقوق اجتماعی برای کل زنان در سراسر دنیای صنعتی، تبدیل می گردد.

در کنگره بین المللی سوسیالیست ها که در سال ۱۹۱۰ در کپنهاگ دانمارک برگزار گردید، «کلارا زتکین» زن سوسیالیست از حزب سوسیال دموکرات آلمان ۸ مارس را بعنوان روز جهانی مبارزه زنان پیشنهاد می کند. کنگره این پیشنهاد را تصویب می کند. یک میلیون زن سوسیالیست و کارگر و دیگر اقشار اجتماعی همراه مردان خواهان حقوق سیاسی ـ اجتماعی برابر برای همه زنان و مردان شدند. آنها در ۸ مارس سا ل ۱۹۱۱ در کشورهای آلمان، دانمارک، سویس و استرالیا تظاهراتی بر پا کردند و با جشن و سخنرانی، خواهان حق رأی، حق کار و آموزش حرفه ای برای زنان شدند.

در همین سال در روسیه و چین هم تظاهراتی به مناسبت ۸ مارس بر گزار شد. در مدتی کمتر از یک هفته از ۸ مارس در آتش سوزی «تریانکل» در شهر نیویورک به خاطر نبود دستگاه های امنیتی و بدی شرایط کار، ۱۴۹ زن کارگر جان باختند. همین موضوع باعث شد که تظاهرات ۸ مارس سال بعد به طور وسیعی در سراسر دنیای متمدن برگزار شود و بدی شرایط کار، مورد اعتراض قرار گیرد و محکوم گردد. با شروع جنگ جهانی اول ، میلیون ها مرد به جبهه ها گسیل شدند. زنان سوسیالیست در این سال ها تظاهرات ۸ مارس را بر علیه جنگ و کشتار و خرابی ناشی از آن برگزار کردند.

در ۸ مارس ۱۹۱۷ در روسیه زنان علیه افزایش قیمت ها، تعطیلی کارخانجات و اخراج کارگران دست به تظاهرات زدند. این تظاهرات در رویداد انقلاب فوریه همان سال در روسیه تأثیر زیادی داشت.

در سال های بعد از جنگ جهانی دوم تا اوایل دهه ۶۰ روز جهانی زن جلوه چندانی نداشت. چون زنان توانسته بودند به مقدار زیادی از خواسته های خود دست یابند. با رشد جنبش زنان در دهه ۶۰ این روز هم بار دیگر

اهمیت یافت. سال ۱۹۷۵ از طرف سازمان ملل متحد، سال بین المللی زنان اعلام شد و دو سال بعدتر یعنی سال ۱۹۷۷ یونسکو ۸ مارس را به عنوان روز جهانی زن، به رسمیت شناخت. از آن روز به بعد، در چنین روزی مردان به زنان گل یا هدیه تقدیم می کنند و بدینوسیله از مبارزات انسانی زنان قدردانی می کنند.

اکنون در مجلس سوئد ۱۶۵ نفر از نمایندگان، یعنی بیش از ۴۷ درصد آنها، زن هستند. در سال های اخیر با توجه به شرایط نا بسامانی که برای زنان در سراسر جهان و بویژه برای زنان کارگر در کشورهایی با حکومت دینی، ایجاد شده است، روز جهانی زن می رود تا همان جایگاه اولیه خود، که دفاع از شرایط بهتر کاری و حقوق اجتماعی زنان می باشد را بدست آورد.

دفتر خدمات بین المللی

Office of International Services

دفتر خدمات بین المللی با تجربه کافی، دقت و علاقه، آماده ارائه خدمات ذیل می باشد

- اخذ تابعیت آمریکا و تمدید گرین کارت
- دریافت گرین کارت از طریق ازدواج و خانواده
- تهیه و تنظیم وصیت نامه
- دریافت پاسپورت سفید و پاسپورت آمریکایی
- تهیه و تنظیم دعوت نامه
- سوشیال سکیوریتی
- مدیکر و مدیکال
- دریافت حقوق پرستار و از کار افتادگی
- دریافت حقوق و مزایای دولتی
- حقوق بازنشستگی در آمریکا
- گرفتن *Employer Identification Number*
- ثبت *Fictitious Business Name*
- تشکیل شرکت ها *(Incorporation, LLC, DBA)*
- گرفتن وقت از سفارت ایران، رزرو بلیط و هتل
- طلاق در آمریکا
- تعویض نام

دفتر خدمات بین المللی با سرعت عمل، دقت و پشت کار، شما را همیاری می کند!

Office of Internationl Services is not a Law Firm

Phone: (408) 909-9060 ✦ Toll Free: (888) 350-9060 ✦ Fax: (408) 503-0040

900 S. Winchester Blvd. #6, San Jose, CA 95128

جدایی حکومت و دین

دکتر احمد ایرانی

بخش سوم

آغاز رابطه حکومت و دین

بررسی تاریخ بشر و مطالعه در سرگذشت ملت هایی که تاریخ باستانی دارند نشان می دهد که در بیشتر جامعه های کهن، حکومت در اختیار رییس قبیله یا رهبر قوم بوده و بعدها از تکامل این مقام هاست که مقام فرمانروایی یا پادشاهی پدید می آید. رییس قبیله، رهبر قوم یا پادشاه یک ملت در دوران های باستانی تاریخ بشر هم حاکم جامعه و هم رهبر دین یا مذهب بوده است. در این دوران ها از تاریخ انسان، هنوز اندیشه های دینی و آن جهانی گسترش چندانی نداشته اند و دستگاه دین و مذهب سازمان یا تشکیلات گسترده ای نداشته است. برای نمونه، پادشاه معروف بابل به نام «حمورابی» که هجده قرن پیش از میلاد فرمانروای بابلیان بوده هم مقام پادشاهی و هم مقام روحانی داشته است. تمامی قدرت های سیاسی و مذهبی در اختیار وی بوده و هنوز روحانیان بزرگ جامعه توانایی و جرات رقابت با حاکم بزرگ را نداشته اند. «حمورابی» که از او به نام یکی از قانون گزاران بزرگ دوران باستان یاد می شود، قانون هایی برای اداره کشور پدید آورده، اعتقاد به خدایان بسیار داشته و به دستور او خدایان از نظر بزرگی و توانایی درجه بندی می شده اند. پنج قرن پس از حمورابی یکی از جانشینانش به نام «آختانون» خدای شخصی خود را بالاتر از تمام خدایان می نشاند و او را خدای خورشید می نامد.

بررسی تاریخ دوران های باستان در تمدن هایی چون مصر، چین، یونان، ایران، روم و برخی دیگر از تمدن های کهن نشان می دهد که در این دوران ها حاکمیت جامعه با فرمانروایان بوده و در قدیم ترین دوران های این حکومت ها دین و مذهب زیرنظر فرمانروا، رییس قوم یا پادشاه کشور اداره می شده است. با گذشت زمان و در اثر گسترش دین و مذهب برای اداره کارهای دینی و مذهبی رهبر دینی در نظر گرفته شده و این رهبران دست نشاندگان فرمانروایان یا شاهان بوده اند و از آنان دستور می گرفته اند. در بیشتر تمدن های دوران باستان، دستگاه دین و مذهب بخشی از دستگاه بزرگتر و نیرومندتر حکومت و دولت بوده و در واقع یکی از بازوهای آن به شمار می رفته است.

سرگذشت یهودیان باستان یا «عبریان» از نظر بستگی بین حکومت و دین دارای ویژگی هایی است که آن را از آنچه مسی تمدن بشر در سایر کشورها و ملت ها پیمود جدا می کند. این ویژگی ها بعدها بر مسیر حرکت تاریخ تمدن بشر به ویژه در اروپا نقشی بسیار ژرف از خود به جا گذاشت و سبب پیدایش جهانگیرترین دین های تک خدایی در جهان شد. در دوران پیامبر بزرگ یهودیت یا موسی قدرت رهبر بزرگ روحانی تنها نیروی موجود در قوم بوده است. حکومت و دولت در درون قدرت دینی حل می شوند و شاید یکی از نخستین «تئوکراسی»ها در جهان یا «حکومت آسمانی» بنیادگذاری می شود. در میان عبریان- برخلاف سایر تمدن های چند خدایی- باتوجه به نظریه «خدای یکتا» حقیقت «انحصاری» می شود و نطفه «دین سالاری»، «خشونت مذهبی» و تمامی کشتارهای تاریخی که ریشه دینی و مذهبی دارند در تاریخ تمدن بسته می شود. رهبران و بزرگان دین در میان یهودیان باستان به بزرگترین و نیرومندترین مقام های قوم تبدیل می شوند و در بیشتر دوران ها، فرمانروایان یا پادشاهان دست نشاندگان آنانند. داودشاه و سائول شاه از سوی «شموییل» پیامبر به شاهی برگزیده می شوند. در برخی از دوران ها قدرت رهبر روحانی یا «خاخام بزرگ» از نیروی حاکم جامعه بیشتر بوده و زمانی دیگر حاکمان جامعه بر «خاخام بزرگ» برتری داشته اند. «سلیمان» دین را به نیرویی در خدمت حکومت تبدیل می کند. وی بیشتر شاه یا حاکم قوم شمرده می شده تا رهبر دینی آن.

گسترش «یکتاپرستی» و نظریه «حقیقت واحد»

با آغاز اندیشه یکتاپرستی و بنیادگذاری نظریه حقیقت واحد از سوی رهبران روحانی قوم یهود و گسترش آنها در دنیای مسیحیت نخستین پایه های «حکومت آسمانی» گذاشته می شوند. «طبقه روحانی» به عنوان یکی از نیرومندترین طبقات جامعه در کشورهای گوناگون جهان خداپرستی وارد میدان حکومت و سیاست می شود. دین اسلام که ترکیبی از یهودیت و مسیحیت است به مانند این دو دین سامی یا خاورمیانه ای بر شالوده یکتاپرستی و نظریه حقیقت واحد استوار شده است.

دنباله مطلب در صفحه ۵۶

معرفی کتاب

معّمای نفت و تغییر رژیم در ایران

«نقصِ قوانینِ سازمان ملل، سیاست و خودمختاری اَبَر قدرت ها»

تاراجگران نفت در خلیج فارس

نویسنده: مایک رهبریان

در این کتاب، به منظور بر طرف ساختن آشفتگی ها و دردهای اجتماعی در جهان «به ویژه ایران و خاورمیانه» پیشنهادات و راه حل های مهّمی ارائه شده است و توجه در آن ضرورت کامل دارد.

برای تهیه کتاب با مراکز زیر تماس حاصل فرمایید:

www.ketab.com

(310) 477-7477 ✦ (818) 908-0808

Also available at Amazon & Google Play

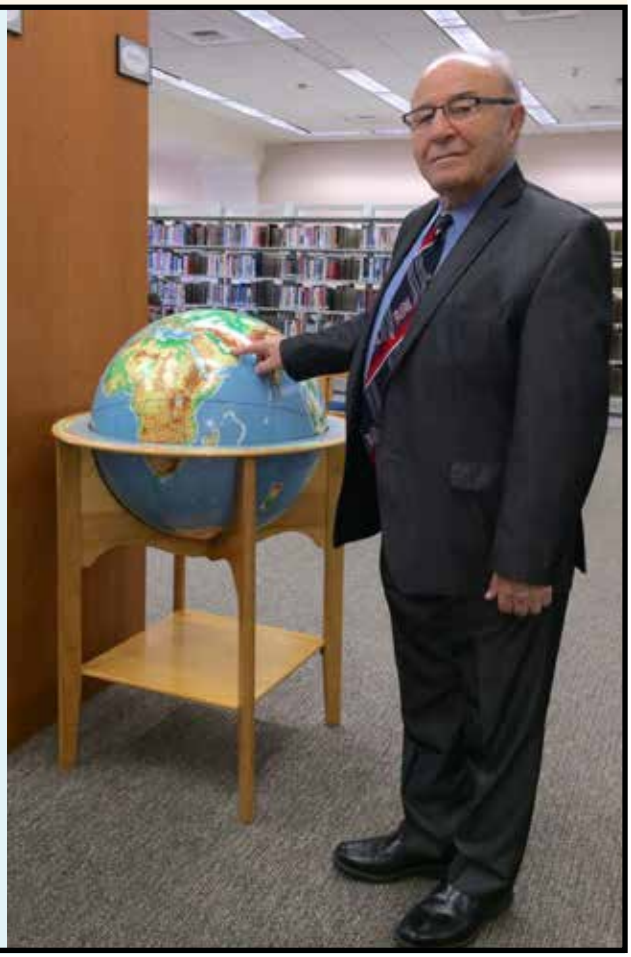

DIVA OF LA JOLLA

We buy and sell Diamond, Gold, Watches, Silver, Platinum, Coins

تعمیر و تمیز کردن جواهر و ساعت!

خرید و فروش و سفارش پذیرفته می شود!

WE BUY GOLD

We offer Custom Designs,
Jewelry & Watch batteries & repair

One of the largest
selection of Rolex Watches

Certified Pre-Owned Rolex Watches

Free Jewelry Cleaning & Ring Inspection
(While You Wait)

برای مشاهده جدیدترین، بزرگترین، زیباترین و نفیس ترین
مجموعه جواهرات، سنگ های قیمتی و طلاجات با عیارهای مختلف
و قیمت های غیر قابل رقابت، از جواهری مجلل ما دیدن فرمایید!

(408) 241-3755

3911 Stevens Creek Blvd, Santa Clara
(Corner of Stevens Creek Blvd & Saratoga Ave.)

«فر» یا «فرّه» در باور ایرانی (بخش ششم)

فردوسی را اعتقاد بر این است که فره کیانی در فرزندان شاهان و امیران موروثی است و این فرّه از نژاد پادشاه پدید می آید و به فرزند منتقل می شود. این فره با فره های دیگر متفاوت است. مثلا فره ایزدی همان فروغ ایزدی است که با نیکوکاری و انجام کارهای خوب و دوری از آزار دیگران پدید می آید.

این فره موروثی نیست، بلکه نتیجه عمل خود انسان است ولی فره پادشاهی از پدر به پسر می رسد مثلا در مورد ایرج فرزند فریدون، چون به دست برادرانش سلم و تور کشته شد. فریدون که فرزند را بسیار گرامی می داشت در جستجوی زنده نگه داشتن نام و یاد فرزند به شبستان رفت و کنیزکی «ماه آفرید» نام را که ایرج بر او مهر فراوان داشت در آنجا یافت که از قضا کنیزک از ایرج باردار بود.

پری چهر را بچه بد در نهان
از آن شاد شد شهریار جهان
از آن خوب رخ شد دلش پر امید
به کین پسر داد دل را نوید
چون هنگامه زادن آمد پدید
یکی دختر آمد ز ماه آفرید
جهانی گرفتند پروردنش
برآمد به ناز و بزرگی تنش
هرآن لاله رخ را ز سرتا به پای
تو گفتی مگر ایرجستی به جای

فریدون فرزند ایرج و ماه آفرید را با ناز و نوازش زیر پر گرفت و چون سالی چند بر او گذشت و ببالید فریدون او را با برادرزاده خود پشنگ نامزد کرد و پس از زمانی او را به عقد ازدواج پشنگ درآورد:

بسی بر شگفتی نگر چون نمود
چو برگشت نه ماه چرخ کبود
یکی پور زاد آن هنرمند ماه
چگونه سزاوار دیهیم و گاه
چو از مادر مهربان شد جدا
سبک تاختندش سوی پادشا

چون کودک را به نزد فریدون بردند او را گفتند که ای تاجور، اگر ایرج را از دست دادی دوباره از تخمه و نژاد او کودکی زاده شد که در شباهت همانند این است که ایرجی دوباره زاده شده است و فریدون چون در چهر او نگریست گفت:

همی گفت کاین روز فرخنده باد
دل بدسگالان ما کنده باد
می روشن آورد و پر مایه جام
مناچهر دادش منوچهر نام

در اینجا گرچه مادر از نژاد شاهان نبود ولی چون کودک از تخمه ایرج فرزند شاه فریدون زاده شده بود، دارای فره پادشاهی بود و چنانچه در شاهنامه آمده است بعدا به تخت سلطنت می نشیند.

منوچهر بر گاه بنشست شاد
کلاه کیانی به سر برنهاد
به یک دست قارن به دیگرش سام
نشستند روشن دل و شادکام

زال با فرّکیانی زاده شده است. چون زال زاده شد پدرش سام که از سفید مویی و رویی فرزند دل آزرده بود فرزند را نپذیرفت و فرمان داد که او را در کوه نهند. از قضا سیمرغ که در آن کوه مستقر بود و کاشانه اش آنجا بود چون کودکی تنها و بی کس را در آنجا دید نگهدای از او را بر عهده گرفت.

بفرمود پس تاش برداشتند
از آن بوم و بر دور بگذاشتند
به جایی که سیمرغ را خانه بود
بدان خانه این خرد بیگانه بود
چو سیمرغ را بچه شد گرسنه
به پرواز برشد دمان از بُنه
یکی شیرخواره فروشنده دید
زمین را چو دریای جوشنده دید

پس سیمرغ چون آن کودک را چنین دید فرد آمد و او را از بر سنگ سرد برگرفت و دمان و خروشان او را تا به بالای البرز کوه ببرد، در مکانی که بچگان سیمرغ در آنجا خانه داشتند و در آنجا پرورش زال را بر عهده گرفت تا زمانی گذشت و آن کودک خُرد به شیرمردی تبدیل شد که آوازه اش به سام نریمان رسید و جویای وی شد و بالاخره زال را از کوه فرود آوردند و بقیه آنچه پیش آمد که اینک در حوصله این گفتار نیست تنها هدف از این گفتار اشاره به فر زال و فر سیمرغ است. زال فرزند پادشاه است و گرچه با سیمرغ همنشین بوده و با پادشاهان نشست و برخاست نداشته است اما چون دارای فرّ کیانی است و این فر در وجود اوست گرچه همنشین سیمرغ بوده اما فرّ کیانی در او آشکار است و در شاهنامه آمده است:

که زال آن سوار جهان سر به سر
نباشد چون او کس به آیین و فر
که مردیست برسان سرو سهی
همش زیب و هم فرّ شاهنشهی

همچنین فردوسی دیگر موجودات را نیز دارای فرّ می داند ولی این فرّه ها باهم متفاوتند مثلا وقتی زال از دوری از سیمرغ گلایه می کرد زمانی که سیمرغ بنا به درخواست سام می خواهد زال را به نزدیک پدر برد و او را می گوید:

نشیم تو رخشنده گاه من است
دو پرّ تو فر کلاه من است

و سیمرغ پاسخ می دهد که نه از راه دشمنی بلکه از راه دوستی ترا به سوی پادشاهی می برم با تو بودن آرام و قرار من است اما به نزد پدر رفتن ترا به بزرگی بیشتر می رساند و او را می گوید:

ابا خویشتن بر یکی پرّمن
همی باش در سایه پرّمن
گرت هیچ سختی به روی آورند
زنیک و ز بد گفتگوی آورند
بر آتش برافکن یکی پرّ من
ببینی هم اندر زمان فرّمن

غزال

مشاور آگاه و دوست شما
در خرید و فروش املاک مسکونی

COLDWELL BANKER

Ghazal Torun
Your Favorite Raltor
CalBRE#02040736

فروش خانه شما با
بهترین قیمت و در کمتر از یک هفته

آیا اولین بار است که می خواهید
خانه دلخواه خود را بخرید؟
نگران نباشید!
من قدم به قدم با شما همراه خواهم بود!

Contact me today for list of Off Market Homes!

Cell: (408) 966-8889
GhazalSells.com
Ghazal.Torun@cbnorcal.com
410 N. Santa Cruz Ave., Los Gatos

برنامه‌های مرکز اسلامی و فرهنگی شمال کالیفرنیا در ماه‌های مارس و آوریل ۲۰۱۹

1433 Madison Street, Oakland, CA 94612 | www.iccnc.org | (510) 832-7600
info@iccnc.org or Pr@iccnc.org | facebook.com/ICCNCORG | Telegram: @iccnc

جشن نوروز؛ با نکوداشت بانو ثمینه باغچه‌بان و حضور شهردار اوکلند

بازار وسایل نوروزی

به همراه اجرای موسیقی سنتی و گروه کر ۲۰ نفره با آثار شاد نوروزی

شنبه ۱۶ مارس ۲۰۱۹ در مرکز، ساعت ۱ تا ۶ عصر

جشن ولادت حضرت علی(ع) و مراسم عیددیدنی در مرکز

شنبه ۲۳ مارس ، ساعت ۴:۳۰ عصر در مرکز

مراسم عید مبعث و اعیاد دهه اول شعبان و جشن نیمه شعبان(۶ و ۲۰ آوریل)

برای کسب اطلاعات بیشتر به WWW.ICCNC.ORG مراجعه کنید

سخنرانی مهندس عبدالعلی بازرگان

شنبه۱۳ آوریل، ساعت ۶ عصر در مرکز

سه درس‌گفتار تازه از دکتر عبدالکریم سروش

۱ـ شرح «کیمیای سعادت غزّالی» شنبه ۲مارس و ۶ آوریل، ساعت ۴:۳۰ در مرکز.

۲ـ «انجیل و قرآن» جمعه ۱۵مارس و ۲۰ آوریل، ساعت ۷:۳۰ عصر از سوی بنیاد توحید.

۳ـ «دین و قدرت» یکشنبه‌ها ۱۰ و ۲۴ مارس و ۷ و ۲۱ آوریل، ساعت ۶ عصر در Campblle سن‌حوزه.

۴ـ درس‌گفتار «شرح دفتر نخست مثنوی» یکشنبه‌ها،۳ و ۱۷ مارس و ۱۴ و ۲۸ آوریل ساعت ۶ عصر در Campblle سن‌حوزه.

خدمات رسمی مرکز اسلامی و فرهنگی شمال کالیفرنیا

شامل عقد و ازدواج،طلاق، تشرّف به اسلام، و تدفین و ترحیم

Islamis Services Offered by ICCNC

Marriage: The Islamic marriage ceremony and recitation of "Khotbeh Aghd" at ICCNC or other Locations.ICCNC issues marriage certificates that are accepted by the Interest Section of the Islamic Republic of Iran.(IRI) in Washington D.C.

Divorce: The Islamic divorce ceremonies and recitation of "Khotbeh Talagh" are held at ICCNC only.ICCNC issues certificates that are accepted by the Interest Section of IRI.

Accepting Islam: ICCNC helps individuals interested in giving "Shahada" and accepting become muslims. ICCNC issues a certificate for this process.

Islamic Burial: ICCNC provides complete burial services in accordance to the Islamic laws. Moreover, ICCNC has burial sites for sale in the Muslim sections in Hayward and Los Gatos,cemeteries.

1433 Madison Street, Oakland, CA 94612 | www.iccnc.org | (510) 832-7600
info@iccnc.org or Pr@iccnc.org | facebook.com/ICCNCORG | Telegram: @iccnc

ورزش از نگاه من

احمد طوسی
Email: tousi1515@aol.com

بدون تردید برگی دیگر از فوتبال بی در و پیکر ما بروی هم گذاشته می شود و روزی باید به روانکاوی آن پرداخت.
آقای کارلوس کیروش پرونده اش در ایران بسته شد. اما مخالفان او هم بر او می تازند. «می گویند در جنگ جانشینی برای پیروز وجود ندارد.» در روزهای قبل از جام ملت های آسیا جنگی لفظی بین وزیر ورزش، دکتر سلطانی فر و کارلوس کیروش درگرفت. آیا آقای وزیر در انتظار شکست فوتبالیست ها بود؟ آیا او در انتظار بود تا فرش قرمز را از زیر پای کیروش بزیر بکشد؟ فراموش نکنیم، در این جام تنها ما نباختیم. استرالیا، کره جنوبی، ژاپن هم باختند، اما متاسفانه ما اخلاق را هم باختیم. در برابر چشمان بسته آقای کیروش، سردار آزمون، حاج صفی و امید ابراهیمی کاری کردند که نمی باید، در باور من این آغاز یک دگرگونی اساسی است. فوتبال یک شیفتگی جمعی است که آدم ها را جذب می کند. چه کسی این را باور می کرد؟
در روی صفحه تلویزیون چشم های خسته کیروش را می شد دید که همه چیز را بر باد رفته می دید. او در نشست تلویزیونی از بچه هایش تشکر و خداحافظی کرد، اما با تیم به ایران بازگشت و در یک برنامه تلویزیونی با دوست قدیمی اش، آقای فردوسی پور، از ملت ایران تشکر و خداحافظی کرد. بهرحال آفتاب آنقدر تابید تا او هم غروب کند. این خواسته خیلی از نان به نرخ روزها و سنگ پا به دست ها بود. چیزی که کیروش داشت، این بود که او در برابر بازیکنان بزرگ، کوچک نمی شد چون او بزرگ تر از همه و حتی مسئولین فوتبال و حتی ورزش ایران بود. بهرحال:

کلون کهنه را وا می کنی
اما مرا دیگر نمی بینی
سرشک از دیده می باری
و در را نیز می بندی

اقبال لاهوری

چیزی که سبب تاسف بازیکنانش شد که به او دل بسته بودند، دری بود که بسته شد، اما پروها و نان به نرخ روز خورها مجالی یافته بودند که دق و دلی خود را خالی کنند. فراموش نکنیم هرگز نباید خرد و حساب های کهنه را تسویه کرد، در تحلیل دیگر هیچ کدام از این منتقدان تمیزتر از دیگران نیست. اگر هرکسی با انصاف به گذشته خود بنگرد خواهد دید درجایی کوتاه آمده است. از یاد نبریم که هزینه استخدام معلمان یا به عبارتی مربیان خارجی چه ارزش و کارائی داشته است!
او هشت سال در کشور ما خوش استقبال ها و بد بدرقه ها زیست. در روزی که از ایران می رفت کسی را در کنار خود ندید، تنها نکونام و یکی دو نفر دیگر، او بدرقه کردند. او به پرتقال کشورش رفت و دخترش که وکیل بین المللی است و Agent او، فورا ترتیب انتقال او را به کلمبیا داد، او با پولی تقریبا دو برابر، رهبری تیم ملی کلمبیا را در دست گرفت. آیا مربیگری در سطوح بالا چیزی مثل مردن و زنده شدن و کفن خود را دوختن است؟. بهرحال او یک آدم در سطح جهانی فوتبال بود و خوبی هایی را داشت، اما گوش شنوایی در سطح ورزش ما نداشت. وقتی ما به ژاپنی ها باختیم تاریخ مصرف او تمام شده بود. این شاید یکی از غم انگیزترین روزهای ملی بود، او همه دستیارانش را با خود به کلمبیا برد، به جزء تنها دستیار ایرانی خود آقای مارکار.
حالا باید گفت ای بسا آرزو که خاک شده است. می گویند او برای مرمت زمین تمرین تیم ملی که خدا هم ایمیل زد. از رییس جمهور تا وزیر ورزش و برای اجرای خواسته هایش هرگز پا پس نگذاشت. متاسفانه همواره منفعت جانشین قانون اخلاق می شود و وقتی تیم ایران باخت منتقدان کوتاه و بلند و ریز و درشت از همه جا سر برکشیدند. بطور مثال آقای مهندس مجید صالح در برنامه آقای خیابانی از سیستم های او در ایراد گرفت و ناگهان آیه قرآنی خواند. از کرامات شیخ ما این بود که سیستم ها در کتاب آسمانی یافته بود، و یا آقای جلالی گفت او هیچ کاری نکرد و رفت، باید گفت وقتی همه چیز را دریافتید همه چیز را می بخشید، باید دهانمان را ببندیم و چشم هایمان را باز کنیم تا حقیقت را آزاد کنیم، چرا که وقتی حقیقت آزاد نیست، آزادی، حقیقت ندارد، و اصلاح تنها زمانی پدید می آید که گستاخ ها و پرروها و نان به نرخ روزها عقب نشینی کنند. در فوتبال ما بسیاری دوست دارند که مربی فوتبال باشند، آنها به شغلی نیاز دارند، قبل از اینکه فوتبال به آنها نیاز داشته باشد.
در فوتبال امروز برای یک مربی person-ality شخصیت، برخورد او با بازیکنانش Impression تاثیرگذاری او Influence بسیار حائز اهمیت است. در طی سال هایی که کیروش رهبری تیم ملی را در دست داشت، بازیکنان بسیاری را کنار گذاشت مانند رحمتی، اندرانیک اسکندریان، قوچان نژاد، جلال حسینی و... اما هرگز یکی از این بزرگان حرفی در رد کار او بیان نکردند.
آری انسان ها روی انسان ها اثر می نهند، فراموش کردن کوشش دردناکی است، حالا ما باید سوار هواپیمایی به مقصد Bogota پایتخت کلمبیا شویم تا مبلغ یک میلیون و سیصد هزار دلاری را که به او بدهکاریم به او بپردازیم تا قبل از اینکه دختر کارلوس که وکیل بین المللی است شکایتی علیه فدراسیون فوتبال ایران کرده و حقوق معوقه پدرش را به اجراء بگذارد. اوج ریشخند روزگار در آن است، که همه خیر دوستانه پایان نیافته است و بهرحال پرونده او بسته شده است، قبل از اینکه ما از گذشته درس گرفته باشیم. در زورخانه ندانستن ها مایلی کهن، درخشان، جلالی، به تلویزیون دعوت می شوند، کسی نمی داند چرا؟
فرصت کم است و این قصه ها دراز، به قول آقای نعمت میرزاده فقط مردگان در قبور هستند که اشتباه نمی کنند. فراموش نکنیم هیچکدام از این مربیان فارغ التحصیلان کارتیه لاین، استنفورد و یا هاروارد نیستند، آنها حتی به مدرسه های آزاد هم پا نگذاشته اند.
عزیزان من تلاش مداوم برای زنده بودن و زندگی کردن نه تنها زندگی را در فوتبال گذراندن، باید همه ما را بر آن دارد که حداقل برای ورود و خانم ها به ورزشگاه ها متحد شویم. بحث کیروش بسته شده است. آقای تاج باید از درسی که از استخدام کیروش، برانکو و شیفر ودیگر مربیان خارجی داشته است، باید بداند که چگونه تصمیم بگیرد تا در دام مربی بعدی نیفتد. به یاد می آورم وقتی آری هان هلندی برای بازدید به ایران آمده بود تا شغلی را به عنوان مربی قبول کند، به رئیس فدراسیون وقت گفته بود: «به جای استخدام من بهتر است پولتان را صرف ساخت یک زمین تمرینی خوب برای تیم ملی کنید.» آیا پرسپولیس، استقلال به زمین تمرین و تیم های پایه نیاز ندارند، یا مربی خارجی، با لج بازی ها آقای برانکو با بازیکنانش نظری بیفکنید. او همین دیروز در اهواز به فولاد باخت و تماشاگران خشمناک با پرتاب سنگ و تیر و تخته خشم خود را فرو نشاند و آقای برانکو در شال قرمز رنگ خود فرو رفته بود، او باز هم خواهد باخت.

دنباله مطلب در صفحه ۵۷

Danford Services Inc.

Full Bookkeeping & Tax filing

- خدمات دفترداری، حسابداری و امور مالیاتی
- تهیه و تنظیم کلیه گزارش های مالی و مورد نیاز مدیریت
- ثبت انواع شرکت ها در سراسر آمریکا
- مشاوره و ارایه روش های اصلاحی درکلیه امور مالیاتی و ثبت شرکت ها
- صدور چک های دستمزد و حقوق کارکنان با بهره برداری از روش های پیشرفته و معتبر برای اشخاص و شرکت ها

امور حسابداری و مالیاتی خود را با اطمینان خاطر به ما بسپارید و توانایی های خود را در توسعه دیگر امورتان متمرکز نمایید!

✦Full Bookkeeping, Sales Tax Report & Processing ✦Monthly, Quarterly & Yearly Financial Statements & Tax Filing ✦Payroll set up (one time charge) ✦Payroll Processing ✦W2 or 1099 forms issuance ✦ Business Registration ✦ Register Agent (This will cover company registration nationwide & covers total States & Federal charges.)

مشاوره اولیه رایگان

Cell: (650) 720-0182 *Reza Farshchi*

reza@danfordservices.com ★ *rezad@danfordservices.com*

21060 W. Homestead Rd., Cupertino, CA 95014

خاطرات در گذر زمان

هوشمند عقیلی

دوستم تعریف می کرد: «پس از چند سال کار پرزحمت و مشقّت در ینگه دنیا، روزی مدیر کل کمپانی، مرا به اتاق خود فراخواند و مژده داد که پست جدید و آبرومندی برایم درنظر گرفته است و به زودی آن را به من ابلاغ خواهد کرد.

در عرض چند دقیقه انگار همه چیز فرق کرده بود. اتاق مدیر کل، برخلاف گذشته خیلی کوچک و مطبوع به نظر می آمد. با آرامشی خاصّ روی صندلی جابجا شدم و از همان لحظه احساس غرور در زوایای وجودم به حرکت درآمد. دل تو دلم بند نبود و می خواستم هرچه زودتر این خبر مهم را به همسرم برسانم و عکس العمل او را ببینم. از اتاق رئیس به سبک بالی یک پرنده، به اتاق خودم پرواز کردم و گوشی تلفن را برداشتم ولی بلافاصله فکرم عوض شد و به بهانه ساختگی از اداره بیرون آمدم.

در فاصله راه بین اداره تا منزل، از چند توقف ممنوع گذشتم و تا آنجا که ممکن بود یک خط در میان تخلّفی نماند که نکردم! با وجودی که کلید در خانه را در جیب داشتم زنگ در را زدم و در حالیکه تبسّمی به پهنای هیکل شکیل «اونیل» بر لب داشتم به محض روبرو شدن با همسرم خبر کار جدیدم را به اطلاع ایشان رساندم. اما برعکس تصوّری که در ذهن خود پرورانده بودم، همسرم در کمال خونسردی گفت: «چه خوب، دیگه از این به بعد می توانی مسافرت کنی و چیزهایی که اینجا پیدا نمی شه بخری، بیاوری!»

و بعد، یک ساعت تمام از محرومیّت های زندگی در محیطِ کوچک نالید و ده ها مسئله را که اصلاً ربطی به این موضوع نداشت ردیف کرد و البته، در خاتمه سخنانش پرسید: «حالا کی میری؟ خوبه من از حالا به فکر باشم صورت چیزهایی را که لازم داریم بنویسیم!»

دو هفته بعد برای اولین بار به اتّفاق مدیرکل و یکی از کارکنان عالی رتبه عازم لس آنجلس بودیم. در بین اشیایی که چون جان از آن محافظت می کردم، یکی صورت خرید خانم بود. می دانستم اگر برنامه کارم را گم کنم امکان دارد مورد عفو رئیس مربوطه واقع شوم ولی گناه گم کردن صورت سفارشان خانم را چه عرض کنم! ساعتی پس از ورودمان به مقصد، کارهای موردنظر را انجام دادیم. عصر که چندساعتی فراقت داشتیم از موقعیت استفاده کرده، برای خرید اشیاء رفتم. در ضمن راه یادداشت خانم را از جیبم درآوردم و با کمال تعجّب دیدم، فقط دو فقره جنس در آن نوشته است، نان بربری ۲۰ عدد، باقالا یخ زده ۲۰ بسته!

فوراً آدرس فروشگاه اغذیه ایرانی را پیدا کردم. چون می دانستم یک مغازه در یک روز ۲۰ نان بربری ممکن است نداشته باشد، با کمک تاکسی تلفنی با مراجعه به چند مغازه، نان و باقالاها را خریده و پس از انجام وظیفه به هتل بازگشتم.

دم در هتل راننده پیاده شد و مدتی خیره، به من و مواد خریداری شده ام نگاه کرد و بدون اینکه حرفی بزند و یا اظهارنظری بکند، دانه دانه نان ها را که پوششی نداشتند روی هم چید و همه را روی دستهایم سوار کرد و رفت.

هرجوری بود خودم را به اتاقم رساندم و تا آنجا که چمدان جا داشت چند تا از نان ها را با فشار جا دادم و بعد به دفتر هتل مراجعه کرده بلکه چیزی برای بسته بندی پیدا کنم. پس از مدّتی مشورت با کارکنان هتل به این نتیجه رسیدیم که سفارشات را می توانیم در روزنامه بپیچیم و دورش را با چسب ببندیم.

صبح روز بعد برای حرکت آماده شدم و به اتّفاق همراهان به فرودگاه رفتم. بسته بزرگ و بی قواره توّجه همکاران را جلب کرده بود و من مثل متخلّفی که بخواهد تقصیر را از گردن خودش باز کند با اشاره به بسته کذایی گفتم: «مال خانمه!» و سپس آن را همراه چمدان تحویل دادم و با خیال راحت سوار هواپیما شدم.

ساعتی بعد فارغ و سرخوش به فرودگاه شهر خودمان رسیدیم و همگی به محل مخصوص تحویل چمدان ها رفتیم. اما چه تحویل گرفتنی!

محل ورود چمدان ها کمی بالاتر از سطح فنرهای گردان قرار داشت و جلوی آن پرده کوچکی بود که به محض کار افتادن سطح گردان در مقابل چشم های حیرت زده من و سایر مسافرین محترم منظره ای تماشایی آغاز شد. پرده کمی حرکت کرد و یک عدد نان بربری پایین افتاد.

دنباله مطلب در صفحه ۵۵

شرکت ساعی

Immigration & Translation Services

مشکل گشای شهر شما

(۴۰۸) ۵۵۴-۱۳۱۸

- کارت سبز، ویزای نامزدی
- امور مربوط به دفتر حفاظت ایران
- ترجمه کلیه مدارک، عکس گذرنامه
- تشکیل شرکت ها
- تعویض نام

تابعیت

www.saeicompany.com

I am not an attorney

برای اطلاعات بیشتر با آقای داریوش گیلانی تماس بگیرید

(408)554-1318

940 Saratoga Ave., Suite #112, San Jose, CA 95129

دنیای سینما

سعید شفا

افسونگر

نسل فیلمسازی که امروز در خارج از ایران فعالیت می کند، با تابوهای رایج وطن شان فرسنگ ها فاصله دارند و برای همین با شجاعت سوژه های حاد و ممنوعه

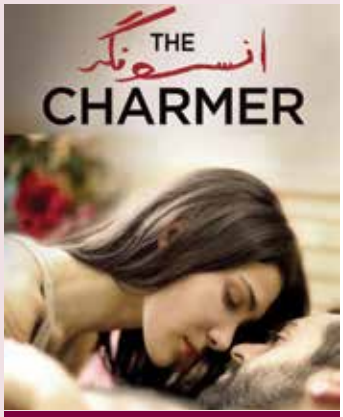

افسونگر

جامعه ایران را در فضایی نو ولی آشنا برای خودشان عرضه می کنند. ویژگی این فیلم ها بیشتر پیرامون تلفیق فرهنگ کشوری که از آنجا می آیند یا نسل قبلی شان (پدران و مادران آنها) تا فرهنگ کشوری که در آن متولد شده و یا سال های جوانی را در آن سر کرده و به نسل دومی ها معروف هستند دور می زند که می خواهند نژاد و اصلیت خود را در ساخته هایشان به نمایش بگذارند. همین دنیای جدیدی را به روی آنها می گشاید.

«افسونگر» ساخته «میلاد اعلمی» داستان یک جوان ایرانی در دانمارک است که برای دریافت اقامت در جستجوی زنیست تا موقتا با او ازدواج کند. در واقع این جستجو او را به یک ژیگولوی کامل تبدیل می کند تا برای پول با زنانی که نیاز به همدم دارند جوابگوی کسری های آنها (حساسی و جنسی) نیز باشد. قصد او بعد از یافتن یک همسر موقتی آوردن زن و فرزندانش از ایران به دانمارک است. در این حول و حوش، با دختری ایرانی آشنا می شود که مادرش (سوسن تسلیمی) زمانی خواننده بود و سخت مراقب دخترش است.

«میلاد اعلمی» متولد تهران، بزرگ شده سوئد و تحصیلکرده دانمارک است. «افسونگر» نخستین فیلم بلند اوست. «اعلمی» با روبرو کردن دو جامعه که هر دو ریشه ایرانی دارد (اسماعیل و خانواده سارا در دانمارک)، تضادهای ریشه دوانده در این دو جامعه را در برابر هم قرار می دهد. دختر خانواده (سوهو رضا نژاد) متولد دانمارک است و فارسی را به سختی تکلم می کند. مادرش که از نسل گذشته است، با هر دو فرهنگ خو گرفته و برای همین قبول اسماعیل (اردلان اسماعیلی) برای پیوستن به خانواده اش که هنوز آینده ای برای خود درست نکرده برایش مشکل است و حتی با تردید او را برای دخترش می پذیرد. اسماعیل که هنوز نتوانسته خود را در جامعه دانمارک تطبیق بدهد با آشنایی با «سارا» در یک موقعیت غیرمنتظره قرار می گیرد. از طرفی خانواده اش در ایران در انتظار او هستند، و از طرفی دیگر او با یک هموطنی که به او علاقه پیدا کرده آشنا می شود که می تواند مسیر زندگی او را تغییر بدهد.

«اعلمی» همچنین جامعه در تبعید ایرانیان دانمارک را با دیدارهای خانوادگی و جشن هایشان در این چالش فرهنگی با اندیشه اسماعیل رو در رو قرا می دهد و با پایانی غیرمتعارف فیلمش را در ایران به پایان می رساند. در واقع «اعلمی» با این فیلم نشان می دهد قادر است داستانی را با دشواری های فرهنگی با پرورش شخصیت هایی که این روزها در جوامع ایرانی خارج رو به افزایش است با زبانی سلیس نشان بدهد.

بخش آخر فیلم را «اعلمی» در ترکیه فیلمبرداری کرده که شاید دلیلش صحنه های برهنه فیلم است که خواسته تا مشکلی برایش ایجاد نشود. صحنه نهایی فیلم که در زمستان می گذرد و همین سردی زندگی اسماعیل را در انتها رقم می زند با فروش لباس دامادی اش که قرار بود در دانمارک بپوشد به جوانی که در شرف ازدواج است پایان می گیرد.

گربه معلول

نخستین فیلم بلند «سوسن گردان شکن» فیلمساز ایرانی متولد آلمان، یک فیلم رمانتیک است درباره دختری که زمان ازدواجش در حال سرآمدن است و مادرش می کوشد تا قبل از آن که دیر شود او را وادار به ازدواج کند. دختر، تازه وارد به آلمان است. با دکتری ایرانی ازدواج می کند، می خواهد به تحصیلش ادامه بدهد و همه اینها دست در دست، فیلم «یک گربه معلول» را تشکیل می دهد. نقش دختر را «پگاه فریدونی» و همسرش را «هادی خنجان پور» ایفا می کنند.

صحنه ای از فیلم «گربه معلول»

فیلم با مادر و دختر که یک دلال ازدواج را استخدام کرده اند تا شوهری برای دختر پیدا کند آغاز می شود و بقیه فیلم در آلمان اتفاق می افتد. دختر به شوهر ایرانی اش که پزشک است می پیوند ولی رابطه آنان به خاطر غریبی با محیط و ندانستن زبان، دختر را با تجربیات تازه ای روبرو می کند که پیش از این در ایران امکان آنها را نداشته. به دیسکوتک می رود، مشروب می خورد، در حال مستی اعتراف می کند در ایران با مرد ازدواج کرده ای رابطه داشته، در آلمان هم در موقعیتی با شوهر دوست همکار شوهرش که نسبت به او نظر دارد پاسخ مثبت می دهد و همه اینها، با آوردن یک «گربه» مریض که دائم در حال خرابکاری در خانه است، شوهرش را به سویی سوق می دهد که تنها راه، جدایی است. دختر تصمیم می گیرد به ایران بازگردد. شوهرش نیز به خاطر اتفاقی که در بیمارستان می افتد کارش را از دست می دهد و فیلم در حالیکه این دو به طور طنز آمیزی آشنایی خود را از سر می گیرند اما مشخص نیست آیا هم چنان با هم خواهند ماند یا نه به اتمام می رسد.

«گردان شکن» باوجوداینکه متولد آلمان است، اما دو فرهنگ متضاد را با دو شخصیت متفاوت (یکی از ایران و دیگری مثل او متولد آلمان) برای داستانش انتخاب می کند که با آن بیشتر آشناست، در حالیکه شخصیت های فیلم ایرانی هستند، اما محیط، یک کشور غریبه- آلمان- است که بانی این تضادهاست.

این یکی از بهترین فیلم هایی است که توسط یک فیلمساز ایرانی در خارج ساخته شده.

دنباله مطلب در صفحه ٥٦

شیوا موزون

وکیل رسمی دادگستری

Shiva Moozoun
Attorney at Law

✦دفاع در برابر IRS, FTB, BOE

✦ تشکیل ثبت و انحلال شرکت ها ✦ برنامه ریزی و آماده کردن اظهارنامه های مالیاتی برای اشخاص و شرکت ها ✦ تهیه و تنظیم وصیت نامه و تراست ✦ تهیه و تنظیم انواع قرارداد و اسناد حقوق ✦ آماده کردن فرم های مهاجرت

✦IRS, BOE, FTB disputes ✦Business, Corporation, Nonprofit Formation ✦Tax preparation for individuals and small businesses, Trusts, Estates, Nonprofit ✦Will, Trust, Estate Planning, Probate ✦Draft/ Review/Renew legal contracts ✦Immigration Services

Cell: (415) 314-1003 ✦ Office: (800) 493-7065

3550 Stevens Creek Blvd, Suite 340, San Jose, CA 95117

نوشخند و پوزخند
لبخند و زهرخند

عترت گودرزی (الهی)
etratelahi@aol.com

دشمن دانا

یکی از دوستانم که دختر جوانی است ضمن صحبت های خودمانی بدون مقدمه از من پرسید: «عترت جون شما دوستی یا دوستانی هم دارید؟!» بدون اینکه از سوالش تعجب کنم گفتم: «نه ولی دشمنان زیادی دارم که خیلی هم دوستشان دارم.» می خندد و می پرسد: «دشمنانتان را دوست دارید؟» در جوابش می گویم: «بقول یک نویسنده مشهور، دشمنانم را دوست دارم چون آنها را یکی یکی با دست خودم ساخته ام. من در طول روز آنقدر که به دشمنانم فکر می کنم به فکر دوستانم نیستم. دلایلی دارم که به دشمنانم بیشتر علاقه دارم تا به دوستانم. آنها را دوست دارم چون وجودشان باعث می شود که کوشش کنم از آنها بهتر باشم.

دشمنانم با دشمنی خود راه و رسم درست معاشرت با دوستانم را به من می آموزند. دشمنانم با نگاه مخصوصی به من یادآور می شوند که چقدر بد لباس پوشیده ام و من آن را اصلاح می کنم. ایراد لباس پوشیدنم را پیدا می کنم و یاد می گیرم که مثل تین ایجرها لباس نپوشم و آرایش نکنم.

گاهی در منزلم از دشمنان دوست نمایم برای شام دعوت می کنم و آنها با ایراد گرفتن از من در پختن غذا یا درست کردن دسر به من این فرصت را می دهند که غذاهای خوشمزه تر و دسرهای بهتری برای خانواده ام و مهمانی درست کنم.دشمنانم در مجالس اگر احتمالا لغت یا جمله ای را اشتباها بر زبان بیاورم، با صدای بلند مرا تصحیح می کنند و من یاد می گیرم که در انتخاب لغت یا جمله مخصوص دقت بیشتری بکنم.

من در جمع دشمنانم اظهار فضل نمی کنم و مسائل ایران و آمریکا را حل نمی کنم چون می دانم اشخاص دیگری هستند که از من در این مورد بهتر آگاهی دارند.

دشمنانم مواظبند که اگر من اشتباهی در هر مورد بکنم، آنها آن را بلافاصله به رخم بکشند. در نتیجه مواظبم که اشتباه نکنم و چنان با احتیاط رفتار کنم که گزک دستشان ندهم.» آهی می کشم و ادامه می دهم: « و اما دوستانم. اگر به قول تو دوستی داشته باشم، آنها با تعریف های دروغین از پیشرفت من جلوگیری می کنند.آنها از لباس ها و آرایش تین ایجری من تعریف و تمجید فراوان می کنند و من را وادار می کنند که در سن و سال نوه هایم لباس بپوشم، آرایش و رفتار کنم. وقتی در جمع دوستانم صحبت از سیاست می کنم چنان مسحورانه به من نگاه می کنند و آنچنان به به و چه چه می کنند که گاهی امر به خودم مشتبه می شود و خودم را در حد سیاست مداران جهان می پندارم. دوستانم به من می گویند که برای سخنرانی کردن زاده شده ام و صدا و کلام سحرآمیزی دارم و من گاه که تنها هستم به صدای بلند برای خودم سخنرانی می کنم و از انعکاس صدای خودم لذت می برم. اگر با شوهرم اختلاف کوچکی دارم، آنها در جامعه دوستی به آتش این اختلاف چنان دامن می زنند که گاه خودم را در دادگاه آماده طلاق می بینم. آنها از اینکه چنین جواهری زیر دست مرد گوهر نشناسی دارد از بین می رود برایم اظهار تاسف می کنند. اگر در مجلسی ناخواسته کلمه توهین آمیزی نسبت به شوهرم از زبانم بپرد دوستانم با بارک الله و مرحبا آن را تایید می کنند، ولی دشمنانم با خشم به من نگاه می کنند. دوستانم از اینکه به مادرشوهر یا اقوام شوهرم احترام بگذارم مرا مسخره می کنند و حالا تو قضاوت کن که من دوستانم را باید بیشتر دوست داشته باشم یا دشمنانم را و بقول شاعر

دوستی با مردم دانا نکوست
دشمن دانا به از نادان دوست
دشمن دانا بلندت می کند
بر زمینت می زند نادان دوست

هنرستان موسیقی نژاد

آموزش تمامی سازهای موسیقی (ایرانی و غربی) برای رده سنی ۴ تا ۸۴ سال

Individual & Group Lessons for All with Persian Traditional & Western Instruments

(408)559-7864
Cell:(408)771-3996

کلاس های خصوصی و گروهی

14505 Union Ave San Jose, CA 95124

www.nejadmusic.com

Iranian Scholarship Foundation
Proudly Presents

NOROOZ FESTIVAL & BAZAAR

نوروزفستیوال و بازار

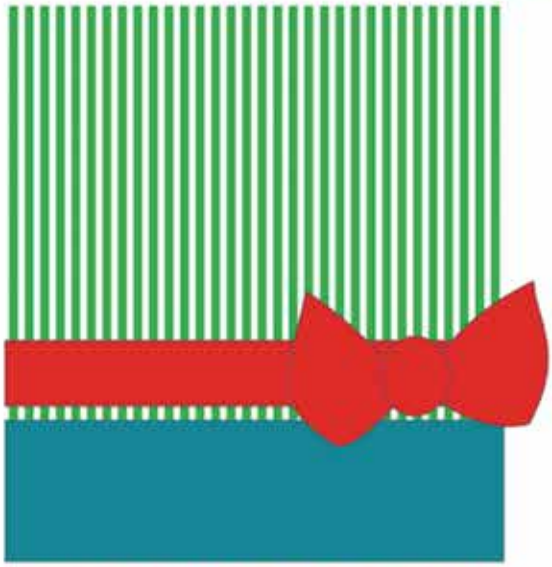

SUNDAY MARCH 17, 2019
10:00 AM - 6:00 PM

Music and Dance Entertainment
Persian Traditional Lunch
Haft Seen Items
Persian Norooz Sweets and many more

یکشنبه ۱۷ مارچ ۲۰۱۹
۱۰ صبح الی ٦ بعد از ظهر

صرف ناهار به همراه رقص، موسیقی و عمو نوروز
خرید انواع شیرینی های نوروزی وسایل هفت سین گل وسبزه

Cupertino Quinlan Community Center
10185 N Stelling Rd, Cupertino, CA 95014

مشقی تازه در روزهای غربت

حسینعلی مکوندی
فریمانت-کالیفرنیا
e-mail:ha@makvandi.com

کلوپ اتومبیل رانی در آلمان

در کشور آلمان یک باشگاه اتومبیل رانی عمومی وجود دارد بنام AdAC که در سال ۱۹۵۲ و پیش از حکومت هیتلر در اشتوتکارت آلمان تاسیس و راه اندازی شده بود. من هر وقت که برای دیدن پسرم و خانواده اش به آلمان میروم از اتوبانی در آنجا می گذرم که در حاشیه اتوبان در فواصل معینی پایه هایی هست که به آن یک تلفن زرد رنگ وصل کرده اند. این تلفن ها مربوط به همین کلوپ است. کسانی که اتومبیل دارند به عضویت این کلوپ در می آیند تا از خدمات و حمایت های جالب این کلوپ بهره مند شوند. یادمه پرسیدم نوع کمک ها و حمایت های این کلوپ چگونه است! با مثال و نمونه هایی گفتند که این مقدارش را بیاد دارم. گفتند طرز زنگ زدن به این کلوپ آسان است، کافیه بری دسته این تلفن ها را بالا بیاوری و حرف بزنی، تماس با این کلوپ برقرار می شود. شماره ای را هم لازم نیست بگیری. مثلا زنگ بزنی که من کلید اتومبیلم را گم کردم، بیایید درش را باز کنید. می آیند اول مطمئن می شوند که این اتومبیل حقیقتا متعلق به شماست.و یا اگر بین راه اتومبیلت خراب شود، زنگ بزنی و آنها فوری می آیند. از تو می پرسند که آیا ما برایت تعمیر کنیم یا خودت تعمیرگاه خاص داری! بعد اتومبیلت را می برند به تعمیرگاه و یک اتومبیل بهت می دهد. اگر باز بنا به فرض با اتومبیلت رفتی فرانسه از آنجا می توانی به آنها زنگ بزنی که مثلا من داروهایم یا فلان چیز ضروریم را در خانه جا گذاشتم. کلوپ AdAC می رود با اجازه پلیس در خانه ات را باز می کند و آنچه گفتی از خانه ات بر می دارد و فوری برایت می فرستد. یا حتی اگر رفتی کشور دیگری پول کم آوردی یا کیف پولت را زدند، تا یک مبلغ معینی را فورا برایت حواله می کنند. دنباله مطلب در صفحه ۵۵

منطقه فضول آباد

فکر کن شاید حرف درستی میگن:

- این چه رنگیه زدین به در و دیوار خونه؟! آدم دلش می گیره.
- چرا هروقت اومدیم خونه شما، یا سرده یا از گرما آدم خفه میشه؟!
- چرا همیشه میگین یه روز هم بیاین خونه ما؟! اما چرا نه روزش معلومه نه تاریخش نه ساعتش!
- چرا آشپزخونه شما این قدر شلوغه؟!
- چرا هروقت آمدیم به خونه تون، دیدیم ظرفای کثیف این قدر تو آشپزخونه شما هست؟!
- چرا یه چوب رختی ندارین تا مهمان پالتو کلاه یا عصای خودش را به آن آویزون کنه؟!
- چرا همیشه یکی دوتا از صندلی هاتون پایه اش لق می خوره؟!
- چرا همیشه چایی تون کم رنگه؟!
- چرا توی خونه شما محض رضای خدا یه کتاب نیس؟
- چرا این قدر لباس تیره می پوشین یا بد رنگ؟!
- چرا این قدر لهجه داری! کجایی هستی مگه؟!
- چرا خیلی وقتا مهمون داری پلو کم میاری و دوباره می پزی؟!
- چرا تو ماشینت این قدر آشغال هس؟!
- چرا این قدر زود می خوابی، مرغ مرغی؟!
- چرا همیشه چل ساعت برای همه از بیماری هایت با آب و تاب تعریف می کنی؟!
- چرا همه چی خونت کهنه و زهوار در رفتس؟!
- چرا از همه چی دنیا بی خبری؟!
- چرا هیچوقت یکی نمیاد خونه شما برادری، خواهری، مادری، دوستی، همکاری؟!
- چرا همیشه فکر نکرده حرف میزنی؟!
- چرا یه داستان را شصت بار میگی؟!

دلم نمی خواست این قدر بگم چرا چه کنم پیش اومد!

کاترین بِرک وکیل متخصص امور مهاجرت

Kathryn Burke Immigration Attorney

با همکاری مترجم فارسی زبان از دفتر خدمات بین المللی

- Business & Investment Visa
- Employment Based Green Card
- Family-Based Green Card
- Deportation & Asylum
- Citizenship & Naturalization
- Fiance Visa
- Tourist Visa
- Student Visa
- Entertainment Visa

- ویزای کار و سرمایه گذاری
- کارت سبز از طریق کارفرما
- کارت سبز از طریق خانواده
- پناهندگی و اخراج از آمریکا
- تابعیت
- ویزای نامزدی
- ویزای توریستی
- ویزای تحصیلی
- ویزای مخصوص هنرمندان

Phone: (408) 909-9060 ✦ *Toll Free:* (888) 350-9060 ✦ *Fax:* (408) 503-0040

900 S. Winchester Blvd. #6, San Jose, CA 95128

یادداشتهای بی تاریخ

صدرالدین الهی

معلم عشق

دکتر محمدباقر هوشیار، استاد روانشناسی و فلسفه آموزش و پرورش بود و معلم درس ورزش دبیری، یعنی آنها که در امتحان دانشسرای عالی در هر رشته ای از فیزیک تا ادبیات و از تاریخ تا تاریخ طبیعی قبول می شدند و قرار بود که در روزی دورتر معلم شوند و سرکلاس بروند، او اینها را درس می داد که چطور با شاگرد تا کنند که درس یاد بگیرد و معلمش را دوست داشته باشد.

خود او درس خوانده آلمان هیتلری بود. با سبیلی شکل پیشوا و دلی نرم تر از خم شدن شاخه نسترن بر سایه سار چمن. به دانشکده می آمد با اتومبیل قراضه ای که خود می راند و به خانه باز می گشت. در بالا خانه ای سر چهارراه پهلوی روبروی کافه شهرداری که زیر آن بالاخانه بستنی فروشی خوشمرام دایر بود با مخلوط که بستنی و پالوده را در آن با شربت و مربای آلبالو رنگین می کردند و این میعادگاه نظربازی همه جوانهایی بود که در پی دام گیسویی و هوای دل تا آنجا می رفتند و نمی دانستند که در بالاخانه این بستنی فروشی مردی زندگی می کند که فلسفه آلمانی، عشق فرانسوی و عرفان فارسی را یکجا بهم آمیخته است.

دکتر هوشیار می گفت که در ایام جوانی طلبه ای بوده و ناگهان رخت علم دین برکنده و کلاه علم یقین برسر نهاده. اول به هندوستان رفته و از آنجا به آلمان و در آنجا فلسفه خوانده در روزهای تلخ و پر از گرسنگی جنگ دوم جهانی در دام محبت زنی نه زیبا اما بخشنده و کریم گرفتار آمده و او را به زنی گرفته و با او مانده است. رفقای دست چپی و توده ای ما اصلا دوستش نداشتند چون می گفتند که فاشیست است و پرورده مکتب هیتلر و او در مقابل می گفت که سگ زرد برادر شغال است و تفاوتی میان هیتلر و استالین نمی بیند. نگاه عجیبی داشت وقتی درس می داد در کلاسی که بیش از دویست شاگرد داشت، بیشتر به هنرپیشه ای می مانست که بر صحنه هرچه در توان دارد برای جذب و جلب تماشاگر بکار می برد. در اداره کلاس و رفتار شیوه خاص خود را داشت. کلاس که تمام می شد، کلاه شاپو به دست جلو در می ایستاد تا حاضران نام خود را بر تکه کاغذی بنویسند و در آن بیاندازند. باور به این دقیقه را که همه راست می گویند مگر آنکه خلافش ثابت شود. او به ما آموخت هنگام تدریس، گاه لحظاتی ساکت می شد دست به پشت می گرفت و در روی صُفّه جلو میز استادی قدم می زد. در این حال سکوت مرگباری بر تالار شماره صد دانشکده ادبیات در عمارت نگارستان حاکم می شد. همه فقط نفس می دزدیدند که مبادا استاد به خشم آید و وای از وقتی که او فریاد می زد. اما... آن روز درست در وسط آن سکوت و آن وحشت همگان در کلاس باز شد. یک ربعی از شروع کلاس می گذشت و اصلا رسم نبود که دانشجویی بعد از استاد به کلاس بیاید. اما آن روز یکی از پریرویان دانشکده که چشم دلفریبش راه بر عارف و عامی می بست وارد اطاق شد. او در سکوت بود که رشته سخن را بدست گیرد و آن پری با کفش پاشنه صناری آن روزها بی اعتنا به وضع کلاس آمد و تق تق تق سکوت را مثل قطره آبی که در شب از ناودان بر سنگ می چکد در تالار درهم شکست. استاد ایستاد. با چشم حرکت او را دنبال کرد و آن پریروی سرمست از باده زیبایی رفت و رفت تا یک صندلی خالی پیدا کرد و روی آن نشست.

دکتر هوشیار نخست به او خیره شد. ما یقین داشتیم که از کلاس بیرونش خواهد کرد. پیش از آن دو سه بار دیرآمدگان را به اینگونه تنبیه کرده و حتی یک پسر صورت جوشی سمنانی هم رشته مرا در رشته ادبیات از امتحان آخر سال محروم کرده بود. آن روز ما همه در فکر این بودیم که هوشیار با این پریروی غافل چه خواهد کرد. پریرو متوجه وضع کلاس شد و سکوت استاد او را که حتی به سایه خود لبخند نم یزد وادار ساخت تا لب به لبخندی بگشاید. دکتر هوشیار از صفه پایین آمد به طرف جایی که پریرو نشسته بود رفت. یقین کردیم که می خواهد او را به بیرون کلاس هدایت کند، اما چنین نکرد. صاف و خدنگ روبروی او ایستاد و چشم در چشم شهلایش دوخت و گفت: «خانم لطفا برخیزید.» و چون پریروی دیر آمده برخاست، دو باری از سر تا پا و از پا تا سر او را به دقت گوهرشناسی صاحب نظر برانداز کرد. همکلاس پریروی ما بار دیگر لبخند زد و دکتر هوشیار دو قدم عقب تر ایستاد و گفت : ماشاءالله تبارک الله احسن الخالقین،

این که تو داری قیامت است نه قامت
وین نه تبسم که معجز است و کرامت

و برگشت و رفت روی صفه و درسش را ادامه داد. و آن پریرو بیش از چهل سال است که چراغ روشن و تمام زیبایی خانه من است و هربار که آن روز را بیاد می آوریم هوشیار در زندگی ما سرزنده و هشیار به ما لبخند می زند.

✦✦✦

دسته جمعی رفتیم پیش دکتر هوشیار که وساطت کنیم. پسر و دختر قاطی هم، و بهم برآمده از ناروایی نابجایی که دکتر صدیق اعلم در حق یکی از همکلاسان ما کرده بود. این دکتر عیسی صدیق که از بابی یکی از پیشکسوتان آموزش و پرورش نوین در ایران بود از بابی دیگر از آن دسته از مردمان که حساب کرسی استادی و صندلی وزارت را با هم در می آمیزند، درسی می داد بنام روش نوین و نیز تاریخ آموزش و پرورش در جهان و ایران.

کتاب هایش نمونه ای بود از سرگشتگی میان مکتب خانه و دانشگاه. همه چیز در آن بهم آمیخته و بیرون از یک نظم منطقی یا متدولوژی علمی. سوال های امتحانیش اگر اسباب تاسف نبود مایه ریشخند می توانست بود. سعی داشت امتحان تست به شیوه چهار سوالی آمریکایی بکند چون مدعی بود هم دانشسرای عالی فرانسه را تمام کرده و هم دانشگاه کلمبیا را ولی تمام مدارک تحصیلی او روزی که در عرشه کشتی به ایران باز می گشته از دستش افتاده و طعمه دریا شده و ما می اندیشیدیم لابد همان ماهی که یونس پیغمبر را فرو برده آنها را بلعیده اما دیگر پس نداده است. به این جهت سوال های او فرضا از این دست بود که: «در چه سالی مدارک تحصیلی نویسنده به دریا افتاد؟» یا «نویسنده در امتحان فلسفه دانشگاه چه نمره ای گرفته است» این دکتر هوشیار با همه استادان مدعی فلسفه و تعلیم و تربیت در آن سال ها سرناسازگاری داشت و به کتاب صدیق اعلم می گفت: خمرهٔ العلوم.

آن روز ما رفتیم دسته جمعی پیشش که کاری برای یک دختر همکلاسمان بکند. دختر در پاییز باردار شده و در خرداد ماه وقتی برای امتحان شفاهی به جلسه صدیق اعلم رفته بود مولف خمرهٔ العلوم گفته بود: «شما به چه حقی در ایام تحصیل باردار شده اید. بروید من به شما نمره نمی دهم.»

دنباله مطلب در صفحه ۵۵

حمید ابطحی

متخصص و مشاور در امور سرمایه گذاری
خرید و فروش املاک مسکونی و تجاری

Hamid Abtahi

منطقه
منطقه
منطقه

آگاهی و شناخت درست از آخرین تغییرات و تحولات
در امور خرید و فروش خانه و املاک، مهمترین مسئله
می باشد. من می توانم شما را در این امر مهم مطلع نمایم!

Location! Location! Location!
Why Do You Pay Rent?!

Whatever my client's goals, my goal is to make it happen.
I am an expert seeking to add value to your next transaction.

hamidabtahi21@yahoo.com ✦ DRE# 01071456 ELITE

(408)366-2180 ✦ (408)253-5100

12376 Saratoga Sunnyvale Rd.Saratoga, CA.95070

چرا نباید افسانه "Good Debt" را باور کنید

آرش زاد
کارشناس-دارای بورد تخصصی تعمیر اعتباری
arash@zenithfg.com

بدهی یک موضوع بحث برانگیز است. بیایید راجع به آن صحبت کنیم. هنگامی که مردم در مورد «good debt» صحبت می کنند معمولا به معنای بدهی است که ارزش ایجاد می کند. به عبارت دیگر، نوعی از بدهی است که امیدوارانه قرار است در آینده ثروت ایجاد کند. مثالی که اغلب از آن استفاده می شود، وام دانشجویی است. تصور می شود با گرفتن وام برای تحصیل، اطمینان پیدا می کنید که با استفاده از آن دانش، یک شغل بهتر داشته باشید و در نتیجه ثروتمند می شوید. این تصور تا زمانی ادامه دارد که در وسط یک بحران وام دانشجویی هستیم که در آن مردم برای ادامه تحصیل گرفتار بدهی های عظیم هستند و هنوز هم قادر به پیدا کردن شغل مناسب برای پرداخت این وام نیستند. مثال دیگر این مطلب وام مسکن است، زیرا اغلب گفته می شود که ارزش املاک به طور کلی بالا می رود. البته، پس از سقوط ارزش در سال ۲۰۰۸ می دانیم این اتفاق همیشه رخ نخواهد داد. با اینکه ارزش املاک به طور پیوسته بعد از سقوط (در برخی نقاط کشور) بالا رفته است، پر واضح است که سقوط ارزش املاک هر لحظه امکان دارد دوباره اتفاق بیفتد. ادعای اینکه می توانید به طور کلی روی افزوده شدن ارزش املاک حساب کنید، غیر مسئولانه است. با این حال، بیایید تصور کنیم بهترین حالت اتفاق می افتد و ارزش املاک بالا خواهد رفت. در این حالت هم امکان دارد با گرفتن وام مسکن شکست بخورید. من هنوز هم نمی توانم به این وام «good debt»بگویم ولی در مواقعی که چاره ای ندارید، یک امر ضروری است.

در اینجا چند نمونه بیشتر از آنچه که معمولا «good debt» و«bad debt» نامیده می شود، آورده شده است.

به اصطلاح «Good Debt»

- وام دانشجویی
- وام مسکن
- وام Business

«Bad Debt»

- کردیت کارت ها
- وام خودرو
- کردیت کارت های فروشگاه ها
- سایر بدهی های مشتری

چیزی به عنوان Good Debt وجود ندارد

باید بپذیریم که اکثر مردم در موارد غیر ضروری درگیر بدهی می شوند. به عبارت دیگر، اکثر مردم اگر می توانستند مبلغ مورد نیاز برای دانشگاه را کنار بگذارند، نیاز به وام دانشجویی ندارند. اکثر مردم اگر می توانستند پول خرید ماشین را یک جا پرداخت کنند، وام خودرو نمی گرفتند و بسیاری از افراد اگر reward point وجود نداشت و پول کافی داشتند، از کردیت کارت ها استفاده نمی کردند.

استدلال اصلی که طرفداران وام از آن استفاده می کنند این است که باید از وام به عنوان یک ابزار استفاده شود. در اصل، این استدلال به این معناست که اگر شما می توانید با نرخ بهره پایین وام بگیرید، استفاده از پول نقد در خرید برایتان به صرفه نیست و با حساب ریاضی انتخاب عاقلانه تر این است که سرمایه گذاری برای کسب سود بالاتر انجام دهید.

اگر ریسک کردن یک فاکتور نباشد، این امر می تواند درست باشد، اما این در خصوص زمانی است که پتانسیل برای بازدهی بالا وجود داشته باشد. به عبارت دیگر، شما باید یک سرمایه گذار بسیار زرنگ و دانا باشید که به طور منطقی یقین داشته باشید می توانید نرخ بهره ای بهتری از وام بدست آوردید و اغلب افراد سرمایه گذار زرنگ و دانا نیستند.

از آنجایی که بیشتر افراد پول نقد کافی برای یک سرمایه گذاری قابل ملاحظه ندارند، هیچ کدام از این مسائل به طور متوسط برای یک فرد پیش نمی آید.

بنابراین، استدلال "good debt" واقعا فقط برای افراد ثروتمند اعمال می شود، افرادی که می توانند با گرفتن وام و استفاده از پول دیگران بدون هیچ پیامد مهمی فعالیت کنند. آنها افرادی هستند که این بحث "good debt" را آغاز کرده اند اما این شرایط برای افراد متوسط مطرح می شود.

من مخالف استفاده از وام در برخی موارد نیستم، اما بیایید از استفاده کردن اصطلاح "good debt" برای برخی از وام ها خودداری کنیم. وام گاهی اوقات یک ضرورت است و شما با آن سروکار دارید. در واقع، من معتقدم که شما باید از خرید هر چیزی تا هر زمان که پول آن را فراهم نکرده اید، خودداری کنید.

دنباله مطلب در صفحه ۵۱

چگونه می توانید Levy بانکی از سوی IRS را متوقف کنید؟

مانی حاتمی
کارشناس-دارای بورد تخصصی تعمیر اعتباری
mani@zenithfg.com

Levy یکی از قدرتمندترین ابزار IRS برای جمع آوری بدهی مالیاتی است. آنها در برخی مواقع ویرانگر بوده و ممکن است زندگی طبیعی شما را مختل کنند. در یک لحظه ممکن است کارت ATM شما خیلی خوب کار کند، و لحظه ای پس از آن ممکن است همه آنها از کار بیافتند. اگر نامه هایی تهدید آمیز از طرف IRS مربوط به بدهی مالیاتی خود دریافت می کنید، باید سریعا اقدام کنید. اگر نامه هایی تحت عنوان Final Notice of Intent to levy دریافت کردید، IRS به شما اطلاع می دهد که قصد دارد حساب بانکی شما را levy کند و بدین معنی است که آنها حساب شما را مسدود می کنند. اگر حساب شما مسدود شده است، تا زمانی که levy از روی آن برداشته نشود نمی توانید به حساب خود دسترسی داشته باشید. زمانی که IRS حساب شما را مسدود می کند، ۲۱ روز فرصت دارید تا قبل از اینکه آنها همه پول شما را از حسابتان خارج و مصادره کنند. از این فرصت کوتاه برای انجام اقدامات لازم در جهت حفظ پول خود استفاده کنید.

راه های رفع و متوقف کردن Levy Bank

طرح مشکلات: نامه ای را به IRS بفرستید با شواهدی که اثبات می کند اگر آنها حساب بانکی شما را levy کنند دیگر قادر به زندگی حتی با حداقل استانداردها نخواهید بود.

طرح پرداخت: در مورد طرح پرداخت (معمولا در قالب یک توافقنامه اقساط و یا پرداخت جزئی اقساط) با IRS مذاکره کنید به طوریکه اقساط خود را به صورت ماهانه پرداخت خواهید کرد. اگر به موقع اقساط خود را پرداخت کنید، levy بانک از حساب شما برداشته خواهد شد.

مذاکره برای یک توافق: این کار کمی سخت خواهد بود، اما این امکان وجود دارد که با IRS در مورد پرداخت سریع و یک جا بدهی های خود مذاکره کنید.

دنباله مطلب در صفحه ۴۹

دفتر خدمات اجتماعی ایرانیان

با مدیریت آذر نصیری

با سال ها تجربه، سرعت عمل، و دقت، شما را یاری می دهیم!

Azar Nassiri
Non-Attorney

خدمات سوشیال سکیوریتی

Iranian Services

- مدیکر و مدیکل
- سوشیال سکیورتی (SSI)
- دریافت حقوق و مزایای دولتی (CAPI)
- دریافت حقوق پرستار
- دریافت حقوق بازنشستگی
- مصاحبه های سالانه سوشیال سکیوریتی
- انجام درخواست تجدید نظر در امور سوشیال سکیوریتی (Appeal)

در سراسر بی اریا

(408) 348-2595 ✦ (925) 998-5340 ✦ (415) 446-8682

Fax: (408) 247-5006

920 Saratoga Ave. #215, San Jose, CA 95129

نخستین زن ایرانی‌تبار که جایزه اسکار برد

رایکا زهتابچی، کارگردان ایرانی-آمریکایی در اسکار ۲۰۱۹، به همراه ملیسا برتون، برنده جایزه بهترین فیلم مستند کوتاه شد. این نخستین بار است که یک زن ایرانی‌تبار برنده جایزه اسکار می‌شود.

فیلم «پریود، ختم کلام»، که زهتابچی یکی از کارگردانان آن بوده، به مشکلات زنان در حین سپری کردن دوره عادت ماهانه‌شان در مناطق روستایی هندوستان می‌پردازد. زهتابچی در سخنانش هنگام دریافت جایزه گفت باور نمی‌کند فیلمی درباره مسائل بهداشتی زنان برنده اسکار شده باشد. برتون هم گفت فیلم را به معلمان و دانش‌آموزان تقدیم می‌کند و «پریود باید پایان یک جمله باشد، نه پایان تحصیل دختران.» در زبان انگلیسی یکی از معناهای کلمه «پریود» نقطه پایان جمله است.

زهتابچی که فارغ‌التحصیل دانشکده هنرهای سینمایی کالیفرنیاست، برای ساخت این فیلم در سال ۲۰۱۷ دو بار به هندوستان سفر کرد. این فیلمساز ۲۵ساله ایرانی‌تبار که ساکن آمریکاست، سال ۲۰۱۶ هم فیلم «مادران» را نوشت و کارگردانی کرد. مادران داستان واقعی از زندگی یک مادر ایرانی است که قاتل خود را در آستانه اعدام می‌بخشد.

در شب اسکار همچنین هنگام اهدای جایزه بهترین تدوین به فیلم «راپسودی بوهمی»، جان اتمن که برای دریافت جایزه رفته بود، صحبت‌هایش را با جمله مشهور زرتشت «پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک» تمام کرد. فیلم «راپسودی بوهمی» درباره زندگی «فردی مرکوری»، خواننده مشهور بریتانیاییست که خانواده زرتشتی‌اش از هند به بریتانیا مهاجرت کرده بودند. عبارت «پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک» در فیلم «راپسودی بوهمی» هم بارها تکرار می‌شود. در این فیلم همچنین اشاره شده که خانواده فردی مرکوری از تبار زرتشتیان هند هستند که هزار سال پیش به خاطر آزار و اذیت مسلمانان، از ایران به هند می‌روند. چنین سابقه‌ای باعث شده که برخی از کاربران در شبکه‌های اجتماعی از فردی مرکوری به عنوان یک «ایرانی الاصل» نام ببرند. با این حال با توجه به اینکه مهاجرت زرتشتیان به هند بیش از هزار سال پیش رخ داده، بسیاری باور دارند که اطلاق چنین عنوانی به مرکوری درست نیست.

پس از کندن پوست موز حتماً دست‌هایتان را بشویید

موز میوه پرطرفداری است. این میوه از زمان برداشت تا فروش راهی طولانی را پشت سر می‌گذارد و پوست آن به موادی آغشته می‌شود که برای سلامت انسان مضر است. پوست موز فایده‌های بسیاری دارد. برای مثال می‌توان آن را خشک کرد و به عنوان کود پای گلدان‌های خانگی ریخت. اداره حفاظت از حقوق مصرف‌کنندگان در آلمان توصیه می‌کند پس از کندن پوست موز حتماً دست‌هایتان را بشویید.

موز میوه‌ای گرمسیری است که نارس چیده می‌شود و از هنگام برداشت تا فروش راهی طولانی را پشت سر می‌گذارد. پوست این میوه به ترکیباتی شیمیایی حفاظت‌کننده، از جمله محلول‌های ضدقارچ آغشته می‌شود. این ترکیبات که مانع از رسیدن زودهنگام یا گندیدن موز می‌شوند، روی پوست آن می‌مانند و هنگام جدا کردن پوست از میوه، دست‌ها را آلوده می‌کنند. اداره حفاظت از حقوق مصرف‌کنندگان در آلمان توصیه می‌کند به کودکان موز پوست کنده بدهید و خودتان هم حتماً به سرعت دست‌هایتان را بشویید. این توصیه‌ها برای میوه آووکادو هم صادق است. منبع: دویچه وله

یک سال گذشت

یک سال از غروب ناباورانه عزیزمان، **اصغر مهاجرانی**، گذشت. دست تقدیر او را از باغ زندگی جدا کرد و جز مشتی خاک بر ما باقی نگذاشت. یک سال از پرواز معصومانه اش گذشت. این یک سال را با یاد و بی حضورش چه تلخ و مبهوت به پایان بردیم و در فراقش چه خون ها که از دل چکید و چه اشک ها که بر رخ دوید. هنوز به یادش اشک می ریزیم تا شاید آرام گیریم و با حضور یاران رفتنش را باور کنیم.

خانواده مهاجرانی و بستگان

یکمین سال درگذشت

خانواده محترم مهاجرانی،

یک سال از درگذشت دوست بسیار عزیزمان، **اصغر مهاجرانی**، سپری شد و ما هنوز یاد روزهای بودنش را عزیز می‌داریم و لحظه‌های سنگینی هجرانش را به سوگ می‌نشینیم. چه سخت است فراق کسی که یاد و روحش همیشه در کنار ماست و او خود نیست. روحش شاد و یادش گرامی.

افلیا و اردشیر پرویزاد - پژواک و همکاران

BEHNAM Accounting Solutions, Inc

دفتر حسابداری و امور مالیاتی بهنام

Mitra Forozesh Behnam
MBA, AFSP, CRTP

Accounting, Tax & Financial Services

✓Integrity ✓Respect
✓Commitment ✓Expertise

Cell: (209)740-2764

با داشتن CPA on the board کلیه امورحسابداری و مالیاتی شما را به بهترین وجه انجام می دهیم

✦حسابداری و حسابرسی ✦انجام کلیه امور مالیات بر درآمد ✦بررسی و دفاع در حل حسابرسی مالیاتی ✦رسیدگی و حل مشکلات مالیات های عقب افتاده

✦Accounting & Auditing ✦Tax Preparation & Tax Consulting
✦Dispute Tax Auditing with IRS, FTB, BOE, EDD
✦IRS Tax Problem Resolution (Back Taxes)

www.behnamaccounting.com ✦ behnamaccounting@yahoo.com

Advisor You Can Count On!
Mobile Service available in our website

بنام هستی بخش

حسین الماسیان / بخش بیست و دوم
h.almasian@yahoo.com

دنباله مطلب دستهای معجزه گر

گریبان آلالوف را گرفتند و او را به محاکمه کشیدند. روز محاکمه جمعیتی انبوه برای مشاهده جریان بازپرسی و آگاهی از سرنوشت شفا دهنده خود در دادگاه اجتماع کردند. وقتی جلسه رسمیت پیدا کرد همه نفس ها را در سینه حبس کرده منتظر شروع بازپرسی شدند. پس از مدتی که سوال و جواب های معمولی به پایان رسید، رئیس دادگاه با صدای بلند و لحن تمسخر آمیزی متهم را مخاطب ساخت و گفت: «آقای دکتر، اگر حاضرید ادعای خود را در برابر قضات ثابت کنید مریض را در اختیارتان بگذاریم.» آلالوف که منتظر چنین پیشنهادی بود فورا پذیرفت. رئیس دادگاه برای اینکه از هرگونه حقه جلوگیری شده باشد یکی از قضات پیر را که سالیان دراز با تنگی نفس و امراض قلبی درگیر بود به جایگاه متهم هدایت کرد و با تندی روبه آلالوف گفت: «آقای آلالوف زود مشغول شوید و کوشش نمایید زیاد وقت دادگاه را تلف نکنید.» آلالوف بدون کلمه سخن در میان بیم و امیدی که تمام حضار را فرا گرفته بود آهسته دست چپ را روی سینه بیمار قرار داد و پس از چند دقیقه که قفسه سینه را ماساژ داد دستش را بیرون کشید و در همین حال بیمار که از شدت خوشحالی موقعیت خود را فراموش کرده بود فریادی کشید و گفت: «به خدا این معجزه است. من شفا یافتم. آقایان قضات، آقای رئیس، واقعا این مرد معجزه می کند، معجزه، معجزه، معجزه...»

پزشکانی که در دادگاه بودند پس از یک آزمایش ساده گفته بیمار را تایید کردند و بدین ترتیب یکبار دیگر آلالوف کوشش مخالفین را بی اثر گذاشت و اینک سالیانه صد و شصت و هفت هزار بیمار را مورد معالجه قرار می دهند که اکثر آنها کاملا شفا یافته و بقیه دردشان بطور کاملا محسوس تسکین می یابد.

فقط تا سال ۱۹۵٤ آلالوف بیش از سه میلیون نفر را مورد معالجه قرار داده ولی از این سال به بعد فعالیتش چند برابر شد و چون عملش تا اندازه ای رسمیت یافته بود با آزادی بیشتری بکار مشغول شد و چندین سال محققین و پزشکان اروپایی برای پی بردن به انرژی ناشناخته ای که از انگشتان این مرد نفوذ می کرد کاوش کردند ولی فقط توانستند نظر بدهند که وجود آلالوف شبیه یک خاذن الکتریکی است که انرژی مجهولی شارژ می شود و سبب معالجه امراض صعب العلاج می گردد.

در اینجا بحث مربوط به شفا بخشی را خاتمه می دهم و این نکته را در پایان جهت آگاهی خوانندگان محترم مجله وزین پژواک اضافه می کنم که ادعای داشتن قدرت شفابخشی از جانب هر فرد نمی تواند دلیل وجود چنین انرژی و اثبات آن در وجود فرد خاصی باشد مگر اینکه مورد تحقیق و بررسی از جانب خبرگان این دانش قرار گیرد و اثبات شود.

مسئله مهم دیگری که غیر از کاربرد انرژی روحی در درمان بسیار مورد استفاده و تحقیقات منظم دانشمندان قرار گرفته است، روش های درمانی از طریق هیپنوتیزم و هیپنوتراپی است. از آنجایی که «من» نویسنده این مطالب سال های طولانی از عمر خود را صرف تحقیق و کاربرد این دانش در مسائل درمانی، آرامش بخشی، آموزشی و ارتقاء توان های روحی نموده ام و صرف نظر از تالیف کتب متعدد در این زمینه برای اثبات حقانیت هیپنوتیزم دست به اقدامات و نوآوری هایی زدم که نه تنها از دیدگاه عامه مردم غیرممکن به نظر می رسیده، بلکه جوامع علمی پزشکی نیز با تردید و دیدگاه منفی بدان می نگریسته اند. من توانستم در ایران هیپنوتیزم را بعنوان یک روش قابل بررسی علمی معرفی کنم، تا آنجا که روزنامه ها و وسایل ارتباط جمعی لقب پدر هیپنوتیزم ایران را به من اختصاص دادند. مقصود از طرح این قضیه این است که آنچه را از این پس در خصوص کاربرد هیپنوتیزم در درمان مطرح می کنم نتیجه بیش از چهل سال تجربه و تحقیق است و همچنین بررسی های پزشکان و دانشمندانی است که پس از دکتر «فرانتس آنتوان مسمر» کاشف نظریه مغناطیس حیوانی (۱۸۱۵-۱۷۳٤) و پدیده شگفت انگیز هیپنوتیزم انجام داده اند تا آنجا که دانشگاه های معتبر دنیا تحقیقات و بررسی های مفصلی در خصوص این علم و کاربرد آن در درمان مشکلات اعصاب و روان انجام داده و فواید آن را مورد تایید قرار داده اند. لذا هرگونه پرسش در رابطه با کاربرد هیپنوتیزم در درمان از جانب خوانندگان این مجله پاسخ داده می شود.

دنباله مطلب در صفحه ۵۳

S & S Tire And Auto Repair
Complete Automotive Repair Service
Continental TIRE
Firestone
MICHELIN
UNIROYAL
BRIDGESTONE
GOODYEAR
KUMHO TIRES
DUNLOP TIRES
BFGoodrich
Family Owned & Operated
Oil Change Special
Get $5 OFF on
Regular Oil Change
Oil Change Special
Get $10 OFF
Synthetic Oil Change
For Scheduled Maintenance & any other information please visit our website at
www.sstireandautorepair.com
Established in 1996
(408)738-1960
597 S. Murphy Ave.Sunnyvale, CA 94086
We Are #1

مملکت حسینقلیخانی

این یاد داشت را دوستم امید حنیف از تهران نوشته است: «امشب خونه دوستی مهمون بودم داشت تعریف می کرد که هفته پیش با زن و بچه اش سوار ماشین خودشون پشت چراغ قرمز خفت شدن! یک موتور دو ترک اومده بغلش گفته (نمی خوای شیرینی ماشینت رو بدی؟) اینم گفته: (ماشین رو خیلی وقته خریدم. شیرینی چی بدم؟) اونی که ترک پشت بود قمه رو از زیر کاپشن نشون میده و میگه: (چهارصد ملیون ماشین داری باید حالا حالا شیرینی بدی، اگه نه که یک خط سراسری بندازم، هان؟) منم دیدم یک خط با قمه بندازه دو تومن از ارزش ماشین میوفته، دست کردم دوتا تراول پنجاهی دادم که برگشت گفت: (همین؟) یک تراول پنجاهی هم زنم داشت، گرفتم بهش دادم و گفتم: (وجدانا دیگه ندارم!) گرفتن و رفتن! آنقدر تحقیرآمیز بود فرداش رفتم آگاهی تا حداقل چهره شناسی کنم که افسر برگشت گفت: (برو عمو دلت خوشه تو این هفت هشت ماهه نود درصد دزدهایی که گرفتیم اولین بارشون بوده، اینا که دیگه حرفه ای هستن!)»

لهجه ولایتی!

از دخترم می پرسم: «این را از کجا خریده ای؟ از آمازون؟» می گوید: «آمازون؟ آمازون دیگر کجاست؟» می گویم: «عجب؟ تو نمیدانی آمازون کجاست؟» با تعجب می گوید: «نه نمیدانم. کجاست؟ فروشگاهی همین نزدیکی هاست؟» می گویم: «نه بابا جان! آمازون، آمازون! همین که صاحبش ثروتمند ترین مرد جهان است و تازگی ها زنش را طلاق داده و یک عالمه هم سرو صدا راه انداخته.» بعدش روی یک تکه کاغذ می نویسم Amazon و کاغذ را نشانش می دهم.

میگوید: «آها! امه زان، امه زان را می گویی. آره از امه زان خریده ام.» بعدش می خندد و می گوید: «چرا به امه زان می گویی آمازون؟» می گویم: «چه میدانم والله! خیال کردم آمازون درست است.»

چند دقیقه ای می گذرد. سر میز شام می پرسم: «این رفیق قدیمی ات توماس در چه حالی است؟» می پرسد: «کی؟» می گویم: «توماس همان که مامانش معلم است، همان که می خواست فیلمساز بشود و یک فیلم هم ساخته بود که با هم رفتیم دیدیم.» می گوید: «آها! تامس را می گویی! حالش خوب است، دارد زن می گیرد. تابستان می رویم عروسی اش!»

توی دلم به هرچه مترجم ایرانی است لعنت می فرستم. به هر چه معلم انگلیسی هم به همچنین.

گم شده است!

آقای وزارت کشاورزی ایران می‌گوید که دو هزار گوسفند چاق و چله از رومانی خریده است و با سلام و صلوات سوار هواپیما کرده و به تهران فرستاده است. آقای فرودگاه امام خمینی صلی الله علیه و آله اجمعین می‌گوید که ما فقط هزار و هفتاد و سه راس گوسفند در فرودگاه تحویل گرفته ایم!

یعنی در فاصله یک پرواز یکی دو ساعته از رومانی به دارالسارقین اسلامی، نهصد و بیست و هفت فقره از همان گوسفند های چاق و چله بی زبان دود شده اند و به هوا رفته اند! شاید هم پر در آورده و پریده اند! از این گوسفند های پدر سوخته هر چه بگویی بر می آید آقا!

ز بز دزدان بزی دزدید دزدی
عجب دزدی زبز دزد بز بدزدد

خدا این مش رمضون قهوه چی محله مان را بیامرزاد. آنوقت ها که میدید ما و رفیقان مان چه کله پر بادی داریم سرش را به تاسف می جنبانید و می گفت: «جوون! شما این آخوندا رو نمی شناسی ! اینها پستون مادرشون رو هم گاز می گیرند، خدا از قدتان بر دارد بگذارد روی عقل تان، اینها خر را با آخورش یکجا می بلعند! اینها عمامه گذاشته اند تا کلاه خلق خدا را بردارن ! یعنی شما می خواهید با طناب پوسیده همچو آدم‌هایی بروید ته چاه؟ اینها گدای موسوی اند، هم باید پول شان را داد هم دست شان را بوسید! مگر آسودگی شاخ به شکم تان میزند؟ می خواهید مملکت را بسپارید دست اینها؟ اینها بلایی سرتان خواهند آورد که آب سواره باشد و نان سواره باشد و شما هم پیاده به دنبالش. شما این حرام لقمه ها را نمی شناسی.» بعدش با تاسف می خواند:

هین! مدو گستاخ در دشت بلا
کورکورانه نرو در کربلا

روحت شاد مش رمضون. روحت شاد. کاشکی حرف هایت را می شنیدیم و خودمان را گرفتار دشت بلا نمی کردیم. روحت شاد مرد.

Amin Rafsanjani / Realtor
BRE #01989647

امین رفسنجانی

متخصص و مشاور در امور املاک مسکونی

آگاهی و شناخت درست از آخرین تغییر و تحولات در امور خرید و فروش خانه و املاک بسیار مهم است. من می توانم شما را در این مورد مطلع نمایم.

(408) 857-2131

- ✦ *Sales & Purchase*
- ✦ *Residential*
- ✦ *First time Buyers*
- ✦ *Free Market Evaluation*
- ✦ *Guided by Principles of Trust, Respect & Integrity*

- ✦ خرید و فروش املاک در کوتاهترین مدت، مناسب ترین هزینه و بهترین قیمت
- ✦ مشاوره رایگان جهت بررسی توانایی مالی
- ✦ سال ها تجربه در خرید و فروش مسکن
- ✦ ارزیابی رایگان املاک مسکونی در اسرع وقت
- ✦ ارائه سرویس بهتر و تامین رضایت شما ضامن موفقیت من است

AR Amin Rafsanjan REALTOR®

1567 Meridian Ave., San Jose, CA 95125

INTERO REAL ESTATE SERVICES

ARafsanjani@InteroRealEstate.com ✦ www.AminEstates.com

اثرات زردچوبه Turmeric

در سال های اخیر اخبار خوب و گوناگونی راجع به زردچوبه گزارش شده است. در داخل ریزو م های گیاه زردچوبه ماده ای قرار دارد که بسیار موثر بوده و آنزیمی که باعث تورم در بدن می شود را متوقف می کند. این ماده کورکومین (Curcumin) نامیده می شود. اثر دوم و مهم این ماده تقابل با رادیکال های آزاد (Free-Radical) می باشد که به قلب و مغز آسیب می رسانند. گزارش شده است که این ماده که صدها سال است در چین، هند و ایران مصرف می شود در عوارض گوناگون از سر گرفته تا پا موثر بوده و به همین دلیل به آن نام درمان کننده طبیعی قرن (Natural Remedy of the Century) داده شده است.

در صورتی که افراد تصور می کنند که التهاب وقتی اتفاق می افتد که فرد زخم و یا آسیبی بدنی داشته باشد، در اشتباه کامل هستند. بسیاری از دانشمندان بر این عقیده اند که التهاب مخفی (Silent Inflamation) علت بروز بسیاری از بیماری ها بخصوص پیری زودرس می باشد. کم شدن فعالیت مغز و قلب، درد در مفاصل و کاهش انرژی نیز ناشی از این التهاب خاموش می باشد.

به همین دلیل افراد به دنبال روش های دیگری غیر از دارو درمانی می گردند که موثر و سالم باشند. توجه به التهاب در بدن می تواند مانع از بین رفتن حافظه و بطور کلی سلامت بدن باشد. تورمریک داروی گیاهی شماره یک در برطرف کردن التهاب های مغزی، قلبی و کل بدن می باشد. اثرات دیگر آن عبارتند از جلوگیری از درد مفاصل، بهتر کردن خُلق و خو (mood)، بالا بردن قدرت سیستم ایمنی و ضد سمی کردن (Detoxification) بدن.

عواملی که باعث التهاب در بدن می شوند عبارتند از آسیب رسیدن فیزیکی به بدن، مواد سمی، استرس، بی خوابی و گاهی بعضی از داروهای شیمیایی. خوشبختانه کورکومین می تواند اثرات رادیکال های آزاد را خنثی کرده و مانع التهاب شود. مطالعات نشان داده است که زردچوبه (کورکومین) موثرترین ماده ای است که مانع کار آنزیم Cox2 می شود. این آنزیمی است که در بدن مسئول بروز التهاب می باشد.

چگونه التهاب روی بدن تاثیر می گذارد

Brain Fog: اغلب افراد تصور می کنند که افکار متفرقه و عدم کنترل افکار، ناشی از بالا رفتن سن می باشد ولی اینطور نیست، عامل آن التهاب در بدن است.

Cognitive Impairment: زمانی که مغز دچار التهاب می شود، حافظه کم می شود. تحقیقات نشان داده است که رابطه مستقیمی بین از دست دادن حافظه و التهاب اعصاب وجود دارد.

درد و رنج: التهاب احساس به درد را بالا می برد. در صورتی که بدن افراد دارای درد عضلات شده اند، علت آن التهاب عمومی در بدن است.

تغییرات خلق و خو: گرچه تغییرات در موارد انتقال دهنده امواج عصبی می تواند باعث بهم خوردن خلق و خو شود، ثابت شده است که این تغییرات ناشی از التهاب مغز می باشد.

خوشبختانه تمام این عوارض را می توان بطور طبیعی کنترل و یا از بین برد.

تحقیقات اخیر نشان داده است که کورکومین می تواند تمام عوارض ذکر شده را کاهش داده و یا از بین ببرد. التهاب، کم شدن حافظه، حافظه کوتاه مدت، تقویت قلب، درد مفاصل و عضلات، خلق و خو و هضم غذاها با مصرف اندازه صحیح و نوع صحیح کورکومین قابل بهبودی هستند.

دنباله مطلب در صفحه ۵۶

MS YOGA Society

یوگا برای تمام سنین با مریم سالاری

- Therapeutic Yoga (یوگای درمانی)
- Vinyasa Yoga
- Chair Yoga

جلسه اول را رایگان تجربه نمایید.

تخفیف ویژه
برای عزیزانی که M.S دارند.

برای اطلاع از زمان و ساعت کلاس ها با ما تماس بگیرید .
(۴۰۸) ۸۰۲ - ۸۸۸۲ ▪ maryamsalariyoga@gmail.com

با یوگا :
- شناخت و ارتباط بهتر با بدن
- قبول وضعیت جسمی و روحی
- بالا بردن قدرت عضلانی و تقویت حافظه
- بالا بردن قدرت تمرکز
- شناخت انرژی های درونی
- تعادل بین چاکراها
- هماهنگی بدن، فکر و روح
- سلامتی و شادابی برای تمام عمر

سهیلا رضایی

Soheila Rezae
Lic.: 01834116

متخصص در امور خرید و فروش املاک در شهر ساکرامنتو و حومه

خانه ای بسیار زیبا در یکی از بهترین مناطق شهر رُزویل
با قیمت فوق العاده مناسب ۶۵۰،۰۰۰ دلار به فروش می رسد!
این اکازیون را از دست ندهید!

✦ *Beds: 4 (Downstairs bedroom)* ✦ *Baths: 3* ✦ *Huge loft upstairs* ✦ *Sq Ft: 3384*
✦ *Lot size: .2410 Acre* ✦ *Lot SqFt: (Apprx.) 10498* ✦ *Year Build: 2000*

201 Half Dome Ct., Roseville, CA *Price: $650,000*

Soheila.Realtor@gmail.com **916-616-7395**

9217 Sierra College Blvd #120, Roseville, CA 95661

Nick Sadek
Sotheby's
INTERNATIONAL REALTY

سیر و سفری در گلستان ادب پارسی

بخش نهم

گردآوری و نگارش: پرویز نظامی

با آنکه اثر جاودانی فردوسی شاهنامه نام دارد، اما واقعیت این است که داستان پادشاهان، تنها رشته باریکی است که روایات را به یکدیگر پیوند می دهد و خود شهریاران چندان نقشی در شاهنامه ندارند. حتی کیخسرو که در بخش پهلوانی «شاهنامه» بی گمان جای ارزنده ای دارد بیشتر پهلوانان را به کاری فرمان می دهد و تنها در اندک جایی به ناچار شخصا دست به کار می شود. به نظر می رسد که به اعتقاد فردوسی، پادشاهان می بایست این چنین عمل کنند. چنانچه رستم می گوید:

که ننگ است بر شاه رفتن به جنگ
اگر هم نبرد تو باشد پلنگ

فردوسی به هیچ روی، از پادشاهان چهره ای پر آب و رنگ و پیوسته تصویر نمی کند. اگر درباره چیرمندان و خودکامگانی چون ضحاک هم سخنی نگوییم، دارندگان فر پادشاهی را بارها هوسباران زورگو و افزون جویی می شمارد که تنها در اثر خوی بد و خونخوارگی خویش، مردم را صدصد و هزارهزار کشته اند. حتی از نمونه ترین و برگزیده ترین شاهنشاهان هم می تواند بیدادگری و کارهای نابخردانه سرزند. بهترین نمونه جمشید است که در اثر غرور و خودپسندی و خودکامگی دست به بیدادگری و کارهای نابخردانه زد و یا داستان انوشیروان و رایزن خردمندش- مهبود- که آماج رشگ و حسادت بدخواهان گردید و کشته شد، در این باره نمونه های درخور نگرشی هستند. این داستان ها بی تردید از جمله آن پند و اندرزهای بی شماری هستند که ادبیات فئودالی سرشار از آن است و هدف گردآورندگان آن بازداشتن فرمانروا از کشتن و از میان برانداختن عجولانه دشمنان خیالی بوده است که تاریخ جهان بسیاری از آنان را به خود دیده است.

فردوسی، پیشتر هم چنین اندرزی را از زبان کیخسرو دادگر آورده است:

که وقتی مرا موبدی داد پند
که چون دشمن زنده یابی ببند
مکش زود او را ابر خیر خیر
که هر گه که خواهی توان کشت اسیر
چو کشته شود زنده کردنش باز
کسی کی تواند به عمری دراز

باید پنداشت که درکل، در اندیشه فردوسی بسیاری از پندها و اندرزهای کیخسرو می توانست برای فرمانروایان روزگار شاعر هم از اهمیت برخوردار باشد. به آسانی می توان دریافت که به روزگار سلطان محمود، که سپاهیان همواره در کشور در رفت و آمد بوده، بر مردم ولایت هایی که در مسیر لشگریان قرار داشتند چه می گذشته است. به یاد بیاوریم که در ازمنه اخیر هم برای مثال، در روزگار قاجار هنگامی که جار می زدند که شاه تصمیم دارد به یکی از ولایت های کشور سفر کند، «رعایای شاه دوست» طوماری نوشته و می خواستند که شاه بر آنها ببخشاید و در سر راه از ولایت آنان نگذرد، زیرا تاب و توان چنین بی خانمانی را ندارند. برای همین هم هست که فردوسی از زبان کیخسرو به توس که لشگر به توران می کشد چنین می گوید:

کشاورز یا مردم پیشه ور
کسی کو به رزمت ببندد کمر
نباید که بروی رود باد سرد
مکوشید جز با کسی هم نبرد

درونمایه شاهنامه بسیار غنی و دربرگیرنده بسیاری از مسائل و رخدادهای سنتی و مردمی ازمنه مختلف است. می توان گفت که شاهکار فردوسی دائرة المعارفی است که جوانب گوناگون زندگی اقوام و تیره های کهن ایرانی را باز می نماید. در هر برگ از این چکامه والا و نغز داده هایی گوناگون و درخور نگرش درباره مسائل متنوع فرهنگ و زندگی مردمی می توان یافت که در روزگارانی دور در آسیای میانه و ایران می زیسته اند. درباره خصوصیات فنی و شعری شاهنامه، مواردی مهم و قابل بررسی می باشد.

۱- فردوسی در نظم این منظومه بزرگ از رعایت جانب امانت و حفظ روایات کهن خودداری نکرده و آنچه از منابع و مآخذ مختلف به دست آورده بی کم و کاست و گاه به نحو انتخاب شعر نقل کرده است.

۲- در وصف مناظر طبیعی، میدان های جنگ، پهلوانان، جنگ های تن به تن، لشگرکشی ها و نظایر این ها کمال مهارت و قدرت را به کار برده و همه شرایط وصف را در موارد مختلف رعایت نموده و مخصوصا در توصیف پهلوانان و نشان دادن قدرت و چالاکی آنان به مراتب قدرت رسیده است.

دنباله مطلب در صفحه ۵۸

Ali Driving & Traffic School

کلاس های تعلیم رانندگی و ترافیک علی

برای بزرگسالان و نوجوانان

We Offer a Complete Course in Drivers' Education & Training with Professional Instructors

- Driving
- Training
- Traffic School
- Drivers Education
- Seniors, Teens & Adults
- Free Home & School Pickup
- Hiring & Training Instructors

Safe Driving Saves Lives

Safety is our most important concern

Licensed & Bonded

افرادی که جریمه رانندگی دریافت کرده اند می توانند در مدرسه ما شرکت کرده و امتحان خود را به راحتی قبول شوند. این کلاس ها به زبان فارسی نیز عرضه می گردد

آموزش رانندگی توسط کادری مجرب و حرفه ای

(408)370-9696 ✦ (408)394-5249

ارایهٔ خدمات مهاجرتی با کیفیت عالی و هزینه کم

(به زبانهای فارسی و انگلیسی)

- کسب تابعیت (سیتی زن شیپ)
- کارت اقامت دایم (کارت سبز)
- درخواست مهاجرت خانوادگی
- تمدید کارت سبز
- مجوز اشتغال
- معافیت از پرداخت هزینه

PARS EQUALITY CENTER

Immigration & Citizenship Services

لطفا برای تعیین وقت در شمال و یا جنوب کالیفرنیا با تلفن های ذیل تماس حاصل فرمایید

408-261-6405
Pars Equality Center
1635 The Alameda
San Jose, CA 95126

818-616-3091
Pars Equality Center
4954 Van Nuys blvd, Suite 201
Sherman Oaks, CA 91403

www.parsequalitycenter.org

A DOJ Accredited Agency

501 (c)(3) Nonprofit Organization

CITIZENSHIP DAY

شنبه ۱۳ آوریل درسن خوزه سیتی کالج

پارکینگ ۳ دلار 2100 Moorpark Ave. San Jose 95128

رایگان مشاوره ی حقوقی - جزوه های آموزشی
کمک جهت تکمیل فرم سیتیزن شیپی

جلسات مقدماتی

۹ صبح و ۱۲ ظهر	انگلیسی
۹ / ۳۰ صبح	آسوری و عربی
۱۱ / ۳۰ صبح	فارسی و دری

ثبت نام برای **ثبت نام** (اختیاری) با مرکز برابری پارس تماس بگیرید
408 261 6405

مدارک مورد نیاز

- ☐ کلیه اطلاعات شغلی، آدرس محل زندگی و سفرهای خارجی **طی پنج سال اخیر**
- ☐ گرین کارت و کارت سوشال سکیوریتی
- ☐ کلیه ی اطلاعات مربوط به فرزندان و همسر (فعلی و سابق)
- ☐ نامه ی رسمی دادگاه در صورت سابقه ی بازداشت یا دستگیری
- ☐ گواهی دریافت مزایای دولتی جهت تکمیل فرم معافیت ازهزینه ی اداره ی مهاجرت

شرایط سیتیزن شیپی

- ☐ هجده سال و بالاتر
- ☐ داشتن گرین کارت در چهار سال و نه ماه اخیر یا
- ☐ داشتن گرین کارت در دو سال و نُه ماه اخیر درصورت ازدواج با شهروند آمریکایی

دریافت خدمات دولتی تاثیر منفی دراقدام برای سیتیزن شیپی ندارد

چنانچه کم درآمدهستید ویاهیچگونه درآمدی ندارید
ارائه ی فُرم مالیاتی شما میتواند باعث کاهش
و یا لغو کل هزینه ی اداره ی مهاجرت شود

کمک رایگان تکمیل فُرم مالیات
http://tinyurl.com/y2qpu2sg

PROJECT NEW CITIZEN

Project New Citizen is organized by the Santa Clara County Citizenship Collaborative, est. 1997

PARS EQUALITY CENTER · Center for Employment Training CET · Office of Immigrant Relations · ImmigrantInfo.org · e-immigrate · San Jose City College · Silicon Valley Community Foundation · Asian Law Alliance · The New Americans Campaign United for Citizenship · Catholic Charities of Santa Clara County · City of San Jose Capital of Silicon Valley

مهاجرت و تربیت فرزند دو زبانه: چالش‌ها و راهکارها(۱)

بخش اول

دکتر نیلوفر کشتیاری
متخصص روان شناسی زبان

دکتر نیلوفر کشتیاری دانش‌آموختهٔ آموزش زبان انگلیسی و زبان‌شناسی است و دکترای خود را از دانشگاه Freie University Berlin در آلمان دریافت کرده است. او در ایران به تدریس در دانشگاه اشتغال داشته و هم‌اکنون در آلمان معلمی را پیشهٔ خود قرار داده است. با تشکر از ایشان برای ارسال مقالهٔ ارزشمندشان جهت درج در پژواک.

دنیا در سال‌های اخیر شاهد خیل عظیمی از مهاجران بوده است. این مهاجران از هر کجا که بیایند و مقصد نهایی‌شان هر کجا که باشد با پدیده‌ای به نام "یادگیری زبان بیگانه" مواجه هستند. پدیده‌ای که برای همه مهاجران یک ضرورت است و درعین‌حال بسیار چالش‌برانگیز. چه بسیار کودکان مهاجری هستند که نه تنها زبان مادری خود را به خوبی یاد نمی‌گیرند، بلکه زبان جامعه میزبان را هم شکسته بسته صحبت می‌کنند. این عدم تسلط به زبان جامعه میزبان نه تنها مشکلات فراوانی در مدرسه برای آنها به بار می‌آورد، بلکه از لحاظ روانی هم به آنها فشار زیادی وارد می‌کند. بنابراین شاید این سوال برای شما هم پیش آمده باشد: چگونه می‌توانیم کودکی دوزبانه تربیت کنیم، بدون اینکه او با این مشکلات روبرو شود؟

در این مقاله که در سه بخش ارائه می‌شود، ما ابتدا مفهوم دوزبانگی را به بیانی ساده توضیح می‌دهیم و برخی از مزایای دوزبانگی را نام می‌بریم. پس از آن تمرکز می‌کنیم بر پدیده یادگیری زبان بیگانه در خانواده‌هایی که مادر و پدر هر دو به یک زبان صحبت می‌کنند (برای مثال هر دو فارسی‌زبان هستند) و با فرزندان خردسال خود به سرزمینی جدید مهاجرت کرده‌اند، و یا پس از مهاجرت صاحب فرزند شده‌اند. در ادامه به بررسی راهکارهای مفید و نیز عوامل بازدارنده در دو زبانگی می‌پردازیم و راه‌کارهایی ارائه می‌دهیم که به کمک آنها می‌توانید این مسیر را با کمترین میزان خطا، طی کنید و در پایان کار از مزایای ارزشمند دوزبانه شدن به طور مفصل صحبت می‌کنیم. البته ما فرض را بر این گذاشته‌ایم که کودک مهاجر از امکانات خوبی برای فراگیری زبان مادری‌اش برخوردار است.

فراگیری زبان (چه زبان مادری و چه زبان دوم/زبان بیگانه) روندی است پویا و پُرپیچ و خم که از عواملی همچون سن، توانایی‌های فردی، تعاملات اجتماعی و میزان تماس با زبان تاثیر می‌پذیرد. به بیان ساده، دو زبانگی(۲) به معنی تسلط داشتن بر دو زبان متفاوت و نیزاستفاده از هر دوی آنهاست. یک فرد دو زبانه می‌تواند بسیار راحت و روان به هر دو زبان صحبت کند، فکر کند و خواب ببیند. دو زبانگی مزایای متعددی دارد که از میان آنها می‌توان به افزایش توانایی‌های مغزی ازجمله حافظه کوتاه مدت، بالابردن اعتماد به نفس، کمک به شکل گیری یک ذهنیت باز(۳) و به دور از تعصب (که روانشناسان از آن به‌عنوان عامل موفقیت در زندگی، یاد می‌کنند)، به تاخیر انداختن بیماری‌هایی همچون آلزایمر و دمانس و بسیاری دیگر اشاره کرد. دو زبانگی معمولا به دو شیوه «طبیعی» و یا «آموزشی» امکان پذیر است. در **دو زبانگی طبیعی** یا **همزمان** نوزاد از ابتدای تولد و یا در طول رشد در معرض هر دو زبان قرار می‌گیرد. در نتیجه بدون هیچگونه آموزش رسمی هر دو زبان را فرا می‌گیرد و می‌تواند به هر یک از دو زبان مورد نظر به راحتی صحبت کند و آنچه را که می‌شنود درک کند. **دوزبانگی آموزشی** یا **پی‌درپی** زمانی امکان‌پذیر است که کودک ابتدا زبان مادری خود را تا حد مشخصی به خوبی فراگرفته باشد، و پس از آن (کم و بیش بعد از ۳ یا ٤ سالگی) برای یادگیری یک زبان دیگر آموزش ببیند.

با توجه به این دو مدل دو زبانگی طبیعی و آموزشی، پدر و مادر مهاجری که می‌خواهند فرزندی دو زبانه تربیت کنند، در قدم اول می‌بایست با توجه به شرایط و امکانات خود یکی از این دو شیوه دو زبانگی را انتخاب کنند و سپس با برنامه ریزی و جدیت در آن مسیر حرکت کنند. البته پیش از شروع خوب است به این نکته توجه کنیم که تربیت فرزند دو زبانه کاری است بسیار پر زحمت و وقت‌گیر که در صورت موفقیت، نتایج ارزشمند آن یک عمر با کودکمان می‌ماند. اما اگر بدون آگاهی، برنامه ریزی و صرف وقت و جدیت لازم در این مسیر قدم بگذاریم، به احتمال زیاد کودکمان در معرض مشکلات متفاوتی قرار می‌گیرد. مشکلاتی همچون تاخیرزبانی دیر زبان بازکردن، سردرگمی زبانی، قاطی کردن دو زبان با هم، عدم توانایی در ابراز احساسات، عدم سازگاری با محیط اطراف و نیز افت تحصیلی در مدرسه.

شیوه اول: دوزبانگی طبیعی (همزمان)

خوب است به این نکته توجه کنیم که سال های اولیه زندگی کودک **دوران طلایی** رشد اوست. از بدو تولد تا ۳ سالگی کودک از حساسیت شنیداری بسیار بالایی برخوردار است و مغز و ذهن او درست مانند یک اسفنج هر چه را که می‌شنود (به زبان مادری و نیز دیگر زبان‌ها) جذب کرده و مانند ضبط صوت به ذهن می‌سپارد. چنانچه مایل هستید فرزندتان بطور طبیعی دوزبانه بشود، لازم است او را از دوران جنینی و یا بدو تولد در معرض هر دو زبان قرار دهید.

راهکارهای مفید

۱- بهتر است که کودک ما هر زبان را تنها از گویشور همان زبان بشنود. برای مثال اگر پدر و مادر هر دو فارسی‌زبان هستند و تصمیم دارند کودکشان از بدو تولد، دو زبان فارسی و انگلیسی را فرابگیرد، بهتر است که خودشان تنها و تنها به زبان فارسی با فرزندشان صحبت کنند و برای اینکه کودکشان در معرض زبان انگلیسی قرار بگیرد می‌توانند:

الف) در خانه لالایی‌ها، کارتون‌ها و داستان های صوتی انگلیسی را که توسط انگلیسی‌زبان‌ها اجرا شده برایش پخش کنند.

ب) از افرادی که زبان مادری شان انگلیسی است درخواست کنند که با کودکشان به انگلیسی صحبت کنند و امکان بازی با کودکان انگلیسی‌زبان را برای کودک خود فراهم کنند (برای مثال در زمین‌بازی و مهدکودک).

در واقع بهترین گزینه این است که در این دوره از رشد زبانی، کودک تنها در معرض فرم صحیح (و بدون لهجه) هر یک از دو زبان قرار بگیرد. یا به عبارتی فارسی را فقط از فارسی‌زبان‌ها بشنود و انگلیسی را فقط از انگلیسی‌زبان‌ها.

۲- نکته قابل‌توجه دیگر، مدت زمانی است که کودک می‌بایست هر روز در معرض زبان باشد. برخی متخصصان معتقد هستند که برای اینکه کودک ما مهارت دو زبانگی را به شیوه طبیعی کسب کند، ضروری است یک سوم زمان بیداری‌اش را با هر یک از دو زبان در تماس باشد.

دنباله مطلب در صفحه ٥٤

آتوسا یکان

مربی و راهنمای زندگی

Professional Certified Life Coach
atoosa30@yahoo.com

مربی زندگی یک روانشناس نیست. او کسی است که با حمایت و تشویق شما و با ارائه راه های جدید برای رسیدن به هدف ها، به شما کمک میکند تا زندگی شخصی و حرفه ای خود را توسعه دهید.

مربی زندگی یک سیستم پشتیبانی است که یک هدف در ذهن دارد: بالا بردن کیفیت زندگی شما

- رسیدن به شادی و نشاط درونی — Relationships
- اعتماد و حرمت نفس و تعادل — Self-esteem
- خودشناسی، خودسازی، هدف یابی — Behavior Problems
- تصمیم گیری های درست در زندگی شخصی و یا کاری — Adults & Teens
- روابط و حل اختلافات زوجی و یا خانواده ها — Life Choices
- صحبت های مثبت و سازنده برای نوجوانان و جوانان — Happiness & Balance

تخصص و تجربه در روش های مؤثر، شاد کردن و تقویت حافظه سالمندان شما در منزل و یا خانه سالمندان ✦ جلسات Coaching و Meditation در دفترهای خود و یا سرویس سیار در صورت لزوم برای راحتی شما

Atoosa Yekan "Not just another life coach..."

دفاتر در سن حوزه و پلزنتون. سرویس سیار موجود می باشد.

(۹۲۵) ۲۹۷-۹۷۰۰

dents©

RS FOR SERIOUS INJURIES

CAMERON YADIDI

ATTORNEY AT LAW

LITIGATOR AWARDS™

2015

RANKED TOP 1% LAWYERS

No Fees

Until We Win Your Case!

ettlements & Verdicts

Serious Injuries

Brain & Spinal Injuries

Powerfulinjurylawyers.com

Burg & Brock. dose not warranty or guarantee the outcome of any legal matter.

LAW OFFICES OF BURG & BROCK, INC. A.P.L.C.
EST. 1996

ACC
POWERFUL LAWYER

دکتر کامران یدیدی
وکیل تصادفات وصدمات شدید بدنی
نامی معتبر و شناخته شده در شرکت های بیمه

Over $200,000,000 Collected in S

Vehicle Accidents

Motorcycle Accident

Slip & Fall

Dog Bites

(888) 979-7979

Powerful Injury Lawyers are subsidiaries of Law Offices of Burg & Brock. Law Offices of B

اقاقیا و گل سرخ در اشعار فروغ فرخزاد

بهرام گرامی
bgrami@yahoo.com

از تولّد تا هجده سالگی، خانهٔ ما در نزدیکی خانهٔ فروغ بود. طی سالهای دبیرستان، در بیشتر روزهای تابستان برای دیدن دوستی شفیق به کوچهٔ خادم آزاد (در ایستگاه دلبخواه، بین چهار راه مختاری و گمرک امیریّه) می رفتم. انتهای کوچه، درب روبه‌رو، منزل سرهنگ فرخزاد بود. غالباً فروغ را که به خانهٔ پدری سرمی‌زد و بیش‌تر از او کلوریا خواهر کوچکتر را در کوچه می‌دیدیم. با مهرداد برادر کوچکترشان در دبیرستان رهنما هم مدرسه بودیم. و من که در چهارده سالگی پدرم خزعبلاتم را زیر عنوان «وداع» به چاپ رسانده بود و در مدرسه و محلٍ با طعن و تعجّب روبه‌رو بودم، این تفاخر بچّه‌گانه را هم داشتم که فروغ بچّه محل ماست!

(شعر او سرخ و شِرح آن سبز است.)

اقاقیا – اقاقیا یا اقاقی درختی‌ست نسبتاً بلند با تاج گسترده که گل‌های معطّر آن به صورت خوشه‌های سفید آویخته در نیمهٔ دوم بهار ظاهر می‌شود. در کوچه‌های محلّهٔ فروغ درخت اقاقیا بسیار بود و بی سبب نیست که او بیش از هر شاعر دیگر از اقاقیا و از اقاقیا بیش از هر گل و گیاه دیگر نام برده است. فروغ خوشی و آرامش را چون عطر اقاقیا می‌دانست. اقاقیا را باید گل فروغ دانست.

گویی از پنجره‌ها روح نسیم/ دید اندوه من تنها را/ ریخت بر گیسوی آشفتهٔ من/ عطر سوزان اقاقی‌ها را (ص ۱٦۷) (۵) **[روح نسیم = نسیم روحبخش. گیسوی آشفته کنایه از پریشانی فکر است. از عطر تند اقاقیا می‌گوید.]**

آن روزها رفتند .../ و گم شدند آن کوچه‌های گیج از عطر اقاقی‌ها/ در ازدحام پُرهیاهوی خیابان‌های بی‌برگشت (ص ۲۹٤) **[خوشی و آرامش را چون عطر اقاقیا می‌داند و برای آن روزها که بچّه‌های قدیم کوچه در پای درخت و بالای شاخه‌ها بازی می‌کردند احساس دلتنگی می‌کند. خاطرهٔ ایّام خوش گذشته در انبوه مشغلهٔ زندگی رنگ باخته است.]**

اکنون تو اینجایی/ گسترده چون عطر اقاقی‌ها/ در کوچه‌های صبح/ بر سینه‌ام سنگین (ص ۳۱٤) **من می‌اندیشم .../ من به معصومیت بازی‌ها/ و به آن کوچهٔ باریک دراز/ که پُر از عطر درختان اقاقی بود** (ص ۳۵۲) **تو با چراغ‌هایت می‌آمدی به کوچهٔ ما/ تو با چراغ‌هایت می‌آمدی/ وقتی که بچّه‌ها می‌رفتند/ و خوشه‌های اقاقی می‌خوابیدند/ تو با چراغ‌هایت می‌آمدی...** (ص ٤۱۳) **زمان گذشت/ زمان گذشت و شب روی شاخه‌های لخت اقاقی افتاد** (ص ٤۳۳) **[اقاقیا خزان پذیر است و شاخه‌های آن در فصل سرما لُخت و بی برگ.]**

چرا نگاه نکردم؟/ انگار مادرم گریسته بود آنشب/ آنشب که من به درد رسیدم و نطفه شکل گرفت/ آنشب که من عروس خوشه‌های اقاقی شدم/ آنشب که اصفهان پُر از طنین کاشی آبی بود/ و آنکسی که نیمهٔ من بود، به درون نطفهٔ من بازگشته بود/ و من در آینه می‌دیدمش/ که مثل آینه پاکیزه بود و روشن بود/ و ناگهان صدایم کرد/ و من عروس خوشه‌های اقاقی شدم ... (ص٤۳۰) **[نیمهٔ من = فرزند یا جنین من (نیمهٔ دیگر از پدر است). در آینه می‌دیدمش = آینده‌اش را مجسّم می‌کردم. شعر در توصیف شب زفاف و آبستن شدن است. خود را ملامت می‌کند که چرا آن شب متوجهٔ نگرانی مادر و آینده نگری او نشده است. خوشه‌های سفید و معطّر اقاقیا با گل و زیور لباس عروس تناسب دارد. طنین کاشی آبی احتمالاً به صدای اذان سحر از مسجد اشاره دارد. در جای دیگر نیز می‌گوید: تو از طنین کاشی آبی تهی شدی / و من چنان پُرم که روی صدایم نماز می‌خوانند، شاید به این معنی که تو خالی و خموشی و کسی تو را نمی‌شنود، ولی من پُرآوایم و دیگران با بانگ من هم آواز.]**

گل (گلِ‌سرخ) – در شعر قدیم فارسی، لفظ گل همیشه و فقط به گل‌سرخ (*rose*) گفته شده و اگر مراد گل دیگری بوده از آن نام برده شده است. در این مصرع از حافظ: «صبا ز زلف تو با هر گلی حدیثی راند» مراد از هر گلی هریک از گل‌های سرخ است، نه انواع گل. «چون گل مطلق گویند گل‌سرخ است که به عربی وَرد خوانند» (لغت‌نامهٔ دهخدا) مگر آنکه مراد اندام گل باشد. امّا در دورهٔ معاصر لفظ گل به اندام زایشی گیاه (در مقابل اندام‌های رویشی ریشه و ساقه و برگ) اشاره دارد و بخش رنگین و زینتی بسیاری از گونه‌های گیاهی را شامل می‌شود.

در گذشته، غنچه نیز فقط به گل‌سرخ ناشکفته گفته می‌شده، ولی امروزه هر گل ناشکفته را غنچه می‌نامند. گل بَه صورَت جمع غالباً انواع گل را شامل می‌شود.

پنجره باز و در سایهٔ آن/ رنگ گل‌ها به زردی کشیده (ص ۱۳۹) **[به ظاهر فضایی باز است، ولی نور امیدی بر دل‌ها نمی‌تابد، هر روز ناامیدی افزون می‌شود.]**

دل من چون دل گل‌های بهار/ پُر شد از شبنم لرزان یقین (ص ۱٦٦) **[در دل می‌گریم و از آنچه می‌دانم دلم (به قرینهٔ سرخی گل) خون است.]**

در کوچه باد می‌آید/ و من به جفت‌گیری گل‌ها می‌اندیشم/ به غنچه‌هایی با ساق‌های لاغر کم خون/ و این زمان خستهٔ مسلول (ص ٤۲٤) **[باد از عوامل جفت گیری در گیاهان بشمار می‌رود و حاصل جفت‌گیری بارور شدن تخمدان یا تشکیل میوه است، نه آنکه گفته‌اند «حاصل جفت‌گیری گل‌ها، غنچه است.» غنچه ارتباطی با جفت‌گیری ندارد. در شعر بالا، ساقِ لاغرِ کم‌خون می‌تواند توصیف‌گر ساقهٔ باریک و بلند گل‌سرخ باشد که خود نشانیَ از سرخی ندارد و به بیمار مسلول تشبیه شده است.]**

او غنچهٔ شکفتهٔ مهتاب است/ باید که موج نور بیفشاند (اسیر، شعلهٔ رمیده)
[غنچهٔ شکفته همان گُل است. گل مهتاب به قُرص ماه یا ماه تمام اشاره دارد. او به کمال حقیقت دست یافته و حال باید در دل دیگران نور معرفت بتاباند.]

چون مراد از گل همیشه گل‌سرخ است، برگ گل نیز به معنی برگ گل‌سرخ یا گلبرگ گل‌سرخ آمده و از همین روست که رخسار لطیف و شاداب را «مَثَل برگ گل» گفته‌اند. رگ هم معمولاً به رَگ برگ یا رگبرگ گفته می‌شود نه گلبرگ، مگر آنکه شاعر خود را گُل ببیند و از عطَر و رنگ خود سخن بگوید:

من گُلی بودم/ در رگ هر برگ لرزانم خزیده عطر بس افسون/ در شبی تاریک روییدم/ تشنه لب بر ساحل کارون/ بر تنم تنها شراب شبنم خورشید می‌لرزید/ یا لب سوزندهٔ مردی که با چشمان خاموشش/ سرزنش می‌کرد دستی را که از هر شاخهٔ سرسبز/ غنچهٔ نشکفته‌ای می‌چید/... .../عاقبت من بیخبر از ساحل کارون/ رخت برچیدم/... .../نیمه شب جوشید خون شعر در رگ‌های سرد من/ محو شد در رنگ هر گلبرگ/ رنگ درد من/... .../لیکن ای افسوس/ من ندیدم عاقبت در آسمانِ شهر رؤیاها/ نور خورشیدی (صص ٦-۲۳٤) **[در بخش‌های شعر بالا، شاعر با همسَرش به اهواز رفته، همسرش حکومت را برای از بین بردن جوانان مخالف سرزنش می‌کرده، در رؤیای شاعر آسمان تهران رنگی دگر داشته، خانواده را رها کرده، با عطشی برای شعر گفتن و فریاد برآوردن به تهران بازگشته، و نومید می‌شود که آسمان همه جا همین رنگ است. غنچهٔ نشکفته = (در اینجا) جوان ناکام، واژهٔ نشکفته برای غنچه حشو است، مگر برای تأکید. برگردیم و شعر را دوباره بخوانیم.]**

گلِ‌سرخ، گلِ‌سرخ، گلِ‌سرخ/ او مرا بُرد به باغ گلِ‌سرخ/ و به گیسوهای مضطربم در تاریکی گلِ‌سرخی زد/ و سرانجام/ روی برگ گلِ‌سرخی با من خوابید/ ای کبوترهای مفلوج / ای درختان بی تجربهٔ یائسه، ای پنجره‌های کور/ زیر قلبم و در اعماق کمرگاهم اکنون/ گلِ‌سرخی دارد می‌روید/ گلِ‌سرخی، سرخ/ مثل یک پرچم در رستاخیز/ آه من آبستن هستم، آبستن، آبستن. (تولّدی دیگر، گل سرخ) **[شاید شاعر در تخیّل خویش به محبوب خود و کامیابی و باروری از او می‌اندیشد و مغرور از آنکه هنوز پروازی چنین را در سر و ثمری چنان را در بر می‌تواند داشت.]**

«گُل خورشید» اضافهٔ تشبیهی است که در شعر قدیم فارسی بسیار آمده است:
گل خورشید چون از چرخ بشکفت / به جاروب شعاع اختر فروزُفت (عطّار) [وقتی خورشید طلوع کرد، پرتو آن ستارگان را ناپدیَد نمود.] گریبان چاک از مجلس میا بیرون که می‌ترسم / گُل خورشید خود را در گریبان تو اندازد (صائب)

گیاهی سبز می‌رویید در مرداب رؤیاهای شیرینم/ ز دشت آسمان گویی غبار نور برمی‌خاست/ گل خورشید می‌آویخت بر گیسوی مشکینم/ نسیم گرم‌دستی، حلقه‌ای را نرم می‌لغزاند/ در انگشت سیمینم (ص ۲۷۵) **[در رؤیای عروس شدن است و در رؤیا، گیاهِ امید حتی در مرداب ناامیدی هم می‌روید. در آسمانِ پُرنور، خورشیدِ عالمتاب گلِ سر عروس می‌شود و نسیمِ گرم‌دست که پیام‌آورِ مِهر است حلقهٔ پیوند به دستش می‌کند.]**

شبنمی که بر روی گل نشسته دَمی بیش نمی‌پاید و با طلوع خورشید برمی‌خیزد و ناپدید می‌شود: تا از نظارهٔ گل خورشید برخوری / در باغ دهر شبنم شب زنده‌دار باش (صائب) گویی شبنم پاکَ و معصوم را رهایی از دام خورشید نیست.

چرا؟... او شبنم پاکیزه‌ای بود/ که در دام گل خورشید افتاد/ سحرگاهی چو خورشیدش برآمد/ به کام تشنه‌اش لغزید و جان داد (ص ۸۵)

دنباله مطلب در صفحه ۵۷

Grand Opening

Water Tower Kitchen

In the heart of DownTown Campbell

You may come to Water Tower Kitchen for the exciting Gameday atmosphere, but you will stay for the delicious, one-of-a-kind food served from our kitchen. Because there's no better way to enjoy the game than with a spread of your favorites that you didn't have to prepare.

(408) 502-9550

201 Orchard City Drive, Campbell

سرگرمی

حل جدول در صفحه ۴۲

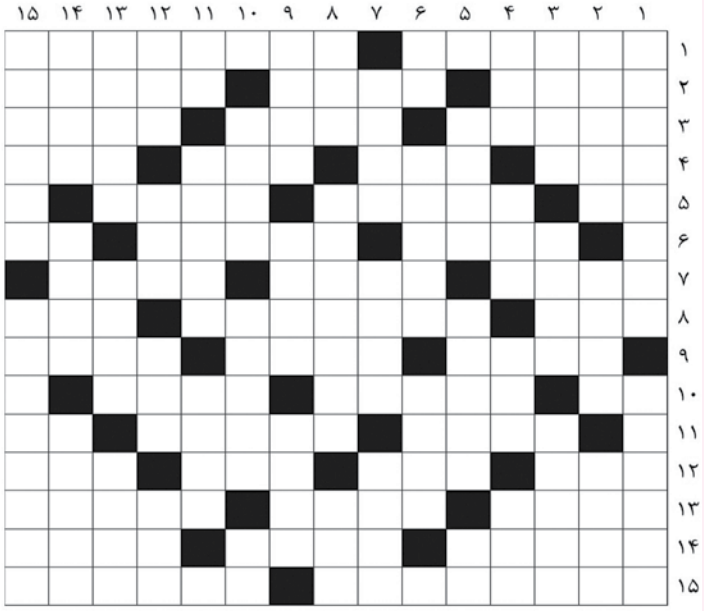

افقی

۱ - نوشیدنی سنتی کوبا-از مناطق گردشگری روستای فارسیان در استان گلستان
۲ - معادل فارسی دیتا - آواز خواب - انس گرفته
۳ - فلزی سفید و نقره ای - یکی - قراردادی که بر اساس آن اعضا یا شرکا سود حاصل از سرمایه را تقسیم می کنند
٤ - سیاه شاعران! - انفرادی - واحد برقی! - سرود زرتشتی
٥ - چاشنی معطر غذا - ارفاق و مساعده - آهسته
٦ - زمزمه کردن - آگهی تبلیغاتی - فرو رفتن ظرف
۷-پرتوی نور-بیابان ودره-بسیار
۸ - فرزند فرزند - یکی از صیفی جات - ایستادن
۹ - امروزی - افزار - رهبر حزب
۱۰ - درجه کوتاهی و بلندی صدا - رقص سنتی برزیلی -پاسبان قدیم
۱۱ - ارابه و چهار چرخه - اسب اصیل - مقدار مجاز دارو
۱۲ - گیاه سرشوی - عددی ترتیبی - قومی در زمان هخامنشیان-سازمان جاسوسی آمریکا
۱۳ - هدیه - پاره و بخش - سرزمین افراسیاب
١٤ - نمایندگی - زادبوم - از طبقات ساختمان
١٥ - آماده رفتن - موجب سرافکندگی

عمودی

۱ -ازآثارتاریخی شهرشیرازکه دردوره صفویه و در زمان حکومت شاه عباس اول احداث شده است-دوربین نجومی
۲-برای معطرکردن شیرینی و بستنی به کار می رود-متصدی نمایشگاه -مرکز بنگلادش
۳ -کادو-کاری به عهده گرفتن-وضعیت دشوار
٤-ناگهان خودمانی-ابزارنجاری-بلند و واضح-میان برنامه تلویزیونی
٥-نوشته های اصلی-شهری درهندوستان-مرطوب
٦-رها-نخ های سست پشمین یا پنبه-نزدیک بین
۷ -درستکار وامانت دار-روشهای نیکو-شخصی که در پزشکی زایمان تبحردارد
۸ -هلاک شدن-رئیس-ظاهرنمایی
۹-فلانی-دخترمازنی-بخش مرکزی اتم
۱۰-علت و سبب-پایتخت سیاسی کانادا-ریاضیدان نابغه و برجسته آمریکایی با نام جان
۱۱ -تابلویی ازروی فاکس لیختنستاین هنرمندبرجسته پاپ آرت- همسنگی و هم وزنی-کت بافتنی جلو باز
۱۲ -انبار غله-درس نخوانده-شهری در استان فارس-گمان و خیال
۱۳-خسته و رنجور-تفرجگاه تهران-رهاورد زمستان
١٤-پوشش سطحی چیزی-صدای ماکیان-ازپادشاهان سلسله ماد
١٥ -یکی ازمیدان های مهم شهر تهران-ادیب و محقق ایرانی

تقویم برنامه های فرهنگی و هنری در شمال کالیفرنیا

شب شعر در ساکرامنتو

دومین چهارشنبه هر ماه در رستوران فیمس کباب.
تلفن اطلاعات:
۹۱۶-۴۸۳-۱۷۰۰

1290 Fulton Ave., #3
Sacramento, CA

جلسات شعر فریمانت

اولین و سومین شنبه های هر ماه میلادی در شهر فریمانت.
مکان:
Fremont, Main Library
۵۱۰-۲۲۶-۷۱۶۰
۵۱۰-۷۴۵-۱۴۰۰
ورود برای عموم آزاد است

جلسات انجمن فردوسی

هر دو هفته یکبار در دومین و چهارمین جمعه هر ماه
www.ferdosi.org
۴۰۸-۲۹۵-۱۲۴۰
ورود برای عموم آزاد است

Pezhvak of Persia

پژواک

نشریه برگزیده ایرانیان شمال کالیفرنیا

با درج آگهی در نشریه پژواک کسب و خدمات خود را به ایرانیان شمال کالیفرنیا معرفی نمایید!

(408)221-8624

کلاس خصوصی

کلاس خصوصی عرفان و رفع مشکلات آثار مولوی، سعدی و حافظ توسط دکتر مسیح پور، استاد دانشکده ادبیات دانشگاه تهران
برای کسب اطلاعات بیشتر لطفا با ما تماس حاصل فرمایید.
(۴۰۸)۷۲۵-۲۹۲۲

گروه همایش دوستان

چهارشنبه هر هفته
از ساعت ۷ الی ۹ عصر
(۴۰۸) ۸۵۷-۲۶۲۷
مکان: Scientology Building در شهر مانتن ویو
1080 Linda Vista Ave.
Mountain View, CA

برنامه تلویزیونی رهنمودهای مسیح

با کشیش فرید فروتن
شنبه ها ساعت ۸:۳۰ شب
از کانال ۱۵ سن حوزه
یکشنبه ها ساعت ۲:۳۰ بعد از ظهر
از کانال ۲۹ سانفرانسیسکو

انجمن فرهنگی آذربایجان در شمال کالیفرنیا

سازمان غیر انتفاعی، بدون وابستگی سیاسی و جناحی، با ارائه کلاس های رایگان یادگیری ابزار موسیقی، رقص و زبان انگلیسی.
با برگزاری رویدادهای فرهنگی و کنسرت
۴۰۸-۸۵۸-۹۸۶۲
secretary@acsnc.org
16400 Lark Ave. #260
Los Gatos CA

استخدام

جهت توجه، رسیدگی و هم صحبتی با یک خانم سالمند، به یک خانم با تجربه در امور آشپزی و خانه داری و با داشتن گواهینامه معتبر، در شهر San Anselmo در مارین کانتی، بطور تمام وقت و یا شبانه روزی با در اختیار گذاشتن اتاق، غذا و حقوق ماهیانه نیازمندیم. (۴۱۵) ۷۸۵-۴۳۶۶

جویای کار

خانمی هستم با تجربه برای نگهداری شبانه روزی یا تمام وقت از سالمندان شما. (۴۰۸) ۴۰۱-۴۳۱۸

برای اجاره

کاندومینیوم ۲ خوابه با ۲ دستشویی و حمام کامل در شمال شهر سن حوزه برای اجاره آماده است (408) 768-8240

دفتر خدمات بین المللی

Office of International Services

✧ قبول وکالت در کلیه امور حقوقی در دادگاه های ایران

✧ کلیه امور مهاجرت به آمریکا و کانادا

✧ امور مربوط به *Social Servies* در آمریکا

(408)909-9060

(888)350-9060

Office of Internationl Services is not a Law Firm

900 S. Winchester Blvd. #6, San Jose, CA 95128

فال ستارگان

فروردین

اعضای خانواده از شما توقع دارند که کمی از وقت خودتان را صرف آنها کنید. منتظر رسیدن یک نامه یا نتیجه یک کار هستید که به زودی ان را دریافت خواهید کرد. در این ماه با موجی از توقعات از جانب دیگران مواجه خواهید شد ، به خودتان سخت نگیرید و سعی کنید تا آنجا که برایتان مقدور است بکوشید و نه بیشتر.

اردیبهشت

در این ماه هدفی بزرگ در سر دارید که برای رسیدن به آن باید مرحله به مرحله پیش بروید و آن هم به گذشت زمان نیاز دارد. انتخابی را در پیش دارید که باید تمام جوانب آن را در نظر بگیرید و بعد پاسخ بدهید ؛ اصلا عجله نکنید و با درایت در مسیر تازه گام بردارید. ایده شما در مورد یک امر مهم مورد تایید دیگران قرار می گیرد و مورد تشویق نیز قرار می گیرید.

خرداد

استراحت کافی کمی از خستگی دوران پرمشغله کاری تان کاسته است. به فکر تغییر شغل هستید. دوره ی یکنواختی را طی می کنید، اما به زودی باید آماده ی کار و فعالیت در زمینه ی شغلی خود باشید. مراقب برخوردتان با بزرگترها باشید. این ماه زمانی بسیار مساعد برای ابراز علاقه به شخص مورد علاقه تان محسوب می شود.

تیر

برای برخی از متولدین این ماه جابه جائی شغلی پیش می آید و همین امر موجب می شود، دوره ی کوتاهی را با رکود مالی سپری کنند. اگر نمی خواهید از شما بدگوئی بشود، پشت سر دیگران بدگوئی نکنید. احتمالا به زودی به فرد جدید و تاثیر گذاری در زندگی آشنا می شوید که می تواند راهنمایی های خوبی برایتان داشته باشد و با توصیه های او می توانید برخی مسائلت را حل کنید.

مرداد

احتمالا به زودی به فرد جدید و تاثیر گذاری در زندگی آشنا می شوید که می تواند راهنمایی های خوبی برایتان داشته باشد و با توصیه های او می توانید برخی مسائل تان را حل کنید. از سر و صدا و تشنج‌ها دوری کنید. شما احتیاج به یک دوره آرامش و استراحت دارید تا بتوانید به دور از قیل و قال‌ها تصمیم لازم و درست را بگیرید.

شهریور

به‌خاطر حرف مردم، زندگی را به کام خود و اطرافیان‌تان تلخ نکنید. کدورتی در خانواده یا با یکی از دوستان نزدیک دارید که به صلاح شماست هر چه زودتر برای آشتی پیش قدم شوید. یک سفر کوتاه مدت، می‌تواند روحیه کسل‌تان را از این رو به آن رو کند. در کارهایی که در شک و تردید به سر می بری وبر سر دوراهی هستی، با آدم های باتجربه و دانا مشورت کن.

مهر

سعی کنید اوضاع و شرایط بد زندگی را تغییر دهید. از نظر مالی شرایط بهتری نسبت به دوره های قبل خواهید داشت. هنگام رویارویی با دیگران، سعی کنید درک بیشتری از خودتان نشان دهید، تا کارهایتان بهتر پیش برود. در محیط کاری، حجم کار بیشتر می شود و از شما انتظار می رود که ساعات بیشتری را برای آن بگذارید.

آبان

خبرهای خوش که مدتها انتظارش را می کشید به شما خواهد رسید. به سر و وضع خود بیشتر برسید. مردم اول ظاهر شما را می بینند و بعد به شما فرصت صحبت کردن می دهند. در مورد مسئله ای که نگران و پریشان احوالتان کرده بیش از این مضطرب نباشید. آنچه از آن می ترسید اتفاق نخواهد افتاد.

آذر

متاسفانه این روزها نسبت به شخصی قدری شکاک هستید. بهتر است هر چه زودتر تکلیفتان را با این موضوع روشن کنید. از کسی که ریاکار است و نمی توان به او اعتماد کرد دوری کنید. بزرگترین ضربه را از او خواهید خورد. تغییر کوچکی در زندگی روزمره تان پیش می آید. به زودی مبلغ کوچکی به دستتان می رسد.

دی

روزگار برای همه پستی و بلندی دارد. با منفی فکر کردن و نگرانی دائمی داشتن مشکلاتتان حل نخواهد شد. به خودتان مسلط باشید. ملاقات با دوستی باعث شادیتان می شود و هدیه ای بین تان رد و بدل می شود. از بحث کردن با شخصی در مورد مسئله کاری دوری کنید زیرا باعث ایجاد استرس و نگرانی تان می شود.

بهمن

در مورد کاری که به انجامش علاقه دارید با کمی پیگیری و خلاقیت به آنچه که فکرش را هم نمی کنید خواهید رسید. هرکسی را به خانه راه ندهید. برای انجام کاری که پشت گوش انداخته اید وقت بگذارید و آن را به اتمام برسانید. شخصی است که شما را عصبانی و رنجیده می کند، بهتر است به حرفهایش اهمیتی ندهید و او را ندیده بگیرید.

اسفند

برای انجام کاری دست و دلتان می لرزد، تا دلتان قرص نیست دست به این کار نزنید. بهتر است صبر کنید تا وقت آن برسد. مجبور به انجام یک خرید خواهید شد که بسیار خوبست. درد دلتان را به کسی بگویید که از همه به شما نزدیکتر است. بر سر مسئله ای مالی ممکن است با کسی دعوا کنید. هر چه می شنوید جدی نگیرید.

افتتاحیه رستوران کاسپین

در قلب شهر مانتن ویو

در محیطی گرم و خانوادگی آماده پذیرایی از میهمانان شما

ناهار و شام با انواع غذاهای متنوع در رستوران کاسپین

سلطانی - جوجه - کوبیده - خورشت قیمه - خورشت قرمه سبزی...

Caspian Catering

Let us prepare our delicious food at your location so you can focus on your guests!

(650)967-7752

Delivery by doordash & Uber

1910 El Camino Real, Suite D, Mountain View

عشق، هوس، نفرت

بخش بیست و چهارم

عباس پناهی

پرواز هواپیما تا تهران پنج شش ساعت طول می کشید و فریدون حال خوشی نداشت. متوجه مسافر بغل دستی شد که از جیبش قرصی در آورد و با مقداری آب آن را بلعید. از او خواهش کرد که اگر آن قرص خواب آور است و اضافی دارد، یکی هم به او بدهد. قرص را گرفت و به خواب رفت. در طول سفر از هیچ یک از خوراکی هایی که مهمانداران آوردند استفاده نکرد چون شب طولانی ای در پیش داشت و داستانی پر رمز و راز در روبرو.

هواپیما که به نزدیکی فرودگاه مهرآباد رسید، مهماندار فریدون را بیدار کرد تا صندلی را به حالت نخست بازگرداند و کمربند ایمنی را ببندد. شیرینی دیدار میهن و همه عزیزان یک طرف و آشفتگی های جدایی از محبوبان و تن دادن به امری نامطلوب و ازدواجی بی احساس با دختری که اصلا نمی تواند تحملش کند از سوی دیگر در هم آمیخته و حالی شیدایی به فریدون دست داده بود. نمی دانست هم اکنون تپش قلبش از شادی دیدار پدر، مادر، برادر و خواهر است یا از ترس دیدن چیزهایی پیش بینی نشده.

کارهای گمرکی به پایان رسید و با چمدان های پر از سوغاتی به سالن انتظار پیشواز کننده گان رسید. هنوز فاصله ای در میان بود که مادر را در صف اول پیشواز آمده گان دید که در جلوی پدر ایستاده بود. تعداد بسیار زیادی همراه پدر و مادر ایستاده و دست تکان می دادند که از آن فاصله نمی توانست شناسایی شان کند.

در واقع پس از پنج شش سال که از خانه دور بوده در ظاهر همه بچه ها و نوجوانان و جوانان تغییراتی اساسی پیدا شده بود و باید از جلو میدیدشان تا متوجه شود که کدامشان هستند. جلو که آمد، عنان از دست مادر رفت و با یورش به سمتش، چون عقابی اورا در پنجه هایش گرفت و غرق بوسه کرد و حاضر نبود به آسانی از او جدا شود تا بالاخره پدر مداخله کرد و گفت: «خانم ما هم حقی داریم، اجازه بدهید ما هم به حقمان برسیم.» و تقریبا به زور مادر را از فریدون جدا کرد و به آغوش کشید. اما در این لحظه، آن جماعت هفتاد هشتاد نفری به دو بخش قسمت شدند و از پشت سر و از میانشان، پریوش با لباسی سفید و بلند همچون لباس عروسان با تاج گلی در دست جلو آمد و دسته گل را به گردن فریدون انداخت. این کار پریوش برنامه ای بود که از قبل طراحی کرده بودند تا فریدون را به خیال خودشان غافلگیر کنند و تصورشان هم این بود که حتما واکنش فریدون هم دست به گردن انداختن و بوسیدن پریوش به عنوان همسر آینده خواهد بود ولی فریدون که سال ها و ماه ها به این دختر فکر کرده بود و نتوانسته بود هضمش کند، فقط دستی به سرش کشید و پیشانی اش را بوسه کوتاهی کرد و گفت: «ممنونم دخترعمه گرامی.» و به سراغ برادران و خواهرانش رفت و آنان را به گرمی در آغوش گرفت. عمه زری که این واکنش سرد را از فریدون دید، اخم ها را در هم کرد و با صدای بلند گفت: «وا!» آنقدر اقوام ودوستان زیاد بودند که برای دیدن دیگر بار پریوش وقتی نبود. فقط عمه زری توانست خود را به فریدون برساند و آرام درگوشش زمزمه کند که «پس تو چرا با زنت اینطوری سلام و علیک کردی؟» و فریدون گفت: «من که زن ندارم. شما چه کسی را زن من می نامید؟» عمه زری گفت: «خب پریوش دیگه. مگه پریوش زن تو نیست؟» فریدون گفت: «پریوش دختر عمه و خواهر عزیز من است و با او هم به گرمی برخورد کردم و بوسیدم.» عمه زری برای آنکه خوش مشربی را در قالب کنایه ریخته و تحویل دهد، با خنده گفت: «عمه جان، اون سلام واحوالپرسی که کردی به درد عمه ات میخوره.» و خندید.

اتومبیل های زیادی آورده بودند و خانه پدری فریدون را آماده پذیرایی از صد نفر کرده بودند و در حیاط خانه اجاق هایی برپا شده بود و برو بیایی حاکم بود. جلوی در ورودی خانه را با چند چراغ زنبوری پایه بلند روشن و تزیین کرده بودند. با ریسه های لامپ های رنگین بر روی کوچه، سقفی نورانی ایجاد شده بود. همه اهالی محل و بچه محل های فریدون، از آمدنش باخبر بودند و در خیابان و کوچه تجمع کرده بودند و هیچیک از همسایه ها نخوابیده بودند تا آمدن فریدون را با چشم خود ببینند. خانواده فریدون درآن محله دارای اسم و رسم وآبرو بودند و همه به آنها به چشم احترام آمیز و محبت می نگریستند و از خبر بازگشت فریدون خوشحال بودند. اقوام و نزدیکان، برای حرکت از فرودگاه به خانه ترتیبی داده بودند که در اتومبیل پدر، فریدون و مادر و عمه زری و پریوش بنشینند تا عروس و داماد در بدو ورود فریدون به کشور، با همین پیوند، هیچ فرصتی برای دوری برایشان میسر نشود و در اثر همین تنگاتنگ قرار دادن شان، انس و الفتی را که انتظار داشتند به جوش بیاید و مهر یکدیگر در دل شان شکوفه بزند و رشد کند. هیچکس از دل فریدون و از دلتنگی او برای جا گذاشتن متعلقات عاطفی اش در آن سوی مرزها خبر نداشت و همواره خیال می کردند فریدون همان پسر بچه ایست که با سلام و صلوات راهی دیار غریبش کردند و به آشنایی که در ایتالیا داشتند سفارشش را کرده بودند تا مراقبش باشد و او هم گاهگاهی سری یا تلفنی می زد و خبر می داد که فریدون را مدام می بیند و حالش خوب و مشغول درس خواندن است و به امید خدا بزودی یک مهندس آرشیتکت خواهد شد و به ایران باز خواهد گشت و خانواده اش را سرافراز خواهد نمود.

دنباله مطلب در صفحه ۵۴

زبان ما هویت ماست

Alborz Academy
مدرسه فارسی البرز

مدرسه فارسی البرز با کادری با تجربه در خدمت علاقمندان به یادگیری زبان فارسی می باشد

- کلاس های پیش دبستان (برای دانش آموزان ۴ ساله)
- کلاس های اول دبستان تا هشتم (برای دانش آموزان ۵ سال به بالا) جهت یادگیری خواندن، نوشتن و مکالمه
- کلاس های خصوصی برای بزرگسالان و غیر فارسی زبانان

دانش آموزان دبیرستانی می توانند با حضور در کلاس های البرز، واحد دبیرستانی دریافت کنند

برای کسب اطلاعات بیشتر با ما تماس حاصل فرمایید

(408)829-8296

1954 Camden Ave. #3, San Jose

با عنوان کردن این آگهی، یک جلسه رایگان میهمان مدرسه البرز باشید!

واژه نامه حقوقی انگلیسی-فارسی

شامل واژه های:
حقوقی، سیاسی، اقتصادی و جامعه شناسی

تالیف: دکتر احمد ایرانی،
کارشناس ترجمه

لس آنجلس، کالیفرنیا ۲۰۰۶

بهای کتاب با هزینه پست: ۱۲ دلار

Ahmad Irani
201 Glenwood Cir., Apt. 319, Monterey, CA

با هادی خرسندی

www.asgharagha.com
hadikhorsandi@aol.com

ای داعش گردنت کراوات

ای حضرت صاحب کرامات
ای داعش گردنت کراوات
ای بازی گلف تو مرتب
ودکای تو در پیاله هرشب
ای کشتن با نقاب، کارت
سر می بُری از خبرنگارت
آنگاه به زیر اسم داعش
آن را به جهان دهی گزارش
از پشت نقاب گر درآئی
خود چهره آشنای مائی
آن چهره که هرکجا که رفته ست
انگیزه او دلار و نفت است
تو دیپلمات دزد و گرگی
فرمانبر لابی بزرگی
دلال سلاح مرگباری
انبار سلاح نیز داری
تو صاحب شعبه های بانکی
در فکر فروش توپ و تانکی
یک روز به فکر کودتائی
اجرا کن نقشه سیائی
چاقوکش و لات هرکجا هست
دستش گیری که گیردت دست
یک روز رفیق انقلابی
دارای شعارهای نابی
یک روز برای جنگ مذهب
تحریک تو می رسد مرتب
تو تفرقه را وسیله سازی
تو دسته گرا و فرقه بازی
یک روز علم کن امامی
یک روز پی بوکوحرامی
القاعده را تو می زدی باد
تو درس به طالبان دهی یاد
حزب اللهی به لطف سرکار
مشغول تجاوزست و کشتار
بشار اسد به همت دوست
از دشمن خویش می کند پوست
با خامنه ای تو همصدائی
همکاسه قاتلان مائی
ای حضرت صاحب کرامات
ای داعش گردنت کراوات
ای بازی گلف تو مرتب
ودکای تو در پیاله هرشب
گیلاس شراب تو کریستال
حال تو همیشه بهترین حال
کافیست جنایت و خسارت
کوتاه بیا ز قتل و غارت
حالا تو بگو که حرف هادی
باشد ز توّهم زیادی
افشایت اگر که میکنم من
یعنی دائی جان ناپلئونم من
اما نه، نقاب خود بزن پس
افشاگری من این میان بس
ترسم که اگر بگویمت بیش
محروم شوم ز کله خویش

حکایت

روزی روی دُر گرانبهای پادشاه لکه سیاهی مشاهده شد. هر کاری درباریان کردند نتوانستند رفع لکه کنند و هر جایی وزیر مراجعه کرد کسی علت را نتوانست پیدا کند تا مرد فقیری گفت من میدانم چرا دُر سیاه شده است. پس مرد فقیر را پیش پادشاه بردند. او به پادشاه گفت: «در دُر گرانبهای شما کرمی هست که دارد از آن می خورد.» پادشاه به او خندید و گفت: «ای مردک مگر میشود در دُر کرم زندگی کند!» ولی مرد فقیر گفت: «ای پادشاه من یقین دارم کرمی در آن وجود دارد.» پادشاه گفت: «اگر نبود گردنت را میزنم.» و مرد بیچاره پذیرفت. وقتی دُر را شکافتند دیدند کرمی زیر قسمت سیاهی رنگ وجود دارد. پادشاه از دانایی مرد فقیر خوشش آمد و دستور داد او را در گوشه ای از آشپزخانه جا دهند و مقداری از پس مانده غذاها نیز به او دادند. روز بعد پادشاه سوا بر اسب شد و رو به مرد فقیر کرد و گفت: «این بهترین اسب من است. نظرت تو چیست؟!» مرد فقیر گفت: «بهترین در تند دویدن هست ولی یک ایرادی نیز دارد.» پادشاه گفت: «چه ایرادی؟!» فقیر جواب داد: «در اوج دویدن اگر هم باشد وقتی رودخانه را دید به درون رودخانه می پرد.» پادشاه باورش نشد و برای امتحان اسب و صحت ادعای مرد فقیر سوار بر اسب از کنار رودخانه ای گذشت که اسب سریع خودش را درون آب انداخت. پادشاه از دانایی مرد فقیر متعجب شد و یک شب دیگر نیز او را در محل قبلی با پس مانده غذا جا داد و روز بعد خواست تا او را بیاورند.

دنباله مطلب در صفحه ۴۸

انجمن آذربایجانی های شمال کالیفرنیا

غیر انتفاعی، فرهنگی، هنری و بدون وابستگی سیاسی و مذهبی!

با هدف ترویج و گسترش فرهنگ و هنر آذربایجان

برنامه های انجمن: برپایی جشن های ملی، تفریحی، کمپینگ و پیک نیک، مسابقات تخته نرد، شب های شعر و موسیقی، برنامه های هنری، کلاس های زبان ترکی و انگلیسی، کلاس های رقص و موسیقی

خدمات و مشاوره رایگان در امور: ✦ مهاجرت ✦ کاریابی و مسکن ✦ انجام خدمات اولیه برای افراد تازه وارد به آمریکا ✦ سرمایه گذاری ✦ خرید و فروش املاک ✦ مشاوره در امور تحصیلی ✦ مشاوره در امور خانوادگی

برای اطلاعات بیشتر لطفاً با ما تماس حاصل فرمایید!

e-mail: secretary@acsnc.org (408)858-9862 website: www.acsnc.org

عضویت در این انجمن بدون شرط سنی، عقیدتی، سیاسی و ملیتی می باشد!

Azerbaijan Cultural Society of N. California

16400 Lark Ave., Ste. #260, Los Gatos, CA 95032

بیماران نادری که متولی ندارند

ماهرخ غلامحسین‌پور

فضای اینستاگرام لبریز تصاویر دلخراش کودکانی است که بیمارهای نادر و عجیب دارند اما هیچ بنیاد، موسسه یا سازمان دولتی، متصدی یا فریادرسشان نیست.

«مانی معدنی پور» یکی از مشهورترین این کودکان بود . کودکی پنج ساله با ضریب هوشی بالا که از اچ یو اس. رنج می برد . او با فعالیت پدرش در اینستاگرام به عنوان کودکی که درگیر یک بیماری نادر است مشهور شد و حتی در خردادماه سال گذشته در برنامه زنده تلویزیونی همخانه برای نشان دادن مشکلات کودکانی که مبتلا به بیماری های نادرند حضور پیدا کرد.

مانی مرد اما کماکان هشتک هایی در مورد این بیماران منتظر بازنشر می شوند ، گروه های خودجوش یا والدینی که تجربه روند درمان کودکان مبتلایشان را با دیگران قسمت می کنند.

خانواده مانی روزگار دشواری را گذراندند. کودکشان در بدو تولد به نظر می رسید سالم باشد. هیچ کس نفهمید چرا در سه ماهگی و بعد از ابتلا به یک بیماری ساده و انتقالش به بیمارستان و پس از آنکه سرم دکستروز دریافت کرد به کما رفت ؟ توانایی ادرارش و متعاقب آن کلیه هایش را از دست داد، کارش به دریافت خون مدام کشید و دیگر هرگز به زندگی عادی برنگشت.

پزشکان معالج او گفته بودند اگر مانی به آلمان اعزام شود احتمال بهبود شرایطش وجود دارد. آنها برای درمان مانی ۲۰۰ هزار دلار هزینه تخمین زده بودند. پول درمان مانی تامین نشد و او سرانجام تسلیم بیماری شد. بعد از مرگ او پدرش با راه اندازی یک هشتک به نام «من مانی هستم» برای رساندن صدای بیماران مشابه و جلب حمایت خیرین و مسولان بهداشت و سلامت تلاش می کند.

دکتر کاظم فراهان، متخصص اطفال ساکن خوزستان در مورد این بیماری توضیح می دهد: مبتلایان به «همولیتیک یورمیک سیندروم» زندگی دردناک و پر هزینه ایی دارند. تشنج، دیالیز، بستری و آی سی یو، تب و تورم های غیر طبیعی، نابینایی و بی حسی اندام ها تنها بخشی از علائم این بیماری است. گاهی ممکن است کار به پیوند کلیه یا پلاسمافریز بکشد و هر بار انجام پلاسمافریز برای این گروه از بیماران قریب به دو و نیم میلیون تومان هزینه بر است .آنها به طور هفتگی باید تحت نظر متخصصین اطفال، قلب، غدد، خون و مغز و اعصاب قرار داشته باشند.

او می گوید هنوز هم همه چیز را در مورد این بیماری نمی دانیم« بعضا داروهایی که موجودند به طور آزمایشی استفاده می شوند و معمولا هم کمیابند. این بیماری علائم دردناکی دارد و برای خانواده بیمار بسیار پرهزینه است و تقریبا همه اندام ها خصوصا کلیه ، خون و سلسله اعصاب را هم درگیر می کند.»

در ایران و پس از تشکیل بنیادی به نام «بنیاد امور بیماری های خاص» توسط خاندان هاشمی رفسنجانی، بیماران تالاسمی، دیالیزی، هموفیلی، بیماران ام اس و بیمارانی که پیوند کلیه انجام داده اند تحت پوشش این بنیاد قرار گرفتند. بیماران صعب العلاجی چون مبتلایان به سرطان، دیابت از نوع بی، و بیماران پروانه ایی یا ای.بی هم برای بخشی از خدمات مورد نیازشان از این بنیاد کمک هایی دریافت می کنند.

اما بیماری اچ.یو.اس در دسته بیماری های خاص قرار نمی گیرد و شامل سختی درمان یا دریافت هزینه های دولتی یا کمک های بنیاد امور بیماری های خاص نمی شود.

گروه دیگری که در اینستاگرام برای جلب توجه افکار عمومی تلاش می کنند، مبتلایان به بیماری «اسپینال ماسکولار آتروپی» یا اس.ام.آی. هستند. نوعی بیماری ژنتیکی عصبی و عضلانی که بیماران مبتلا به آن برای زنده ماندن و تنفس، نیازمند چند دستگاه از جمله دستگاهی به نام ونتیلاتورند.

«نیکا آقاکوچکی» یکی از کودکان مبتلا به این بیماری است. او دو ساله و ساکن شهر اصفهان و مبتلا به تیپ دو این بیماری است، بیماری اسپنال بسته به شدت و زمان ابتلا، به چهار تیپ مختلف تقسیم می شود. مادر نیکا آقاکوچکی می گوید تا به حال از هیچ پشتیبانی دولتی برخوردار نبوده و این بیماری جزو بیماری های خاص نیست. نه خدمات خاص بیمه و نه کمک های موثر دیگر.

نیکا برای زنده ماندن باید از آمپول اسپین رازا که از دو سال پیش توسط دانشمندان آمریکایی برای درمان این بیماری اختراع و به ثبت رسیده، استفاده کند اما مادرش در صفحه اینستاگرام نوشته که تامین این دارو به ۷۵۰ هزار دلار هزینه نیازمند است و طبیعتا تامین مبلغ این دارو برای افراد طبقه متوسط جامعه ممکن نیست.

پیش از این هم پدر «رادین مشهدی زاده»، کودک دیگری که مبتلا به این بیماری است به خبرگزاری ایسنا در مورد قیمت داروی اسپین رازا گفته بود : «بر اساس قیمت‌گذاری ایالات‌متحده، این دارو در حدود سه میلیارد تومان هزینه دارد. البته برخی از دوستان قیمت‌های کمتری را در اروپا برای دارو گفته‌اند اما از صحت آن مطمئن نیستیم. یک ویال از این دارو (ویال به ظروف شیشه‌ای کوچک گفته می‌شود که برای نگهداری داروها به صورت مایع و یا پودر استفاده می‌شود.) در آمریکا تا ۱۲۵ هزار دلار قیمت‌گذاری شده است اما گفته می‌شود در اروپا در حدود ۳۵ هزار دلار است. گر چه واقعیت این موضوع مسجل نشده و شاید بخشی از هزینه دارو توسط شرکت‌های بیمه پرداخت شود.»

دکتر کاظم فراهان از دشواری و دردناک بودن روند بیماری اسپینال می گوید. از این که مبتلایان به این بیماری قادر به کنترل عضلات بدن از جمله عضلات سر و گردنشان نیستند. در بلع غذا مشکل دارند و بدون کمک دیگران نمی توانند بنشینند یا حتی در اغلب رده های این بیماری قادر نیستند راه بروند. با لرزش انگشت مواجهند و معمولا رشد بدنی مناسبی نداشته و سرفه کردن یا تنفس برایشان دردناک است. در واقع آنها فاقد ژنی هستند که پروتئین لازم را برای رشد و حیات نرون های حرکتی در بدن افراد تامین می کند.

علاوه بر داروی اسپین رازا، مادر نیکا آقاکوچکی در صفحه اینستاگرامش از مردم طلب کمک کرده. او نوشته است برای ادامه حیات نیکا، نیازمند خرید سه دستگاه هستند؛ دستگاه ماساژ سینه برای رفع عفونت سینه، دستگاهی که به کودک برای سرفه کردن کمک می کند و دستگاه ونتیلاتور که هزینه خرید این سه دستگاه ۲۴۸ میلیون تومان است و آنها توانایی خرید آن را ندارند. صفحه اینستاگرامی نیکا آقاکوچکی برای جلب کمک های مردمی راه اندازی شده و دیدن کودکی که درد می کشد، بیننده را بسیار رنجور می کند.

صفحات حامی بیماران اپیدرمولیز یا پروانه ای که به اختصار ای.بی هم خوانده می شود نیز روی یک پیام خاص تاکید می کنند:« سکوت مغرضانه و نابخردانه در مورد این بیماری را بشکنیم، درد این کودکان را ببینیم و به آنها از طریق کمک های خاص یا دولتی کمک کنیم.»

دنباله مطلب در صفحه ۵۸

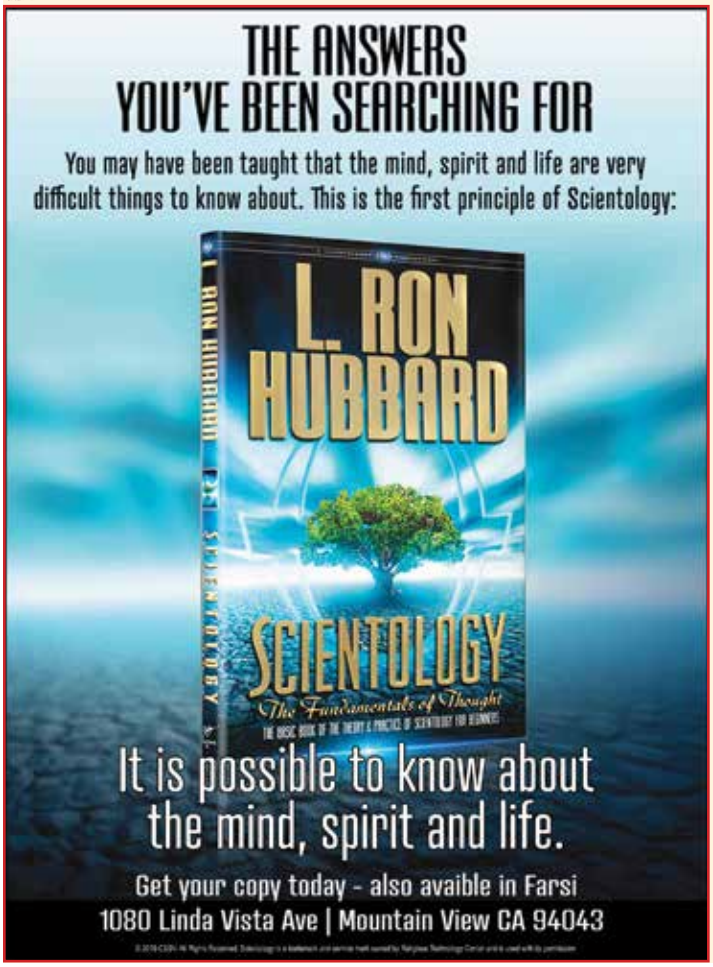

نوروزانه

نوروز نویدِ نوبهار آورده ست
عیدی، خنکای کوهسار آورده ست
دلسوختگانِ فَصلِ بی باران را
امسال دلی امیدوار آورده ست.

از کوچه شمیم آشنا می‌آید:
این عطرِ بنفشه از کجا می‌آید؟
گلبانگِ بهارست مگر، کز البرز
تا غربتِ غرب سوی ما می‌آید.

نوروز و بهار توأمان می‌آیند
عید و گل و سبزه همزمان می‌آیند
فصلِ نو و آیینِ کهن، هر ساله
تا دورترین باغِ جهان می‌آیند.

نوروز عزیز مقدمت گل باران
امسال نویدِ ابرهایت باران؛
فصلی دو سه پاییزی غربت دیدیم
اینک نفسِ بهاری، آنک ایران.

نوروز خوش آمدی، صفا آوردی
در شهر چه بوی آشنا آوردی
گل، سبزه، شکوفه، خاک باران خورده
این محشر کبرا ز کجا آوردی؟

نوروز بشارت بهاری داری
خوشرنگیِ نقشِ لاله زاری داری
صد خاطره در عطرِ نسیم سحری
از عهدِ شباب یادگاری داری.

نوروز هماره سرفرازت بینم
بر موج مراد، در فرازت بینم
شصت و سه بهار دیدم، اما ایکاش
صد سال دگر دوباره بازت بینم!

شصت و سه بهار اگرچه بر من رفته ست،
پیری به کمین اگر چه‌ام بنشسته ست،
در سینه هزار قصه ناگفته ست
در دل دو هزار غنچه نشکفته ست

جهانگیر صداقت فر

معرفت

اندره معرفت بسی تاخته ام
واندرصف عارفان سرافراخته ام
چون ده روزی دلی برانداخته ام
بشناخته ام که هیچ نشناخته ام

خواجه نصیر طوسی

نسیم باد نوروزی

ز کوی یار می آید نسیم باد نوروزی
از این باد ار مدد خواهی چراغ دل برافرازی
چو گل گر خُرده ای خدا را صرف عشرت کن
که قارون را زیان ها داد سودای زراندوزی
سخن در پرده می گویم، چو گل از پرده بیرون آی
که بیش از پنج روزی نیست حکم میر نوروزی
چو امکان خلود ایدل در این فیروزه ایوان نیست
مجال عیش فرصت دان به فیروزی و بهروزی
مئی دارم چو جان صافی و صوفی می کند عیبش
خدایا هیچ عاقل را مبادا بخت بد روزی
طریق کام جستن چیست؟ ترک کام خود کردن
کلاه سروری این است اگر زین ترک بردوزی
جدا شد یار شیرینت، کنون تنها نشین ای شمع
که حکم آسمان این است اگر سازی دگر سوزی
به عُجب علم نتوان شد زاسباب طرب محروم
بیا زاهد که جاهل را هنی تر می رسد روزی
ندانم نوحه قمری به طرف جویبار از چیست؟
مگر او نیز همچون من غمی دارد شبان روزی
می اندر مجلس آصف به نوروز جلالی نوش
ز مدح آصفی خواهد جهان عیدی و نوروزی
به صحرا رو که از دامن غبار غم بیفشانی
به مجلس آی کز حافظ سخن گفتن بیاموزی

خواجه حافظ شیرازی

سیاه غم

بیا که با هم از این غصه جان بدر ببریم
سیاه غم همه جا را گرفته در خطریم
زمان امان توقف نمی دهد تو بیا
برای شادیمان وقت بیشتر بخریم
چه غافلیم از این در گذشت. ثانیه ها
برای رحلت هستی همیشه منتظریم
بیا به بارگه می به پای سر برویم
ز پیر میکده مان. بهره. بیشتر ببریم
بیا که غرق میان صبوی می باشیم
تمام خمره می را به روی سر ببریم
جهان بی می و ساقی به مفت کس نبرد
بیا جهان بدهیم و دو جام می بخریم
درون جامه نخوت اسیر زندانیم
بیا که مست بمانیم جامه را بدریم
از آن دمی که شدیم همجوار کعبه می
ز هر چه رنگ تعلق گرفته بی خبریم
بیا به عاریه گیریم بال پروانه
از سرای خرابه به نا کجا به پریم

محمد رضا پاک نژاد

خوش آمد بهار

خوش آمد بهار
گل از شاخه تابید خورشیدوار
چو آغوش نوروز پیروزبخت
گشوده رخ و بازوان درخت

✦✦✦

گل افشانی ارغوان
نوید امید است در باغ جان
که هرگز نماند به جای
زمستان اهریمنی
بهاران فرا می رسد
پرستیدنی
بهاران فرا می رسد
سراسر همه مژده ایمنی

✦✦✦

درین صبح فرخنده تابناک
که از زندگی دم زند جان خاک
بیا با دل و جان پاک
همه لحظه ها را به شادی سپار
نوائی هم آهنگ یاران برآر:
خوش آمد بهار!

فریدون مشیری

عید آمد

عید آمد و ما خانه خود را نتکاندیم
گردی نستردیم و غباری نفشاندیم
دیدیم که در کسوت بخت آمده نوروز
از بیدلی او را ز در خانه براندیم
هرجا گذری غلغله شادی و شور است
ما آتش اندوه به آبی ننشاندیم
آفاق پر از پیک و پیام است، ولی ما
پیکی نداندیم و پیامی نرساندیم
احباب کهن را نه یکی نامه بدادیم
و اصحاب جوان را نه یکی بوسه ستاندیم
من دانم و غمگین دلت، ای خسته کبوتر
سالی سپری گشت و ترا ما نپراندیم
صد قافله رفتند و به مقصود رسیدند
ما این خرک لنگ ز جویی نجهاندیم
مانده افسونزدگان، ره به حقیقت
بستیم، و جز افسانه بیهوده نخواندیم

مهدی اخوان ثالث

شیر ماده الاغ

از خاطرات یک دامپزشک

دکتر فریبا مکارمی

بعد از ظهر اوایل پاییز بود. من و دخترم رایحه در منزل کنار یکدیگر نشسته بودیم. او را نگاه می‌کردم که تازه چهار ساله شده بود و دفتر کوچک نقاشی‌اش را رنگ می‌کرد. از اداره که برمی‌گشتم، او را از مهد کودک تحویل می‌گرفتم و تازه روز برای من آغاز می‌شد. لحظه لحظه‌های زندگی ام را عشق او پُر می‌کرد. می‌خندیدیم و خیابان ها را گز می‌کردیم. به کتابفروشی می‌رفتیم و اگر تآتری روی صحنه بود با هم به تماشای آن می نشستیم. ناگهان صدای رادیو نگاه خیره‌ام را از رایحه به سمت دیگر کشاند. برنامهٔ صدای روستا شروع شده بود. برنامهٔ آن روز رادیو در واقع گزارش بازدید من از یک روستا بود.

این بار برای ضبط برنامه به سراغ دامدار نمونه‌ای رفته بودیم که سال ها وقت و زندگی اش را صرف پرورش و نگهداری از گوسفندانش کرده بود. به خاطر دارم که بره‌ها و بزغاله‌های آن دامداری بازیگوش و زیبا بودند. هر کس که به سمتشان می‌رفت عاشق وشیفته‌شان می‌شد. لباسش را می‌کشیدند، دورش می‌گشتند و مُدام بَع بَع و مَع مَع می‌کردند. در میان صدای پرشور آنها فریاد رایحه که آن روز با من بود و مرا فرا می‌خواند توجّه مان را جلب کرد. تهیه کننده هر دو صدا را هم زمان ضبط کرده بود، برّه‌ها و بزغاله هایی که آغوش مادر را می‌خواستند و رایحه که در همان نزدیکی بازیگوشی می‌کرد. در سفرهایی که شب دیر وقت به شیراز بر می‌گشتم او را همراه می‌بردم. رایحه با شنیدن صدای خودش از رادیو ذوق می‌کرد، می‌خندید و بالا و پایین می‌پرید. برنامهٔ صدای روستا در میان خنده‌های شیرین رایحه وبه صدا در آمدن زنگ در تمام شد. در را که باز کردم، پروین دوست قدیمی‌ام با قامتی کشیده و چهره‌ای خسته در چارچوب در ایستاده بود. بی خبر به سُراغم آمده بود، کاری که کمتر از او سر می‌زد. صورتش زرد شده بود، صدایش گرفته بود و به شدت سرفه می‌کرد. در همان لحظات اول متوجه کسالتش شدم. تعجب کردم که چرا او با حال نامساعد، در این وقت روز به منزل ما آمده است! کنارش نشستم. استکان چایی را به دستش دادم ومنتظر شدم تا هر وقت خواست سر موضوع را باز کند. مدام سرفه می‌کرد. چای را که نوشید کمی بهتر شد. صدایش را به سختی صاف کرد و توضیح داد که سرفه‌ها از یک سرماخوردگی ساده شروع شدند، حالا علایم بیماری بر طرف شده ولی سرفه‌ها مزمن شده‌اند و امان را بریده‌اند. می‌گفت هر دارویی هم که برایش تجویز کرده‌اند بی فایده بوده‌است. آشفته شدم. سرفه‌ها وضعیت روحی‌اش را نیز به هم ریخته بود. از او خواستم روی مبل استراحت کند و چند نفس عمیق بکشد. صندلی را برداشتم و کنار مبل گذاشتم و خودم را روی صندلی رها کردم. من هم چند نفس عمیق کشیدم و حالا هر دو کمی آرام تر شده بودیم. چشمانش را بسته بود. لیوان آبی برایش آوردم. صدایش کردم و آب را به دستش دادم. تا انتها نوشید. لبخندی زد و گفت: «راستش به علت همین سرفه‌ها بوده که مزاحمت شده‌ام. خواستم لطفی به من بکنی.» با اشتیاق گوش هایم را به سمت دهانش چرخاندم. امیدوار بودم از عهدهٔ درخواست دوستی که مدت ها با من همکلاسی و همسایه بوده است برآیم.

به چهره‌اش که نگاه می‌کردم سال ها خاطره و شیطنت در ذهنم می‌چرخید. نو جوان بودیم و سر خوش کوچه‌های سبز شیراز را می‌گشتیم. در بهار بوی بهار نارنج سر مستمان می‌کرد و در تابستان یاس های سفید اسب خیال مان را چهار نعل به هر سو که می‌توانست می‌بُرد. در پاییز با باز شدن مدرسه خوشحال بودیم که دوباره با هم در کلاس درس پهلوی یکدیگر می‌نشینیم و در زمستان آرام زیر باران راه می‌رفتیم و می‌خندیدیم. در لا به لای یاد من از گذشته، پروین مدام سرفه می‌کرد. نمی‌گذاشت بفهمم کجای داستان او را گم کردم و کجای جوانی مان بودیم که او را شوهر دادند و چرا نتوانست درس بخواند؟ می‌خواستم حالا که فرصتی پیدا شده و او رو به روی من نشسته، از او بپرسم آیا از زندگیش راضی هست؟ اگر چه بارها از سر درددل کم و بیش به آن اشاره کرده بود. صدای خسته‌اش که اوج گرفت، ماهی خاطره از برکهٔ خیالم بیرون پرید. به خود که آمدم داشت توضیح می‌داد که مادر بزرگش به درمان های سنتی خیلی ایمان دارد و به عقیده او خوردن شیر الاغ می‌تواند در درمان سرفه‌های مزمنش مؤثر باشد. می‌گفت نمی‌دانم حقیقت دارد یا نه! گفتم «درمانبخشی شیر الاغ را از چند نفر دیگر هم شنیده‌ام.» از من خواست هر طور که می‌توانم چند لیتری شیر الاغ برایش فراهم کنم. قول دادم برای سلامت او هر کاری که از دستم برآید انجام دهم.

مدت کمی بود که در اداره دامپزشکی شهرستان زرقان استخدام شده بودم. زیاد کسی را نمی‌شناختم. با همکارانم هم آشنایی چندانی نداشتم. با این وجود صبح که به اداره آمدم به چند نفر سفارش شیر الاغ را دادم. پیدا کردن شیر الاغ کمی دشوار بود. باید دامداری را می‌شناختم که صاحب الاغ ماده باشد و الاغش تازه زایمان کرده و شیردهی هم داشته باشد. می‌دانستم که تولید شیر الاغ در شبانه روز زیاد نیست. هر چقدر هم که شیر بدهد برای کرّه‌اش است. اداره دامپزشکی در خانه‌ای اجاره‌ای در یکی از کوچه‌های خاکی وباریک زرقان بود. از حیاط که وارد راهرو می‌شدی در سمت راست اتاق کوچکی قرار داشت. در این اتاق یک میز و چند صندلی گذاشته بودند. روزهایی که به ماموریت نمی‌رفتم بیشتر وقتم را آنجا سپری می‌کردم. در سمت چپ راهرو دو اتاق تو در توی نسبتا بزرگی قرار داشت با چند صندلی و میز تحریر فلزی که متعلق به سایر همکارانم بود. در انتهای سالن بزرگ، یک آشپز خانه و کنار آن داروخانه قرار داشت. آخرین اتاق هم به سرایدار اداره تعلق داشت.

آن روز از شدت باران پاییزی در اتاق نشسته و به آسمان خیره شده بودم و از بوی باران لذت می‌بردم. نگاهم گاهی به در ورودی قفل می‌شد. هر کس با ورودش به اداره فاصله حیاط تا راهرو را سریعتر از معمول طی می‌کرد. تعداد مراجعه کنندگان به دلیل باران بسیار کم بود. از رفتن به ماموریت هم معذور بودم. روز به نیمه نزدیک می‌شد. هنوز شیر سفارشی را دریافت نکرده بودم. در میان افراد کمی که آن روز به اداره آمدند، مرد جوانَ لاغری وارد اتاق شد. رو به روی میز من ایستاد. صورتش از خیسی برق می‌زد. کاپشن کهنهٔ سبز رنگی به تن کرده بود. با صدای بلند و نگران و لهجه‌ای خاص خطاب به من گفت: «آقای دوتور (مقصود خانم دکتر بود) گوم (گاوم) مریضه. از او خواستم گاوش را از ماشین پیاده کند. به من زل زد. با قیافهٔ حق به جانب و لحنی طلبکارانه گفت: «توی ای بارون با راه دور، من چه جوری گو مریضمو بیارم پیش تو؟» هوش و حواسم تلنگری خورد. از روی صندلی بلند شدم. پرسیدم مشکل گاوت چیست؟ با عصبانیت دو دستش را بالا برد. با اعتراض فریاد کشید تو دوتوری (دکتری) مو بگوم چشه؟ نفس عمیقی کشیدم. سعی کردم صبور باشم. نمی‌خواستم همکارانم فکر کنند چون تازه کار هستم از عهدهٔ سر و کله زدن به یک دامدار محلی بر نمی‌آیم. با دست او را راهنمایی کردم تا روی صندلی کنار پنجره بنشیند. به پشت میزم برگشتم و خودم را روی صندلی نه چندان راحت رها نمودم. خودکارم را برداشتم و وانمود کردم قصد نوشتن دارم. سپس ادامه دادم: «آقای محترم وقتی بچه‌ات مریض می‌شود و او را به پیش دکتر می‌ببری، آیا از تو نمی‌پرسد بچه‌ات چه مشکلی دارد؟» سالها بعد که تجربه‌ام در حرفه دامپزشکی بیشتر شد متوجه شدم که گرفتن تاریخچه بیماری دام از دامدار روال مربوط به خودش را دارد. برای تشخیص بیماری من باید از صاحب دام علایم آن را جویا شوم. باید به جای کلمه نشخوار از واژهٔ خاشت استفاده کنم. دامدار فرهنگ لغت خاص خود را دارد. وقتی او می‌گوید حیوانم دل می‌زند یعنی تعداد حرکات تنفسی دامش زیاد است. نام بیماری ها مطابق با آنچه در کتاب خوانده‌ام نیست، بیماری تب برفکی در فرهنگ لغات او طبقه و ذات الریه کوفت نامگذاری شده است. برای درمان حیوان بی زبان باید زبان صاحبش را می‌آموختم . به سختی توانستم تاریخچه بیماری گاو مریض را بگیرم. گاو را نه دیده و نه معاینه کرده بودم. به تشخیص خودم از بیماری گاو تقریبا مطمئن بودم که او با صدای بلند علایم دیگری را بیان کرد که اعتماد به نفسم را زیر سوال بُرد. تنها فکرم این بود که برای هر علامتی از بیماری گاو دارویی تجویز کنم. نسخه را نوشتم و به دامدار دادم.

دنباله مطلب در صفحه ۴۹

روز جهانی زبان مادری

زبان مادری همان زبان شیرین و صمیمی که هر کودکی به دور از هر آئین و دستوری با آن لب به سخن می گشاید. این وظیفه ما است که بنا بر جو روزگارمان در هر گوشه از جهان که قرار گرفته ایم فرزندانمان را با زبان مادری شان عجین کنیم و با آشنایی زبان مادری به آنان بیاموزیم که یاد گرفتن این زبان بخشی از هویت همیشگی او خواهد بود. زبان مادری پلی است میان فرهنگ و تعلقات سرزمین اجدادی که شاید از او دور باشیم اما به نوعی با آن یکی هستیم.

به مناسبت روز جهانی زبان مادری که مصادف با ۲۱ فوریه می باشد یک مسابقه نقاشی بین بچه های ٤ تا ۱۸ سال با همکاری مدرسه فارسی البرز، استودیوی نقاشی بهناز، سازمان ISF و Children's Discoverty Museum of San Jose برگزار شد. موزه میزبان شرکت کنندگان در روز دهم فوریه بود که طی مراسمی ویژه به تمام شرکت کنندگان مدال و تقدیرنامه اهدا شد. به نفرات اول و دوم و سوم در چهار گروه سنی مختلف علاوه بر مدال و تقدیرنامه جایزه ای هم داده شد. تصمیم برقراری این نمایشگاه در سال های بعد هم کودکان را تشویق می کند که به ریشه و فرهنگ اصیل خود بیندیشند. مهتاب مدرس

اجاره–فروش و یا مبادله در ایران

آپارتمان یک اتاق خوابه، هم کف، مبله، ایده آل، با حمام و خدمات لازم و شرایط بسیار مطلوب، در مجاورت *Roseville Mall* آماده واگذاری

برای کسب اطلاعات بیشتر لطفا با دکتر امیرحسین انصاری تماس حاصل فرمایید.

(۹۱۶) ۴۷۲–۶۱۱۳

روز جهانی زبان مادری

کاوه معین فر

۲۱ فوریه (دوم اسفند) روز جهانی زبان مادری بود. این نام‌گذاری در سال ۱۹۹۹ از سوی یونسکو و با هدف کمک به حفظ تنوع زبانی و فرهنگی جهان اعلام شد. زبان مادری مانند رنگ چشم، شکل بینی، حالت ابرو و ... است، یعنی قبل از اینکه بخواهیم نقشی در انتخابش داشته باشیم آن را داریم، بنابراین بخشی از هویت هر شخص است. زبان مادری به گونه‌ای است که در تنهاترین و حساس‌ترین لحظات زندگی هر شخص ناخودآگاه افکار و دغدغه‌های شخصیش به آن زبان شکل می‌گیرد. تجربه شخصی خود بنده این است که هر گاه در مغازه‌ای یا در خیابانی یک شخصی را می‌بینم که به زبان مادریم حرف می‌زند ناخودآگاه یک احساس خوشایند بهم دست می‌دهد، انگار شخصی را پیدا کرده‌ام که او با من یک بخش مشترک دارد، یک تنهایی مشترک داریم، انگار در شهری غریبه دوستی قدیمی را دوباره پیدا کرده‌ام.

این احساس هیچ ربطی به طرف مقابلت ندارد اینکه او چگونه آدمی است یا از چه پایگاه اجتماعی آمده است در ابتدای این احساس هیچ نقشی ندارد. در طی سال ها بارها با پدیده‌ای مواجهه شده‌ام که کسانی که در تهران زندگی می‌کنند و از یک منطقه‌ای از ایران آمده‌اند که زبان مادری آنها غیر از فارسی است، با معضلی بزرگ در برخورد با فرزندهایشان مواجه بوده‌اند. دو گروه اصلی وجود دارد. گروه اول از همان پیدایش فرزند به زبان فارسی با او حرف می‌زنند و استدلال شان این است که به دلیل اینکه در تهران زندگی می‌کنیم بهتر است که بچه فقط یک زبان یاد بگیرد و به همان زبان خوب حرف بزند تا بعدا که به مدرسه رفت و در مواجه با بچه‌های دیگر به دلیل لهجه یا بد ادا کردن بعضی کلمات مورد تمسخر قرار نگیرد.

گروه دوم اما کسانی هستند که با فرزندشان به همان زبان مادری حرف می‌زنند و می‌گویند که بهر حال به دلیل مدرسه، شرایط جامعه و ... عاقبت بچه زبان فارسی را یاد می‌گیرد ولی امکان یادگیری زبان مادری را ندارد، پس بهتر است که ما در خانه با او به این زبان حرف بزنیم. هر دو گروه به گونه‌ای درست می‌گویند ولی تجربه نشان داده است که معمولا کسانی که از بچگی به زبان مادریشان حرف نزده‌اند، بعدتر بسیار کم اتفاق می‌افتد که به دلیل خواست و علاقه خود آن زبان را یاد بگیرد.

یکی از دوستانم که به کانادا مهاجرت کرده است می‌گفت که ما وقتی به کانادا رفتیم، یکی از بچه هایم ۷ ساله بود و دیگری ٤ ساله. حال که هر دو بزرگ شده و از دانشگاه فارغ التحصیل شده‌اند، هر دو بچه‌ام من و همسرم را مورد شماتت قرار می‌دهند که چرا شما با ما در خانه به زبان مادری حرف زدن ادامه ندادید؟ ما الان اعتماد بنفس لازم برای حرف زدن به زبان خود را نداریم. چه خوب بود که ما هم مثل دوستان چینی و مکزیکی که داریم می‌تونستیم به زبانی که خودمان را متعلق به آن می‌دانیم حرف می‌زدیم.

بالشخصه خودم اعتقاد دارم زبان مادری حداقل امکانی است که می‌توان به بچه‌ام یاد بدهم حال اگر خودش دوست نداشت هیچ وقت از آن زبان استفاده نکند، بحث دیگری است و به او مربوط است.

دنباله مطلب در صفحه ٤٨

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	م	و	ه	ی	ت	و	■	ت	ی	م	و	ر	د	ر	ه
۲	د	ا	د	ه	■	ل	ا	ل	ا	■	م	ا	ل	و	ف
۳	ر	ن	ی	و	م	■	م	ف	ر	د	■	ش	ر	ک	ت
۴	س	ی	ه	■	ت	ک	ی	■	و	ل	ت	■	ی	ش	ت
۵	ه	ل	■	ا	و	ا	ن	س	■	ی	و	ا	ش	■	ی
۶	خ	■	ت	ر	ن	م	■	ر	ک	ل	ا	م	■	ق	ر
۷	ا	ش	ع	ه	■	و	ا	د	ی	■	ز	ی	ا	د	■
۸	ن	و	ه	■	ب	ا	د	م	ج	ا	ن	■	و	ق	ف
۹	■	م	د	ر	ن	■	ا	د	ا	ت	■	ل	ی	د	ر
۱۰	ت	ن	■	س	ا	م	ب	ا	■	ا	ژ	ا	ن	■	و
۱۱	ل	■	گ	ا	ر	ی	■	ر	ه	و	ا	ر	■	د	ز
۱۲	س	د	ر	■	س	و	م	■	س	ا	ک	■	س	ی	ا
۱۳	ک	ا	د	و	■	پ	ا	ر	ت	■	ت	و	ر	ا	ن
۱۴	و	ک	ا	ل	ت	■	م	ی	ه	ن	■	ه	م	ک	ف
۱۵	پ	ا	ب	ه	ر	ک	ا	ب	■	ش	ر	م	ا	و	ر

قوانین مربوط به ارسال پول از ایران به آمریکا

داریوش گیلانی

دراین روزها ایرانیان ساکن آمریکا سوالات متعددی در رابطه به آوردن پول از ایران به اینجا دارند که جواب درستی از منابع مربوطه نگرفته و کماکان سردرگم شنیدن شایعات گوناگون میباشند. دراین بخش ماهنامه ما سعی خواهیم کرد به کلیه سوال های شما در رابطه با آوردن پول جواب بدهیم.

گرفتن مجوز جهت انتقال پول: تا سال ۲۰۱۲ ایرانیان مقیم آمریکا میبایستی یک مجوز قانونی جهت ارسال پولشان از ایران به آمریکا می گرفتند، ولی وزارت خزانه داری آمریکا اعلان کرد که تا زمانی که این انتقال از طریق یک بانک خارج از ایران انجام بگیرد قانونی بوده و نیازی به گرفتن یک گواهینامه از اداره اوفک نمی باشد. یعنی تنها جوری که شما می توانید قانونی پول خودتان را به آمریکا بیاورید این است که پول خود را به یک صراف در ایران بدهید که از طریق حساب بانکی آن صراف در یک کشور سوم، مثلا دوبی، مستقیما به حساب شما در آمریکا واریز گردد. در این صورت انتقال پول قانونی است و بانک شما در این کشور حق فریز کردن حساب شما را ندارد. ولی اگر پول ارسالی شما مستقیما به هر طریقی، از داخل آمریکا، به حساب شما ریخته شود، بانک میتواند پول شما را توقیف کند و پس گرفتن این پول بسیار مشکل می باشد.

پرداخت مالیات: سوال بعدی که هنوز ایرانیان عزیز جواب درستی درآن رابطه دریافت نکرده اند موضوع پرداخت مالیات به دولت آمریکا بخاطر ارسال پول می باشد. صریحا می توانیم بگوییم که ارسال پول از ایران به آمریکا، چه یکبار و چه چند بار، شامل پرداخت هیچ نوع مالیات نمی شود.

با اینکه بارها گفته ایم که نباید جهت انتقال پول به آمریکا مالیاتی بپردازید هنوز که هنوز است ایرانیان ساکن آمریکا در این رابطه دچار شک هستند. برای اینکه شما کاملا متوجه بشوید که

چرا نباید مالیاتی بپردازید لازمست که نکته ای را برای شما توضیح بدهیم.

پول شویی غیرقانونی: بعضی از افرادی که در آمریکا، از طریق قانونی و یا نامشروع، پول نقد زیادی به دست میاورند جهت فرار از پرداخت مالیات بردرآمد سرمایه نقدی خود را همراه مسافران به خارج از کشور منتقل می کنند و همان مقادیر را به صورت حواله بانکی به حساب خود در آمریکا واریز کرده و خود را از پرداخت مالیات بر درآمد معاف می کنند چون پولی که از خارج به داخل آمریکا فرستاده می شود شامل مالیات نمی شود. به این روش انتقال سرمایه "پول شویی" می گویند.

چنانچه جهت ارسال پول اعتمادی به استخدام یک صراف در ایران ندارید می توانید پول خود را همراه خودتان به آمریکا بیاورید. فقط بخاطر داشته باشید که اگر مقدار پول نقدی که همراه خود حمل می کنید بیشتر از ده هزار دلار باشد مراتب را به مامور مربوطه در گمرک آمریکا اطلاع بدهید. قبل از ورود به آمریکا، هنگامی که هنوز سوار هواپیما هستید، مهمانداران فرم هایی به شما میدهند که اجناس قیمتی همراهتان را اعلان کنید. در این فرم چنانچه بیشتر از ده هزاردلار پول نقد با خود آورده باشید باید مقدار پولی را که با خودتان آورده اید اعلان کنید.

اگر قوانین ذکر شده را رعایت کنید هیچ گونه نگرانی نخواهید داشت. تکرار میکنیم که دولت آمریکا بسیار مشتاق است که شما هرچقدر پول دارید به آمریکا منتقل کنید، تنها موضوعی که دولت آمریکا میخواهد مطمئن باشد این است که این پول های انتقالی به اصطلاح "تمیز" باشند.

به خاطر داشته باش گاه سکوت بهترین پاسخ است. دالایی لاما

تا نظر شما چه باشد!

نامه ها و شعرهای رسیده به دفتر ماهنامه پژواک

خانه تکانی

خانه جان را ببین خانه تکانی شده
شیشه دل را نگر پرتو فشانی شده
کاسه چشمم ز اشک جام صُراحی ببین
قطره اشکی ز نور دُرّ گرانی شده
باده ز دستم بگیر کهنه شرابش بنوش
باده چشمم همه درُد گرانی شده
دانه مِهرم بکار، باغ عدن می شود
هاله نوری ز شمس ابرو کمانی شده
شاعر شعر و غزل ساز دلم را زده
طاق دو ابروی رو سوز نهانی شده
طاق دلم باز شد طائر دل شاد شد
جوجه عشق پر زد دو مرغ جوانی شده
هما مناسبیان

پند دادن بهلول به هارون عباسی

روزی بهلول بر هارون وارد شد. هارون گفت: «ای بهلول مرا پندی ده.» بهلول گفت: «ای هارون اگر در بیابانی که هیچ آبی در آن نیست و تشنگی بر تو غلبه نماید و قریب به موت شوی، چه می‌دهی که تو را جرعه‌ای آب دهند که عطش خود را فرو نشانی؟» گفت: «صد دینار طلا.» بهلول گفت: «اگر صاحب آن به پول رضایت ندهد چه می‌دهی؟» گفت: «نصف پادشاهی خود را می‌دهم.» بهلول گفت: «پس از آنکه آب را آشامیدی، اگر به مرض حبس البول مبتلا گردی و رفع آن نتوانی باز چه می‌دهی که کسی علاج آن درد را بنماید؟» هارون گفت: «نصف دیگر پادشاهی خود را.» بهلول جواب داد: «پس مغرور به این پادشاهی مباش که قیمت آن یک جرعه آب بیش نیست. آیا سزاوار نیست که با خلق خدای عزوجل نیکویی کنی؟!»

(408) 909-9060

By Appointment Only

ماهنامه پژواک

با درج آگهی در نشریه پژواک، کسب و خدمات خود را به ایرانیان شمال کالیفرنیا معرفی نمایید!

(۴۰۸)۲۲۱-۸۶۲۴

نگرشی ساده بر خصایص انسانی

افلیا پرویزاد

لذت: وحشی و شیرین است. از گل های بنفشه خوشش میاد. عاشق خورشید، باد و شب های تاریکه. هر جا میره با خودش یک کاسه پر از آب مهتابی به همراه می بره. یک گربه داره به نام نیمه شب که بر روی پنجه هایش ستاره ها می درخشند. بسیاری از مردم به **لذت** بد گمانند و او را درک نمی کنند. برای مدت زمانی اصلا تحمل اینکه در یک اتاق با او باشم را نداشم. فکر می کردم که کارش فقط شایعه پراکنی و لاس زدن است. در مدرسه بهمون یاد داده بودند که **لذت** میتونه بسیار خطرناک باشه و به راحتی فکرمان را از کار و زندگی منحرف کنه. در آن زمان متوجه نبودم که **لذت** در واقع روح انسان را تغذیه و پرورش میده. همانطور که من عوض شدم، **لذت** هم تغییر کرد. یاد گرفتم تا برای دوستیش ارزش قائل شوم.

نگرانی: در مورد عادت های عصبی کتاب های بسیاری‌نوشته. زمانی که از مردم بی توجهی ببینه خط سیاهی بر روی پیشانیشون می کشه. لیستی تهیه کرده که تمام راه هایی را که به بن بست می خوره در آن نوشته. همیشه به مسائل با دید منفی نگاه می کنه. هر وقت از منزل میاد بیرون، مدام به این فکر است که اجاق را روشن گذاشته و ممکنه هر لحظه خونه منفجر بشه. برای ناراحتیش دواهای مختلفی استفاده میکنه، اما تا بحال نتیجه مثبتی از هیچکدام نگرفته و دردهایش بهتر نشده اند. از نامعلومی وحشت بسیار داره.

ترس: سایه ترس خیلی بزرگه، اما در حقیقت خودش خیلی‌کوچولوست. آهنگ های ترسناکی در نیمه شب می سازه. زیاد هم اجتماعی نیست و در جلسات سیاسی بیشتر تو خودشه.گذشته اش بسیار مرموزه. چند بار هم بهمون هشدار داد که در موردش با همدیگه حرف نزنیم. می گفت هر جا که باشیم می تونه براحتی صداهامونو بشنوه. ما هم سعی کردیم تا ساکت بمونیم. وقتی که خانه اش را از دور نگاه می کنی متوجه میشی که دو تا اژدها از منزل بزرگ و مجللش نگهبانی می کنند. یکیشون از سرامیک درست شده، اما دیگری واقعیه. اگر بتونی از آنها بگذری و از نزدیک با ترس حرف بزنی، متوجه میشی که ترس در واقع بسیارلطیف و شکننده است. داستانسرای خوبیه. اما هوشیارباش، چرا که او با ظاهری فریبنده استاد در اغفال کردنه. تا حدی تونسته بود تا من را نیز گول بزنه. برای مدتی فکرمی کردم که او عروسک سازه و من عروسک خیمه شب بازی. اگر مستقیما به چشمانش خیره شوی، با او بی باکانه و جسورانه حرف بزنی، تسلیم و مایوس نشوی و احترام او را نسبت به خودت بدست بیاری، او هیچوقت در مورد مسائل بی ارزش اذیتت نخواهد کرد.

صبر: دست های زیبایی داره و لباس زیبای ملیله دوزی مادر بزرگم را به تن میکنه. نان سیاه خوشمزه ای می پزه و با خودش همیشه کیسه های پر از صلح و صفا به همراه داره. وقتی که به یک محل شلوغ بری و صبر هم آنجا باشه، اول متوجهش نخواهی شد، اما یکدفعه و بطور ناگهانی حضورش را حس میکنی و آن موقع است که زیبائیش را می بینی و تعجب میکنی که چرا او را قبلا ندیده بودی.

سردرگمی: وقتی مادر و پدر سردرگمی از همدیگر جدا شدند هیچکدامشون او را نمی خواستند. هر کدام می گفت که او شبیه دیگری است. همیشه با کارهایش سعی میکنه تا مردم دوستش بدارند. اما معمولا این کارش بر علیه خودش تمام میشه. زندگیش مملو از سانحه و تصادفه. از یک بحران قدم به بحرانی دیگه ای میذاره. حتی براش مشکله تا بتونه مسیر مستقیمی را دنبال کنه. تن مردم به لرزه می افته زمانی که می فهمند سردرگمی برای دیدنشون رهسپارخانه هایشون است. البته نیت بدی نداره، اما آنطوری نیزکه بنظر میرسه بیگناه نیست. سردرگمی برادر زاده صبره و صبرتنها کسی است که سردرگمی میذاره تا برای او آواز بخونه.

تنهایی: تنهایی عاشق دویدنه، اما از شنا کردن میترسه. انزوا را مانند یک شال خاکستری میندازه روی دوش هایش. اینکار از زمانی آغاز شد که کودکی بیش نبود. زیر تختش قایم می شد و به داد و فریادهای پدر و مادرش گوش می داد. در سن هفت سالگی قسم خورد که تا آخر عمرش به هیچکس احتیاجی پیدا نخواهد کرد. اما چندی پیش تقریبا فکرش را عوض کرد. با زنی آشنا شد که او را می پرستید. خوشحال بود، چرا که فکر می کرد دیگر هیچوقت به حال گذشته برنخواهد گشت. با این حال ته قلبش احساس می کرد که این رابطه همیشگی نخواهد بود. همینطور هم شد و حالا بیشتر از گذشته معتقده که دوستی ها و رابطه ها فقط براساس دروغ و کلک ریشه می گیرند. با حالت اهانت آمیزی به خوشحالی دیگران نگاه می کنه.

ناامیدی: ناامیدی همه دیوارهای خانه اش را با نوشته های روزنامه پوشانده. سالیان سال با بچه هایی وقت گذروند که باهاشون بد رفتاری شده بود. با جمع آوری سند ادعا میکنه که ما از کمبود عشق و محبت رنج می بریم. میگه با تحقیقاتی که انجام داده به این نتیجه رسیده که درد و زجری که در بازماندگان جنگ های اول و دوم بوجود آمده، نسل به نسل چرخیده و هنوز اثراتش کاملا دیده میشه.کار ناامیدی بسیار خسته کننده و بنظر تمام نشدنی میاد. ناراحتی قلبی هم داره. مدام در خواب کابوس می بینه که همه جای دنیا جنگ شده. با اینکه دروغگو نیست و مبالغه نمی کنه اما با او وقت گذراندن بسیار مشکله. بیانش بسیار فصیح است و میتونه به راحتی در مورد همه مسائل تو را متقاعد کنه. اگر با او مخالفتی داشته باشی و سعی کنی تا افکارش را عوض کنی، در نهایت متوجه میشی این تو هستی که با او به موافقت رسیدی. ناامیدی مدتهاست که به آهنگی گوش نداده.

داوری: داوری زیاد مردم دوست نیست. البته چند نفری هستندکه بهشون بسیار علاقه منده. با اینکه خیلی متکبّر و خودبین بنظر میرسه، اما در حقیقت زیاد به خودش مطمئن نیست. هنوز کاملا یاد نگرفته که از قدرتش استفاده کنه و بخاطر همین مردم در موردش اشتباه فکر می کنند. بی رحم نیست، اما استواره. و در جستجوی حقیقت.

انظباط: انضباط سعی میکنه تا همیشه حضور داشته باشه، اما هر چند وقت یکبار میره مسافرت. بسیار ملاحظه کاره، اما با این حال یک زندگی رادیکالی را برای خودش انتخاب کرده. به سختی خود را مشغول کارکرده و دوست داره در زندگیش به دنبال ریسک های مختلفی بره. در زندگی نظم و تربیت داره و برای همه چیز ارزش قائله. به این مسئله اعتقاد داره آن چیزهایی که ما را در مسیر زندگیمون حمایت میکنه، به راحتی میتونه جلوی پیشرفتمون را نیز بگیره.

جرات: **جرات** بسیار خاکیه. از خانواده اصیلی اومده. بهش یک پتو بده و حاضره که روی زمین سفت هم بخوابه. راحت و بدون واهمه به چشمات نگاه می کنه. آدم هایی که قدرت خودشون را می خوان نشون بدن، هیچ اثری روی جرات ندارند. از گریستن و از دعا کردن هیچ واهمه ای نداره. به من گفته بودن که جرات خیلی سخت گیر و عبوس است، اما اگر با او آشنایی کامل پیدا کنی، متوجه میشی که بسیار مهربونه.

اضطراب: اضطراب بسیار مرموز و تو داره. به هیچکس اعتماد نداره، حتی به نزدیکترین دوستاش. همیشه یک راهی پیدا میکنه تا مثل بوی دود به پوست بدنت بچسبه و آنوقت است که احساس کثیفی می کنی. هر موقع که خسته و تنها هستم به دیدنم میاد. البته هیچوقت بهش اجازه ندادم تا شبی را با من سپری کنه. اما یکبار پیشانیم را بوسید. تا مدتها سر درد داشتم. هر موقع که به دیدنت بیاد، اگر قوی نباشی، مشکل بتونی او را از خونه ات بیرون کنی و از دستش به راحتی خلاص شوی. هیچ احترامی برای قفل، پرده های کشیده و درهای بسته نداره. البته چون دوست نداره که خیس بشه، حمام گرفتن بهت کمک میکنه و اگر این کار برات میسر نیست، میتونی صورتت را با اشکهایت خیس کنی.

روشنی: هر وقت که به دیدن روشنی میرم، احساس بسیار لذت بخشی را در وجودم حس می کنم. هیچوقت در کارهایم دخالت نکرده. بهم نمیگه که چطور فکر و احساس کنم. فقط بهم یاد میده که چطوری مسیرم را برای نیازهایم پیدا کنم و انتخاب را به خودم می سپره. همیشه به این صورت نبود. قبلا فقط به دیدن کسانی می رفتم که آنها روشنی را می دیدند. تا اینکه بالاخره به خودم جرات این را دادم که بهش تلفن کنم. یادم میاد دفعه اولی که رفتم به دیدنش چقدر متعجب شده بودم. روی تپه، در یک خانه نقلی که اطرافش را گل های وحشی محمدی احاطه کرده بودند، زندگی میکنه. داخل اتاق نشیمن شدم و بر روی صندلی بسیار راحت در کنار شومینه نشستم. تمام دیوارهای اتاقش را با نقشه دنیا پوشانده بود. و همه جا پر از اسباب. از آلات موسیقی گرفته، تا تلسکوپ، کریستال، و... در گوشه اتاق دو تا بچه گربه نیز با هم دیگه مشغول بازی بودند. موقع خداحافظی بهم یک دفترچه نقاشی داد. ازم خواست که چیزی را که مورد علاقه ام هست انتخاب کنم و هر روز در این کتابچه شکلش را بکشم، تا موقعی که با من شروع به حرف زدن بکنه.

دنباله مطلب در صفحه ۵۰

دندان کشی در تهران قدیم

جعفر شهری

در دندان کشی باید دارای جرات و جسارت و قوت قلب کافی و مچ دست قوی بوده باشند تا بتوانند فریاد و فغان و بیتابی و رد و منع و حتی دشنام و ناسزای مریض را تحمل کرده، تا بیرون کشیدن دندان اعصاب خود از دست نگذارند و از همین جمله خصوصیات بود که استاد حاجی به شهرت رسیده اسم و آوازه کسب کرده بود و در این فن مهارتش تا به آنجا رسیده بود که دندان های لق و نیمه لق را فقط با دستمالی که با آن دندان را می گرفت و قوت انگشتان بیرون می کشید و تا چگونه دندانی باشد که برای آن کلبتین(۱) بکار ببرند.

اما با این همه گاهی دندانکشی خالی از خنده و تفریح نمی توانست باشد که لااقل یکی دو روز در میان وسیله سرگرمی اهل بازارچه را فراهم می آورد، به این ترتیب که چون در آن زمان داروی کرخ کننده و آمپول و تزریق بی حسی وجود نداشت درد دندان کشی را بیمار باید راسا تحمل نماید. در آن درد و عذاب که گوئی چشم یا جان او را بیرون می آورند، چنانچه شیخ اجل دادن جان را با آن به قیاس آورده است:

ندیده ای که چه سختی رسد بجان کسی
که از دهانش برون می کنند دندانی؟
قیاس کن که چه حالت بود در آن ساعت
که از وجود عزیزت بدر رود جانی

و این بود که برای دندان های سخت غیرعادی فک جوش مقدمات و تدابیری بکار برده می شد که از همین استاد حاجی شروع می کنم.

صندلی دندان کشیش که همان صندلی اصلاحش بود تسمه ای چرمی از دو طرف آویخته داشت که برای این چنین دندان ها آنها را از دو طرف بیمار رد کرده در طرف دیگرش به پایه صندلی محکم می نمود و دستهایش را نیز مهار کرده به این وسیله مانع حرکت و جنب و جوش و فضولیش می گردید و بعد از آن سرش را که همراه لنگی آن را به زیر سری ثابت می نمود، اما کمتر کسی بود که جرات کرده خود را با این مهارها در اختیار او بگذارد و غالبا ترجیح می دادند که آزادشان بگذارد اگرچه مرارت زیادتر تحمل بکنند، مگر بیماری که اطلاع نداشته آن را از شرایط کار بداند.

دیگر نیمکت کنار دکانش بود که صاحب دندان را بروی آن خوابانیده دست و پاهایش را به پایه های آن محکم می نمود و دو نفر از اهل بازارچه را خبر کرده یکی را روی سینه و یکی را بروی پاهایش می نشانید و سرش را خود در میان دو پا می گرفت؛ و این برای دندان هایی بود که می خواست از پائین درآورد، و اسباب دیگرش چارپایه ای بلند که خاصیت آن را بعدا در دندان کشی تعریف می کنم و وسیله دیگرش پشت بام بازار که بعضی دندان ها را در آنجا می کشید، البته استفاده از این اسباب در زمانی بود که مشتری کاملا رضایت داده، از دودلی و تردید بیرون آمده، درد امانش را بریده، مردن را بر آن ترجیح نهاده باشد، که دیگر (قاضی از پس اقرار انکار نمی شنید) و معطلش نکرده دست بکار می گردید.

اکنون کشیدن دندان شروع می شد که اگر لق بود و بعد از (پیله)(۲) بود و ورم و چرک و برآمدگی ای نداشت، چنانکه گفته شد آن را با پنبه یا دستمال گرفته بیرون می آورد، که زیادتر هم آن را به صورت معاینه که ملاحظه کند سفت یا شل یا قابل کندن نکندن می باشد، بیرون می کشید، به این کیفیت که تا آخ نگفته آن را درآورده کف دستش می گذاشت و یا کلبتین را که در مشت یا آستینش قایم کرده بود به کار می انداخت و در غیر این صورت ها بود که ابزارهای سابق الذکر بکار می آمدند!

در این وقت اگر دندان بالا باید کنده شود چهار پایه کوتاه و اگر دندان پائین، چهارپایه بلند وارد کارزار می گردید و باید خاطر نشان شود که غیر از شق اول که ساده به پایان می رسید در سایر شرایط همیشه باید دو سه تن بیکاره دستیاری داشته باشند و این هم چنین بود که چون مقدمات کار را فراهم می نمود به بهانه آب آوردن یا پنبه خریدن و مثل آن از دکان بیرون آمده آنها را خبر می نمود و ایشان هم که وقوف داشته پشت دکان مترصد بودند. همچه که استاد حاجی مشتری را روی چهار پایه می نشانید وارد دکان شده یکی شان بعنوان تماشا پشت چهارپایه می ایستاد و کار به این صورت انجام می گرفت که اگر دندان بالا کشیده می شد و با فشار اول بیرون آمده بود که فبها و اگر نیامده بود و درد مشتری را از جا کنده بود که ناچار حرکت هول زده مشتری بطرف بالا و کشش پرنیروی استاد حاجی بطرف پایین دندان را بیرون می آورد و اگر دندان پائین درد می کرد و چهار پایه بلندتر آمده بود و طبعا مشتری با فشار کلبتین بی طاقت شده جلو دست استاد حاجی را گرفته اعلام انصراف می نمود، که با صورت سازی که رضا به رضای او می باشد به او می گفت میل خودش می باشد نمی خواهد نمی کند و برایش دوا می گذارد و او را دو مرتبه به جای خود می نشانید و با همین نشانیدن او بود که مامور پشت چهارپایه، چهارپایه را از زیرش کشیده مشتری بطرف زمین سقوط می نمود و در این وقت بود که سنگینی وزن مشتری بطرف زمین و مچ محکم استاد حاجی که کلبتین را همچنان به دندان او محکم کرده بود دندان را بیرون کشیده مشتری لنگ از سرش بدر رفته وسط دکان در میغلطید و خنده تماشاچیان که دکان را پر کرده بود! این ابتکاراتی بود که تنها استاد حاجی بکار برده و کس دیگر را شهامت آن حاصل نگردیده بود. پس از چهارپایه ها نوبت صندلی و بست و بندهای آن می رسید، برای مواقعی که دندان کمرشکن شده یا پوسیدگی آن موجب شکستنش شده ریشه یا نصف آن در فک باقی مانده بود، که اول با دلداری اطرافیان مشتری بروی صندلی قرار گرفته، تسمه ها یکی پس از دیگری به کت و بالش محکم می گردید و زور و بازوی تمام عیار دستیاران که بر او چسبیده نگاهش می داشت و استاد حاجی که بر وی می آویخت، و دیدنی و خنده آور این عمل وقتی بود که با همه بست و بند و نگاهداشتن اندام مشتری باز او طاقت نیاورده، از جا کنده شده فرار می نمود و خود را با صندلی به پشت چسبیده بوسط بازار می رساند!

بعد از اینها نوبت به طاق بازار می رسید که مشتری را بدانجا کشیده مشغول عمل می گردید و باز یکی دیگر از امور خنده دار کار جفت و جور شدن استاد حاجی بود که با مشتری به طاق بازار می رفتند و این در مواردی بود که نه مشتری به بسته شدن خود به صندلی رضایت می داد و نه به اینکه دیگران نگاهش بدارند و این همان هنگام بود که استاد حاجی که کلبتینش به بُن دندان مشتری محکم شده بود و مشتری که سر کلبتین در دهانش بود و بیخ زبانی فحش می داد و کارشان از بام تا وسط بازار کشیده شده بود دیده می شدند که مشتری خود را از سمتی و استاد حاجی از سمتی می کشید و در این وقت بود که شلیک خنده و هو هو خلایق بازارچه را پر مینمود! که باز در اینجا یا به نحوی دندان بیرون آمده غائله خاتمه می پذیرفت و یا بصورتی شکسته یا کلبتین رها شده با بعضی مشتری ها کار به فحش زن و بچه و کتک کاری و میانجیگری مردم می رسید!

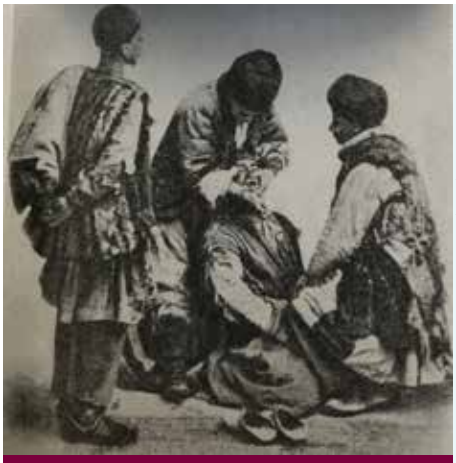
یکی از دندان کش های دوره گرد مشغول کشیدن دندان

لابد این سوال به ذهن می رسد که چرا در این صورت سلمانی مشتری را رها نمی نمود؟ و جوابش این که دندان نیمه کاره کشیده شده و دندانی که ریشه اش بیرون نیامده بود بیمار را بدتر از اول دچار درد و عذاب می نمود که دردسر و گرفتاریش گریبانگیر سلمانی شده موجب شکست کارش می گردید و این همان دندان ها هم بود که تا آخر عمر رفیق مزاحم صاحب دندان گردیده از آن فحش و ناسزائی که شب و روز نثار دندان بد بکش می گردید.

دندان سازهای خارجی یا خارج دیده

اواخر دندانسازی، ارمنی به اسم (استپانیان) با ابزار و اثاثیه نوظهور مثل صندلی بلند و کوتاه شو و چرخ سنباده و مانند آن پیدا شده و در خیابان چراغ برق محکمه ای دایر کرده بود که با صورت و قواعد بهتر عمل می نمود. از آن جمله کَرَخ کردن دندان کشیدنی با داروئی مالیدنی و بیرون آوردن ریشه توسط همان دارو که ریشه های چندین ساله را که روی آن را گوشت پوشانده بود وسیله همان شکافته بیرون می آورد و جلوگیری کردن از درد و بعد از کشیدن دندان با دادن قرص آسپیرین و بند آوردن خون آن با محلول پرمنگنات و آب نمک و دوائی باسم (کررزت) که عوام (کل رضا)یش می گفتند جهت ساکت کردن دندان های دردکن که مخصوصا این دارویش کمک به شهرت او می نمود، و بعد از او دندانسازی روسی که به صورت سیاح جهانگرد به تهران آمده بود و به طور سیار گرد کوچه و بازار طبابت می کرد، که پیله و چرک و زنگ زدگی و درد و مانند آن را نیز مداوا می نمود و غیر علاج های آن را می کشید بطوری که اصلا کلبتین بکار نمی برد و دردی نیز بروز نمی نمود. دنباله مطلب در صفحه ۵۷

نگاه رسمی حکومت به زن روی دیوارنگاره میدان ولی عصر

شیما شهرابی

صورت زن مشخص نیست، سرش پایین است و با یک دست بچه کوچکی را که رو به رویش نشسته، گرفته، بچه هم پشت به تصویر، چادر گلدار او را با دست گرفته، چادری که از روی شانه‌های زن برزمین افتاده وشکوفه داده ، یک دختر بچه دبستانی با کیف و کتاب و البته موهایی که با روسری پوشیده شده و یک پسر بچه کوچکتر با اسباب‌بازی‌هایش روی آن نشسته‌اند. این تصویر، تازه‌ترین دیوارنگاره میدان ولی‌عصر تهران است که با عنوان «بر دامان بهشت» از روز گذشته به نمایش درآمده است.

این دیوارنگاره به مناسبت نزدیک شدن به روز مادر و زن که در ایران همزمان با تولد فاطمه زهرا، برگزار می‌شود، نصب شده و تصویری از زن ارائه کرده که با نگاه رسمی جمهوری اسلامی کاملا منطبق است. اما با واکنش فعالان حقوق زنان و کاربران فضای مجازی رو به رو شده است. یک فعال حقوق زنان از تهران می‌گوید: «این دیوارنگاره کاملا همان نگاه توهین‌آمیز جمهوری اسلامی را به زنان دارد. نگاهی که زنان را به شکل کارخانه تولید بچه می‌بیند. وظیفه زن را فرزندآوری می‌داند. بهترین شغل را برای یک زن خانه داری و رسیدگی و تربیت کودکان در نظر می‌گیرد.» این انتقاد از سوی کاربران شبکه‌های اجتماعی هم مطرح شده است.

یکی از کاربران توئیتر نوشته: «اول که دیدم دلشکسته شدم، غمگین و ناامید، بعد اما خوب که در احوال خودم و تصویر دقت کردم دیدم که این دیوارنگاره چیزی رو تقبیح نکرده، رد نکرده، کوچک نشمرده، بلکه نادیده‌گرفته، و نادیده‌گرفته‌شدن از تحقیر و توهین بار روانی بیشتری داره.»

شهیندخت مولاوردی؛ معاون سابق رئیس جمهوری در امور زنان هم به این دیوارنگاره واکنش نشان داده. او در کانال تلگرامش نوشته: «دیوارنگاره میدان ولی‌عصر تهران که کاری است از گروه «اوج» و هربار به‌سبب کم‌توجهی به نقش اجتماعی زنان جنجال به‌پا می‌کند، این‌بار به زنان توجه کرده؛ البته در نقش خانگی و مادری.» اشاره مولاوردی به نادیده گرفتن زنان در دیوارنگاره‌ای بود که به مناسبت جام جهانی روسیه در میدان ولی‌عصر نصب شد. در این دیوارنگاره جمعی از مردان ایرانی با قومیت‌های مختلف کاپ قهرمانی جام جهانی را در دست گرفته بودند و در حال شادمانی بودند، هیچ زنی در میانشان دیده نمی‌شد. زیر تصویر شعار«باهم قهرمانیم، یک ملت، یک ضربان» نوشته شده بود. تصویر مردانه ارائه شده در کنار شعار نوشته شده، اعتراض بسیاری از فعالان اجتماعی و کاربران فضای مجازی را در پی داشت. آن‌ها می‌گفتند چطور می‌توانیم با هم قهرمان باشیم وقتی نیمی از جمعیت ایران را حذف کرده‌اید و هیچ زنی را در این تصویر نشان نداده‌اید.

دامنه انتقادات تا جایی پیش رفت که فاطمه ذوالقدر نماینده مجلس شورا و شهربانو امانی و زهرا بهرام نژاد از اعضای شورای شهر تهران خواستار برداشتن این دیوارنگاره شدند. فشارها و انتقادات جواب داد، پوستر دیگری روی بیلبورد بزرگ میدان ولی عصر نصب شد، پوستری که چند بازیکن فوتبال ایران را در حال خواندن سرود ملی و دست به سینه کنار زنان و مردان نشان می‌داد اما پوستر دوم هم جنجال دیگری آفرید. در حالی که تصویر اصلی این بیلبورد در صفحه اینستاگرام موسسه اوج با عکس مسعود شجاعی به اشتراک گذاشته شده بود در بیلبورد خیابان ولی عصر عکس شجاعی سانسور شده بود و عکس مهدی طارمی جایگزین. مرداد ماه ۱۳۹۶ مسعود شجاعی و احسان حاج صفی بازیکنان ملی پوش ایران که برای باشگاه پانیونیوس یونان بازی می‌کردند، در مسابقه مقدماتی لیگ اروپا مقابل تیم مکابی اسرائیل بازی کردند، حضور آنها در مقابل یک تیم اسرائیلی با واکنش‌های تند طرفداران نظام رو به رو شد و آنها برای مدتی از حضور در تیم ملی محروم شدند اما در نهایت به ترکیب تیم ملی فوتبال بازگشتند. با این حال کاربران شبکه‌های اجتماعی حذف مسعود شجاعی از دیوارنگاره میدان ولی‌عصر را بی ارتباط با این موضوع نمی‌دانستند.

دی ماه ۱۳۹۷ هم دیوارنگاره میدان ولی‌عصر به خاطر عدم حضور زنان، مورد اعتراض قرار گرفت. در آن دیوارنگاره که با عنوان «نسل روشن» منتشر شده بود جمعی از مردان ایرانی در لباس نظامی یا روپوش سفید پزشکی و یا در کسوت یک مدیر روی صندلی به تصویر کشیده شده بودند، از زنان در جمع دانشمندان و مدیران خبری نبود تنها دو زن پشت به تصویر گوشه تابلو دیده می‌شدند. این بار موضوع دیواره نگاره زن است، سوژه اصلی زن است، زنی که وظیفه اصلی‌اش مادری است و قرار است حجابش را کامل رعایت کند و کودکانش را تربیت کند.

این بار هم دیوارنگاره کار خانه طراحان انقلاب اسلامی است. خانه طراحان انقلاب از زیر مجموعه‌های سازمان هنری رسانه‌ای اوج است. نام سازمان هنری اوج در ابتدا هم با نصب بیلبورد در سطح شهر تهران سر زبان‌ها افتاد. بیلبوردهای «صداقت آمریکایی» که در بحبوحه مذاکرات برجام شبانه سر از خیابان‌های تهران درآوردند.

دنباله مطلب در صفحه ۴۸

گروه همایش دوستان

هموطنان عزیز، گروهی از همراهان شما به نام «گروه همایش دوستان» چهارشنبه هر هفته از ساعت ۷ الی ۹ عصر در محل Scientology Building در شهر مانتین ویو گرد هم می آیند. «همایش دوستان» کانونی است برای ایجاد دوستی و همیاری بین هموطنان ایرانی مقیم شمال کالیفرنیا.

این کانون غیر انتفاعی کاملا «غیر سیاسی» و «غیر مذهبی» می باشد و به هیچ گروهی وابستگی ندارد.

برای گرفتن اطلاعات بیشتر لطفا با شماره تلفن ۲۶۲۷-۸۵۷ (۴۰۸) تماس حاصل فرمایید.

1080 Linda Vista Ave., Mountain View, CA

نوشتن بر سنگ قبر به فارسی و انگلیسی

با خط نستعلیق

بدون هزینه

(۴۰۸)۲۲۱-۸۶۲۴

جغرافیای جشن نوروز

نوروز از دیرباز در جغرافیای ایران زمین به عنوان جشن رسمی برگزار می‌شده‌است. امروزه نوروز را در بیشتر کشورهای خاورمیانه، آسیای میانه، قفقاز، شبه قاره هند و بالکان جشن می‌گیرند؛ و به تدریج دامنه جغرافیایی حوزه نوروز بیشتر می‌شود. جغرافیای پهناور نوروز و همزمانی آن با بهار طبیعت در نیمکره شمالی و پیشینه باستانی آن و تأکید این جشن بر نوع‌دوستی و مهرورزی در میان جهانیان، باعث توجه سازمان ملل متحد و دیگر کشورها به نوروز شد. در ۱۰ مه سال ۲۰۱۰ میلادی، مجمع عمومی سازمان ملل با گذراندن قطع‌نامه‌ای نوروز را به خاطر بزرگداشت آن توسط بیش از ۳۰۰ میلیون تن در بیش از ۱۱ کشور جهان به رسمیت شناخت. همچنین همایشی با نام جشن جهانی نوروز پدید آمده‌است که در آن سران کشورهایی که نوروز را جشن می‌گیرند گردهم می‌آیند و این بهار طبیعت را گرامی می‌دارند. در برخی جاها نیز با وجود رسمی نبودن هر ساله شمار زیادی از مردم مراسم نوروز را برگزار می‌کنند. همانند سوریه که جشن نوروز نزد کردهای ساکن سوریه از اعتبار و احترام ویژه‌ای برخوردار است. این جشن امروزه یکی از جشن‌های بنیادین آسیا شناخته می‌شود. نوروز در ۹ کشور ایران، افغانستان، تاجیکستان، جمهوری آذربایجان، ازبکستان، ترکمنستان، قزاقستان، قرقیزستان، و آلبانی با همین نام تعطیل رسمی است.

جمهوری آذربایجان: بزرگترین و باشکوه‌ترین جشن مردم جمهوری آذربایجان نوروز است. در این کشور جشن‌های نوروز از یک ماه مانده به نوروز آغاز می‌شود چهار چهارشنبه آخر ماه اسفند به تر تیب سو چرشنبه سی (چهارشنبه آب)، اد چرشنبه سی (چهارشنبه آتش)، توپراق چرشنبه سی (چهارشنبه خاک) و آخیر چرشنبه یا یل چرشنبه سی (چهارشنبه آخر یا چهارشنبه باد) نامیده می‌شود. البته جشن های این روزها در شب سه شنبه صورت می‌گیرد. در چهارشنبه آخر سال جشن هایی از قبیل پریدن از روی آتش، فال گوش ایستادن و... انجام می‌گیرد. در سنت فال گوش ایستادن دختران نو رسیده در ته دل فالی گرفته و در شب چهارشنبه سوری به صورت مخفیانه پشت درنیمه باز به انتظار ایستاده و اگر در این هنگام حرف خوب و موافقی بشنوند آرزویشان برآورده شده و اگر حرف نامناسبی می‌شنیدند نیتشان عملی نمی‌گشته است؛ بنابراین برمبنای آیین عید مردم از بد گویی و سخنان نامناسب دوری می‌جویند. در میان عادات نوروزی مراسمی همچون ارسال خوان سمنو از سوی داماد به خانه نامزدش، انداختن کلاه پوستین به درها، آویزان کردن کیسه و توبره از سوراخ بام یا پنجره در شب عید و درخواست تحفه عید در این سرزمین موسوم است. در جمهوری آذربایجان رسم بر این است که پیش از رسیدن نوروز پوشاک نو خریده به خانه و حیاط سر و سامان داده فرش و پلاس نو بافته و به استقبال نوروز می‌روند. مردم جمهوری آذربایجان به واسطه اعتقاد به آیین و مراسم نوروز برای با شکوه تر انجام شدن جشن نوروز برای این مراسم تدارک ویژه‌ای می‌بینند. از قبیل: سرودن ترانه‌ها پیش از نوروز، تدارک بساط شادی ایام نوروز، تهیه لوازم و مواد مورد نیاز سفره هفت سین، تهیه چیستان‌های نوروزی، ستایش و نفرین‌های نوروزی، پند و امثال نوروزی، اعتقادات نوروزی، عادات نوروزی، تماشای نوروزی، آزردنی‌های نوروزی و انجام آیین و مراسم نوروزی.

نوروز در ازبکستان: اگرچه به دلیل مبارزه حکومت کمونیستی ازبکستان در دهه‌های گذشته با آیین نوروزی بعضی از آیین‌های آن به فراموشی رفته‌اند، سبزه و سمنو درست کردن و هدیه دادن آن به دیگران از جمله کارهایی است که مردم ازبکستان در هنگام نوروز انجام می‌دهند. چهارشنبه سوری و سیزده به در در این کشور دیگر انجام نمی‌شود، ولی از روی آتش پریدن هنوز در برخی روستاها رایج است.

نوروز در افغانستان: از آیین و رسم نوروزی در سرزمین بلخ می‌توان به شستشوی فرش‌های خانه و زدودن گرد و غبار پیش از آمدن نوروز و انجام مسابقات مختلف از قبیل بزکشی، شتر جنگی، شتر سواری، قوچ جنگی و کشتی خاص این منطقه اشاره نمود.

نوروز در پاکستان: در میان مردم این سرزمین تقویم و روز شمار یا سالنمای نوروز از اهمیت خاصی برخوردار است. از آداب و رسوم عید نوروز در میان مردم پاکستان می‌توان به خانه تکانی یا به عبارتی پاکیزه کردن خانه و کاشانه و پوشیدن لباس و تهیه نمودن انواع شیرینی مثل (لدو) گلاب حامن، رس ملائی، کیک، برفی، شکرپاره، کریم رول، سوهن حلوا، و همچنین پختن غذاهای معروف این ایام و عیدی دادن و گرفتن و دید و بازدید اقوام اشاره نمود. در ایام نوروز مردم پاکستان از گفتار نامناسب پرهیز نموده و با نواختن و نوازش یکدیگر با احترام و اخلاص یکدیگر را نام می‌برند. همچنین سرودن اشعار نوروزی به زبان‌های اردو، دری و عربی در این ایام مرسوم است که بیشتر در قالب قصیده و غزل بیان می‌شود.

نوروز در هندوستان: در سراسر هند یک جشن ملی بسیار مهم برگزار می‌شود که به آن هولی می‌گویند این جشن بسیار شباهت به نوروز دارد فلسفه این جشن تازه شدن فصل است و زمان آن اولین کامل شدن قرص ماه در پایان فصل سرما است معمولا این روز بین ۲۵ اسفند تا ۵ فروردین برگزار می‌شود. .در این کشور آیین نوروز با مذاهب مختلف این کشور نیز گره خورده‌است. جشن هولی همان جشن نوروز در میان مردم هندوستان است. این جشن به مدت پنجاه روز در فصل بهار برگزار می‌شود. در حال حاضر هزاران ایرانی که از گذشته‌های دور به هندوستان مهاجرت کرده‌اند در این کشور زندگی و آیین‌های نوروز را برگزار می‌کنند.

نوروز در تاجیکستان: جشن نوروز برای مردم تاجیکستان به ویژه بدخشانیان تاجیکستان جشن ملی نیاکان است و از آن به عنوان رمز دوستی و زنده شدن کل موجودات یاد می‌کنند و به نام خیدیر ایام یعنی جشن بزرگ معروف است. مردم تاجیکستان به ویژه بدخشانیان تاجیک در ایام عید نوروز خانه را پاک کرده و به اصطلاح خانه تکانی می‌کنند، همچنین ظروف خانه را کاملا» شسته و تمیز می‌کنند تا گردی از سال کهنه باقی نماند و برابر رسم دیرینه نوروز قبل از شروع عید نوروز بانوی خانه وقتی که خورشید به اندازه یک سر نیزه بالا آمد دو جارو را که سرخ رنگ است و در فصل پاییز از کوه جمع‌آوری کرده‌اند و تا جشن نوروز نگاه داشته‌اند در جلوی خانه راست می‌گذارند. سپس وسایل در داخل خانه مرتب چیده و با باز کردن در و پنجره هوای نوروزی و بهاری را که معتقدند حامل برکت و شادی است وارد خانه می‌کنند.

نوروز در ترکمنستان: در کشور ترکمنستان طبق رسم قدیم و جدید دو بار در سال جشن نو گرفته می‌شود. یکی از این جشن‌ها با استناد به تقویم میلادی که به تأیید سازمان ملل رسیده به عنوان جشن بین‌المللی (سال نو) شناخته می‌شود و دیگری برگزاری عید نوروز به نشانه احیای دوباره آداب و رسوم دیرینه مردم ترکمنستان است. مردم ترکمنستان در این ایام با پختن غذاهای معروف نوروزی مانند: نوروز کجه، نوروز بامه، سمنی (سمنو) و اجرای بازی‌های مختلف توسط جوانان ترکمن حال وهوای دیگری به این جشن و شادی می‌دهند.

نوروز در میان کردها: کردهای ترکیه سال‌ها برای به رسمیت شناخته شدن نوروز در این کشور تلاش کردند. نوروز در ترکیه خاص نواحی شرقی آن کشور است و از اعیاد ملی کردها محسوب می‌شود. در شهرهای جنوب شرقی ترکیه، مانند دیاربکر، اورفا، ماراش، و مرسین، نوروز مراسم باشکوهی دارد که بیشتر نماینده و منعکس‌کننده فولکلر مردم آن نواحی است. از ویژگی‌های آن یکی نواختن پر سر و صدای سورنا و دهل و دیگری ایراد سخنرانی‌های آتشین در کنار کپه‌های آتش است. این آئین‌ها در میدان‌های بزرگ و اصلی شهرها و روستاها برگزار می‌گردد و جمعیت انبوهی از زن و مرد، در حالی که دست هم را می‌گیرند، به دور کپه‌های آتش به رقص و پایکوبی می‌پردازند. در خانه‌ها پختن شیرینی‌های خانگی و غذاهای خاص نوروز از سنت‌های دیگر مراسم نوروزی است.

دنباله مطلب در صفحه ۴۸

ادامه مطلب روز جهانی...از صفحه ٤٢

برای کشور ایران با گنجینه‌ای از زبان‌ها و گویش‌ها، آموزش چند زبانه بهترین راه است. آموزش چند زبانه یعنی استفاده دست کم از سه زبان برای آموزش: زبان اول یا زبان مادری، زبان ملی یا زبان رسمی کشور و زبان بین المللی. آموزش زبان مادری کیفیت آموزش را ارتقا می‌بخشد چون توانایی یادگیری دیگر زبان ها را بالا می‌برد و فرآیند آموزش را تسهیل می کند. یک جمله بسیار معروفی از آلفونس دوده (نویسنده فرانسوی) وجود دارد که می‌گوید: هر ملتی که زبان مادری خود را فراموش کند، مانند فردی زندانی است که کلید زندانش گم شده باشد.

انتخاب روز زبان مادری: براساس متن منتشر شده در ویکی پدیا، دلیل نامگذاری روز جهانی زبان مادری از زمانی آغاز شد که در سال ۱۹۵۲ دانشجویان دانشگاه‌های مختلف شهر داکا پایتخت امروزی کشور بنگلادش که در آن زمان پاکستان شرقی نامیده می‌شد و هنوز مستقل نشده بود، از جمله دانشجویان دانشگاه داکا و دانشکده پزشکی، تلاش جهت ملی کردن زبان بنگالی به عنوان دومین زبان پاکستان (در کنار زبان اردو) تظاهرات مسالمت آمیزی در این شهر به راه انداختند. به دنبال این حرکت دانشجویان، پلیس به آنها تیراندازی کرده عده‌ای از آنها را کشت. بعد از استقلال بنگلادش از پاکستان و به درخواست این کشور، برای اولین بار سازمان یونسکو در ۱۷ نوامبر سال ۱۹۹۹ روز ۲۱ فوریه (برابر با دوم و گاهی سوم اسفند) را روز جهانی زبان مادری نامید و از سال ۲۰۰۰ این روز در بیشتر کشورها گرامی داشته می‌شود و برنامه‌هایی در ارتباط با این روز برگزار می‌گردد.

ادامه مطلب نگاه رسمی...از صفحه ۴۶

بیلبوردهایی با مجموعه تصاویری که نشان از بی‌اعتمادی به آمریکایی‌ها داشت. مثلا در تعدادی از این مجموعه تابلوها طرف ایرانی و آمریکایی مذاکره کننده در دو طرف میز مذاکره نشان داده شده بودند؛ با این تفاوت که طرف آمریکایی برخلاف ظاهر دیپلماتیک خود در روی میز، اسلحه ای به سمت طرف ایرانی نشانه رفته است. در برخی از این تابلوها نیز طرف آمریکایی مذاکره کننده همراه خود و در کنار میز، سگ وحشی و کیف تجهیزات نظامی در اختیار داشت.

این بیلبوردها با فشار افکار عمومی پس از چند روز از سطح شهر جمع آوری شد اما یکسال بعد بار دیگر بیلبوردهای موسسه اوج خبر ساز شد. این بیلبوردها که همزمان با تاسوعا و عاشورا با عنوان «شمر زمانه‌ات را بشناس» در سطح شهر تهران دیده شدند، المان‌های دولت امریکا را در کنار لشکر یزدیان قرار داده بود. مثلا نمای کاخ سفید وسط خیمه‌های عاشورایی دیده می‌شد یا در میان جنگجویان یزدی لباس یک سرباز آمریکایی به تصویر کشیده شده بود. موسسه اوج کلیپی هم با همین عنوان منتشر کرد.

سازمان هنری رسانه‌ای اوج پیشتر در وبسایت‌اش درباره فعالیت‌هایش توضیحاتی همراه با نمونه کارهایش ارائه کرده بود، توضیحاتی که با معروف شدن این سازمان و بیشتر شدن برنامه‌هایش دیگر در وب‌سایت یافت نمی‌شود. در قسمتی از این توضیحات عنوانی به نام «موج سازی تبلیغاتی» وجود داشت که این طور تعریف شده بود: «تولید محصولات گرافیکی برای فضاسازی و ایجاد موج‌های تبلیغاتی در زمره پروژه‌های جاری در خانه طرح و گرافیک سازمان قرار می‌گیرد. بنرهای در ابعاد بزرگ که در نقاط مختلف شهر مثل میدان ولی‌عصر و خیابان ستارخان نصب شده است، و نیز مجموعه پوسترهای «جنگ، کار تا پیروزی» نمونه‌هایی از این پروژه‌ها هستند.»

زمانی که دونالد ترامپ از خروج از برجام سخن می‌گفت، باز هم پوسترهای موسسه اوج در سطح شهر پدیدار شدند. پوسترهایی که نشان می‌دادند سیاست آمریکا در قبال ایران همیشه یکسان بوده و لی ترامپ واضحتر از دیگران آن را بیان کرده است. در یکی از این پوسترها که با عنوان واضحتر از همیشه منتشر شده بود.، چهره تمام روسای جمهور آمریکا را محو کرده بودند و به جایش صورت ترامپ را گذاشته بودند.

«اوج» تا مدت‌ها خودش را به عنوان یک سازمان مردم نهاد معرفی کرده بود که در جهت اهداف انقلاب گام برمی‌دارد اما بهمن ماه سال گذشته در اختتامیه هم‌اندیشی سینمای انقلاب، احسان محمد حسنی؛ مدیر عامل جوان این موسسه گفت: « افتخار می کنم پول تولیدات خودمان را از سپاه می گیرم نه از سفارتخانه‌های حامی داعش.» فعال حقوق زنانی که با ما گفت و گو کرده، می‌گوید: «مشخص است جایی که از سپاه پول می‌گیرد باید نگاه رسمی حکومت را ترویج کند. نگاه رسمی سپاه را فرقی ندارد ا زچه حرف میزند. از یک موضوع سیاسی یا نیمی از جمعیت یک کشور.»

ادامه مطلب حکایت...از صفحه ۳۸

وقتی نزد پادشاه آمد پادشاه از او سوال کرد: «ای مرد دیگر چه می دانی؟!» مرد که به شدت می ترسید با ترس گفت: «می دانم که تو شاهزاده نیستی.» پادشاه به خشم آمد و او را به زندان افکند ولی چون دو مورد قبل را درست جواب داده بود پادشاه را در پی کشف واقعیت وا داشت.

پادشاه نزد مادرش رفت و گفت: «ای مادر راستش را بگو، من کیستم؟! این درست است که شاهزاده نیستم؟!» مادرش بعد از کمی طفره رفتن گفت: «حقیقت دارد. چون من و شاه بی بهره از داشتن بچه بودیم و از به تخت نشستن برادرزاده های شاه هراس داشتیم وقتی یکی از خادمان دربار تو را به دنیا آورد تو را از او گرفتیم و گفتیم ما بچه دار شدیم» و بدین طریق راز شاهزاده نبودن پادشاه مشخص شد.

پادشاه بار دیگر مرد فقیر را خواست ولی این مرتبه برای چگونگی پی بردن به این وقایع بود و به مرد فقیر گفت: «چطور آن دُر و اسب و شاهزاده نبودن مرا فهمیدی؟» مرد فقیر جواب داد: «دُر را از آنجایی که هر چیزی تا از درون خودش خراب نشود از بین نمی رود را فهمیدم و اسب را چون پاهایش پشمی بود و کرک داشتند. فهمیدم که این اسب در زمان کُره ای چون اسب ها و گاومیش ها یک جا چرا میکردن و با گاومیشی اُنس گرفته و از شیر گاومیش خورده بود و به همین خاطر از آب خوشش می آید.» سپس پادشاه گفت: «اصالت مرا چگونه فهمیدی؟!». مرد فقیر گفت: «موضوع اسب و دُر که برایت مهم بودند را گفته بودم ولی تو دو شب مرا در گوشه ای از آشپزخانه جا دادی و پاداشی به من ندادی و این کار دور از کرامت یک شاهزاده بود و من هم فهمیدم تو گدا زاده هستی و یک پادشاه تو را به دنیا نیاورده است.»

ادامه مطلب جغرافیای ...از صفحه ۴۷

نوروز در قرقیزستان: عید نوروز در قرقیزستان تنها یک روز آن هم در روز اول یا دوم فروردین ماه است که به ۲۹ روز یا ۳۰ روز بودن اسفند بستگی دارد. اگر اسفند ۲۹ روز باشد اول فروردین و اگر ۳۰ روز باشد در روز دوم فروردین برگزار می‌شود. تا قبل از فروپاشی شوروی سابق این مراسم به دست فراموشی سپرده شده بود ولی پس از فروپاشی دوباره حیات یافت و هر ساله با شکوهتر از سال قبل برگزار می‌شود. مراسم جشن این روز را در شهرها دولت تدارک می‌بینند و در روستاها بزرگان و ریش سفیدان در برگزاری آن دخالت دارند. در شهرها در میادین بزرگ و در روستاها در بیابان‌های اطراف این جشن برگزار می‌شود. در قرقیزستان در این روز پختن غذاهای معروف قرقیزی مثل (بش بارماق) مانته برسک و کاتما مرسوم است که به صورت رایگان بین حاضران در جشن پخش می‌شود.

نوروز در قزاقستان: در دوران شوروی (سال ۱۹۲٦) نوروز به عنوان جشن بیگانه از سوی حزب کمونیست ممنوع اعلام شد و تنها بعد از ٦۲ سال یعنی در سال ۱۹۸۸ دیگربار به آغوش این سرزمین برگشت. با کسب استقلال قزاقستان، رئیس‌جمهور این کشور در ۱۵ مارس سال ۱۹۹۱ ضمن صدور یک فرمان، نوروز را جشن ملی قزاقستان اعلام کرد. مردم قزاقستان نوروز را اعتدال بهاری می‌دانند و بر این باورند که در این روز ستاره‌های آسمانی به نقطه ابتدایی می‌رسند و همه جا تازه می‌شود و روی زمین شادمانی بر قرارمی‌شود. در شب سال تحویل تا شب قزیر صاحبخانه دو عدد شمع در بالای خانه‌اش روشن می‌کند وخانه‌اش را خانه تکانی کرده و چون مردم قزاق باور بر این دارند که تمیز بودن خانه در آغاز سال نو باعث می‌شود افراد آن خانه دچار بیماری و بدبختی نشوند آنان بر این مسئله ایمان دارند و آن را هر ساله رعایت می‌کنند.

در شب نوروز دختران روستایی قزاق با آخرین گوشت باقی‌مانده از گوشت اسب که سوقیم نام دارد غذایی به نام اویقی آشار همراه با آویز می‌پزند و از جوان‌هایی که دوستشان دارند پذیرایی می‌کنند. آنان نیز در قبال آن به دختران آینه و شانه و عظر هدیه می‌کنند که آن را سلت اتکیتر می‌نامند و به معنی علاقه‌آور می‌باشد.

نوروز در زنگبار: در زمان‌های کهن گروه بزرگی از شیرازیان به زنگبار در کرانه‌های شرقی قاره آفریقا کوچیدند و آیین‌های ایرانی مانند نوروز را نیز با خود به همراه بردند. جشن نوروز در زنگبار «نوروزی» نامیده می‌شود و هنوز جشنی شناخته شده‌است.

ادامه مطلب چگونه می توانید ...از صفحه ۲۱

اگر بخواهید به دنبال این راهکار بروید، صحبت با کارشناس امور مالیاتی ایده خوبی است. این انتخاب شما است که اجازه دهید که IRS تمام وجه موجود در حساب بانکی شما را در دست بگیرد و شما را بدون پول رها کند یا سریعا اقدام کرده و گزینه درستی را انتخاب کنید. از این راهنمایی به نفع خود استفاده کنید و با مقداری تلاش به فردی بدون بدهی تبدیل شوید.

کردیت کارت ها

اگر در هر ماه برای پرداخت Minimum Payment کردیت کارت خود دچار مشکل هستید، خرج بیش از ظرفیت کردیت کارت تان موجب عدم توانایی شما در پرداخت به موقع بدهی هایتان می باشد. یک جلسه مشاوره رایگان جهت مشاوره کردیت نقطه خوبی برای شروع است. یک مشاور کردیت بودجه شما را بررسی می کند وبه دنبال راه هایی برای آزاد سازی مقدار بیشتری از پول شما برای درخواست یک کردیت کارت با بهره بالا می گردد. زمانی که احساس می کنید مقدار زیادی بدهی به کردیت کارت دارید، در نظر گرفتن یک Debt Management Plan یکی دیگر از گزینه هایی است که می توانید از یک مشاور کردیت دریافت کنید.

وام دانشجویی

نگرانی مشترک بسیاری از فارغ التحصیلان دانشگاه مقدار زیاد بدهی وام دانشجویی می باشد. براساس تحقیقی مبنی بر بدهی دانشجویان، از هر ده دانشجو، هفت نفر بدهی وام دانشجویی با میانگین ۲۹,۴۰۰ دلار دارند. یافتن یک شغل پردرآمد سخت است، با این شرایط، پرداخت وام دانشجویی می تواند یک مشکل چالش برانگیز باشد. برای وام های دانشجویی فدرال، استفاده از یک برنامه بازپرداخت متناسب با میزان درآمد شما، به شما کمک می کند مدیریت بهتری جهت پرداخت وام دانشجویی خود داشته باشید.

وام های مسکن

اگر بیش از حد برای یک وام مسکن مقروض شده اید و در حال کشمکش برای پرداخت این وام هستید، کمک خواستن از وام دهنده خود، قبل از اینکه در پرداخت اقساط خود عقب بیافتید، یک ایده خوب می باشد. کمک گرفتن بابت پرداخت بدهی حق شماست اما باید آن را بخواهید.

وام های خودرو

اگر بدهی وام خودرو شما بیشتر از ارزش آن ماشین است، شما بیش از حد برای خرید این خودرو خود را مقروض کرده اید و به همین دلیل، پرداخت اقساط خودرو برای چندین سال، شما را تحت فشار قرار خواهد داد. برای گرفتار نشدن به وام خودرویی که بیشتر از ارزش آن خودرو است، پیش پرداخت را ۲۰درصد (یا بیشتر) کرده و شرایط وام خودرو خود را به چهار سال یا کمتر محدود کنید. در مورد هر نوع بدهی، عقب ماندن در پرداخت بدهی تان می تواند به کردیت شما صدمه بزند. بررسی و نظارت رایگان کردیت ریپورت و کردیت اسکورها بصورت ماهیانه برای اطلاع از چگونگی بدهی ها و سابقه پرداخت، بسیار اهمیت دارد.

سه تله برای جلوگیری از Debt Consolidation

به دنبال راه های هوشمند جهت یکپارچه سازی بدهی کردیت کارت هستید؟ مراقب این سه تله در Debt Consolidation (یکپارچه سازی بدهی ها) باشید.

فراموش کردن برای پرداخت Minimum Payment: هنگامی که بدهی کردیت کارت خود را به یک کارت جدید انتقال می‌دهید، فراموش نکنید که برای هر یک از کردیت کارت ها، Minimum Payment پرداخت کنید. ممکن است Balance Transfer دو هفته طول بکشد و اگر شما Minimum Payment را برای هر یک از کارت های خود پرداخت نکنید، با هزینه های پرداخت و تاثیر آن برکردیت ریپورت خود مواجه خواهید شد. حتی پس از انجام Balance Transfer، می‌بایست مجددا بدهی هر یک از کردیت کارت های خود را بررسی کنید. اگر این بدهی هر مقدار به غیر از صفر باشد، شما در موعد مقرر نیاز به پرداخت Minimum Payment دارید، در غیر اینصورت برای یک هزینه دیر پرداخت دیگر شارژ می شوید.

درخواست چندین وام در یک زمان: اگر فکر می کنید که با درخواست چندین وام در یک زمان خریدار باهوشی خواهید بود، اشتباه می کنید. هر درخواست برای وام شخصی باعث ایجاد یک Inquiry در کردیت ریپورت شما شده و هر Inquiry، کردیت اسکور شما را مقداری کاهش می دهد. با درخواست چندین وام و ایجاد چند بدهی به طور همزمان، کردیت اسکور شما واقعا افت می‌کنند.

جستجو برای وام خود را با چک کردن کردیت اسکورها و با استفاده از کردیت ریپورت به طور رایگان از طریق وبسایت های معتبرشروع کنید. سپس، از یک وام دهنده بالقوه در مورد حداقل کردیت اسکور مورد نیازجهت واجد شرایط شدن برای وام سوال کنید. برخی از وام دهندگان این اطلاعات را در وب سایت خود قرار داده اند. هنگامی که کردیت مورد نیاز وام دهندگان را مطالعه کردید، گزینه ای که با شرایط کردیتی شما مناسب هست را انتخاب کنید.

گرفتار شدن در کلاهبرداری آنلاین Debt Consolidation: تعداد زیادی از کلاهبرداران حرفه ای، برای افرادی که کردیت خوبی ندارند، وام های آنلاین را پیشنهاد می دهند. این سایت ها ممکن است هزینه مستقیم بگیرند ویا درخواست پیش پرداخت برای چند ماه را از شما داشته باشند. از این افراد بیش از اندازه اجتناب کنید. درخواست وام را فقط به وام دهندگانی که به آنها اعتماد دارید، بدهید. اگر یک پیشنهاد آنلاین خوب برای یکپارچه سازی وام پیدا کردید، به دقت سابقه آن شرکت را بررسی کنید و مطمئن شوید آیا وام دهنده برای انجام این کار در ایالت شما ثبت شده است ؟(وام دهندگان قانونی این گونه اند، این کار را از طریق تماس با دفتر Attorney General State و یا Banking or Financial Regulation Department of State، انجام دهید، همچنین با Better Business Bureau بررسی کنید.

آیا تا کنون شکایتی علیه این وام دهنده انجام شده است؟ اگر این چنین است، وام خود را به جای دیگری انتقال دهید.

ادامه مطلب شیر ماده الاغ...از صفحه ۴۱

زمانی نگذشته بود که زن روستایی نسبتا جوانی وارد اتاق شد. لباس پر چین محلی به تن داشت که رنگ و روی گل هایش رفته بود. آرام کنار میزم ایستاد. چشم سفید او نمی‌توانست از دید هیچکس پنهان بماند. چشم چپش کور بود. نگاهم به نگاهش گره خورده بود که بالا و پایین رفتن چند کنه از روی چارقدش حواسم را پرت کرد. او از روستایی دوردست آمده بود و برای گوسفندانش داروی ضد انگل می‌خواست. نمی‌دانم چرا به گریه افتاد. شاید با آسمان همدردی می‌کرد. با صدای آرام و پر بغضش چند بار از من خواست که به اندازه کافی دارو برای گوسفندانش در نسخه بنویسم. به او اطمینان دادم هر مقدار که در نسخه دارو بنویسم می‌تواند از داروخانه دریافت کند. از جا بلند شدم در اتاق را بستم. نمی‌خواستم همکارانم که همگی مرد بودند گفتگوی مارا بشنوند. احساس کردم شاید راحت تر درد دل کند. از او دعوت کردم روی صندلی بنشیند. علت گریه‌اش را پرسیدم. گفت «به خاطر چشمم که کور شده گریه کردم.» یاد این شعر افتادم:

من از چشمان خود آموختم رسم محبّت را
که هر عضوی به درد آید به جایش دیده می‌گرید

با انتهای چارقدش گوشهٔ چشمش را پاک کرد. بغضش را قورت داد و ادامه داد: «زایمان سختی داشتم، درد زایمان آنقدر زیاد بود که حال خودم را نمی‌فهمیدم. سرم را محکم به دیوار می‌کوبیدم. بچه‌ام که به دنیا آمد از حال رفتم. وقتی به هوش آمدم چشمم جایی را نمی‌دید. فشار زایمان کورم کرده بود.» نگاهم چند دقیقه‌ای روی صورتش ثابت ماند. من هم زن بودم و تجربهٔ زایمان را داشتم. این بی انصافی بود که مادر برای به دنیا آوردن فرزندش چشمش را به این راحتی از دست بدهد. تعداد گوسفندانش را پرسیدم. نسخه را برایش نوشتم نگاهی به نسخه انداخت. به او اطمینان دادم که به اندازه کافی دارو در اختیارش می‌گذارند. به خود که آمدم یادم آمد هنوز نتوانسته‌ام شیر الاغ سفارش دهم. باران تقریباً تمام شده بود، به ابرهای آسمان که هر کدام به سویی می‌رفتند نگاه می‌کردم که رئیس اداره با خوشحالی در اتاقم را زد و وارد شد. با هیجان گفت: «خانم دکتر، آقای جعفری ماده الاغش کُرّه دارد و می‌تواند برای شما شیر تهیه کند.» بی نهایت خوشحال شدم. با هیجان از اتاق بیرون آمدم و از آقای جعفری از اینکه این زحمت را برای من می‌کشد تشکر کردم. به من قول داد که فردا شیر را تهیه خواهد کرد. آنقدر هیجان زده شدم که از اداره به پروین زنگ زدم و به او مژده دادم که فردا شیر الاغ برای او آماده می‌شود.

صبح روز بعد، که آسمان بعد از باران روز قبل از همیشه آبی تر بود، آمادهٔ رفتن به ماموریت بودم که آقای جعفری را از پشت پنجره در حیاط دیدم. با خوشحالی به طرفش رفتم مرا که دید سلام و احوالپرسی کرد. با عجله گفتم: «زحمت مرا کشیدید؟» گفت: «داخل ماشین است، اجازه بدهید الان برایتان می‌آورم.» وقتی برگشت دیدم شیر را در یک بطری خیلی کوچک ریخته و آن را در کیسه پلاستیکی محکم بسته بود. بطری را که تحویلم داد با لحنی آرام گفت: «خانم دکتر لطفا دیگر از این فرمون‌ها به من ندهید. زنم لگد بدی از ماده الاغمان خورده و پایش به شدت درد می‌کند.» بی‌نهایت شرمسار شدم، هم به خاطر زن آقای جعفری و هم برای پروین که در انتظار چند لیتر شیر الاغ بود، ولی من فقط به اندازهٔ یک لیوان برایش می‌بردم. با خودم فکر کردم که راستی اگر زن آقای جعفری به همین مقدار شیر بسنده نکرده بود، چه بر سرش می‌آمد؟

ادامه مطلب نگرشی ساده...از صفحه ۴۴

خرد: **خرد** همیشه ژاکت بسیار براق و درخشنده ای می پوشه. هر مکانی که قدم میذاره جلوه خاص خودش را داره. عاشق پیاده روی است. هرشامگا برای قدم زدن بر روی تپه های سرسبز از خانه اش بیرون میاد. در معبد سر راه، برای راز و نیایش توقف می کنه و بعد دوباره برمی گرده به خونه. زمان و تعادل برایش مسائل جالبی هستند. هیچوقت دنبال جواب نمی گرده.

خجالت: خجالت برای صرف چای و یا پیاده روی در کنار دریا به دیدنت میاد. باید با آرامی به او نزدیک شوی. خیلی بیشتر از اونی که ما فکر می کنیم حساسه. زیاد در مورد خودش حرف نمیزنه. من به ندرت به دیدنش میرم و هر وقت هم که رفتم براش گل بردم. نه اینکه توقعی داره، خودم اینطوری راحت ترم. دوست داره در تنهایی طلوع خورشید را تماشا کنه.

اعتماد: اعتماد دختر حقیقت است. ذهنش ظاهری نیست، اما واقعی و عینیه. گذشته را انکار نمی کنه. باهاش میتونی همه راز دلت را در میان بذاری. رازدار خوبیست. بسیار خیرخواه، منصف و البته با احتیاطه. با مردمی‌حرف میزنه که احتیاج دارند صدایش را بشنوند. به کسانی گوش میده که احتیاج به شنونده دارند و با ساکتی در کنار کسانی می شینه که به حرف زدن خودشون نیز مشکوک هستند. حضورش ساده و بدون انکاره. در همه جا خانه داره و راحت با همه کنار میاد. اعتماد شکستنی نیست و نیازی هم نداره تا در مورد قدرتش تبلیغ بکنه. به مهارت و استادی احترام میذاره. او مادر عشق است.

نامعلومی: در گذشته برای مدت طولانی با نامعلومی زندگی کردم. امید داشتم تا رابطه مون کوتاه مدت باشه. هیچ تصور نمی کردم که بتونم اینقدر بهش نزدیک شوم، تا تو قدم به زندگیم گذاشتی. اولین چیزی که از من خواستی این بود تا با نامعلومی قطع رابطه کنم! قبل از هر چیز چند سوال در ذهن دارم که باید براشون جوابی پیدا کنم. تو کی هستی؟! چه انگیزه هایی در ذهنت داری؟! میتونم بهت اعتماد کنم؟! آیا واقعا ساعت های زندگیت را می خواهی با من بگذرونی و یا تو نیز به دنبال نامعلومی می باشی؟!

تکّبر: تکّبر هیچ اعتنایی به تابلوی «داخل نشوید» نمیذاره. اصلا مثل اینکه آنها را نمی بینه. بسیار کاوشگره. اما همیشه به دنبال جهتی حرکت می کنه که خودش انتخاب کرده باشه. تنها محدوده ای که احترام میذاره، فقط حد و حدودی که متعلق به خودش میباشه. خواهرش تعجب میکنه که بعد از تمام این سال ها چطور تکّبر با شک گلف بازی می کنه.

شک: هفته بیش شک بدون دعوت وارد منزلم شد. بهش گفتم که به اندازه کافی مهمون دارم و ازش خواستم که بعدا برگرده. اما هیچوقت گوش شنوا نداره. مدام حرف های خودشو تکرار می کنه. دوباره و دوباره و دوباره، تا اینکه کاملا فراموش می کنم که در مورد چه موضوعی با او حرف میزدم. بسیار پر توقعه و اصلا سخاوتمند نیست. اما برای صادق بودنش ارزش قائلم.

ایمان: ایمان در همان ساختمان هایی زندگی می کنه که قدرت نیز آپارتمانی برای خودش داره. چند وقت پیش ایمان برای مدت کوتاهی از شهر بیرون رفته بود تا سری به عموی مریضش بزنه. تمام کارهای مربوط به آپارتمانش را قدرت انجام داد. نامه هایش را چک کرد و به گربه اش رسید. گیاهان را نیز آب داد. ایمان با قدرت احساس راحتی می کنه. با همدیگه بزرگ شدند. در واقع مادرهایشان خاله زاده هستند. اطرافیان به رابطه دوستی ایمان و قدرت حسودی می کنند. پشت سرش زمزمه هست که ایمان ساده لوح شده و متکی به قدرت، تا او را در مقابل پستی و بلندی های زندگی حمایت کنه. البته اشتباه می کنند و خبر ندارند که در حقیقت ایمان است که از قدرت در مقابل نامردی ها مراقبت و دفاع می کنه.

رحم: رحم چند تا انگشتر عقیق داره که خیلی قشنگ هستند. با زندگی احساس بسیار صمیمی و نزدیکی داره. معنی قربانی و فداکاری را کاملا درک می کنه. از مرگ نمی‌ترسه. باهاش راحت میتونی حرف بزنی و رازت پیش او محفوظ خواهد ماند. در زمان کودکیش، بچه آسیب پذیری بود. خجالتی و حساس و مورد تمسخر هم کلاسی هایش. در کلاس نهم با جرات دوست شد. جرات زبان عامیانه را به او آموخت و یادش داد که چطور والی بال بازی کنه و از همه مهمتر به رحم یاد داد تا به مردم عشق بورزه و برایش اهمیتی نداشته باشه که دیگران در موردش چه فکر و یا قضاوتی می کنند.

گناه: گناه مانند دادستانی است که به خوبی بلده چه مسیری را بره تا متهم، هر چند بی گناه، کاملا احساس یک جنایتکار را بکنه. شامه ای قوی داره و به راحتی میتونه شک و تنفر را دنبال کنه. هر چه ازش سوال کنی که چه کار خطایی ازت سر زده، اصلا بهت محل نمیذاره و جوابی نمیده. سکوتش بسیار زجرآوره و نارضایتیش مانند شب های تاریک و سرد زمستونی می مونه. بدنت را میلرزونه. گناه فکر میکنه که من خیلی تنبل هستم چون مسیرم از مسیر او جداست و در جهت راه او کارهایم را انجام نمیدم. پشت سرم به دوستان مشترکمان حرف های بیخودی زده. البته آنطوری که مثل سابق از حرکات و حرفهایش آزرده خاطر می شدم، الان ناراحت نمیشم و اونقدر اهمیت نداره. با این حال نمی تونم کاملا تظاهر کنم که برام مه م نیست. بالاخره یکذره هم که شده ناراحتم میکنه. وقتی به دیدنت میاد متوجه میشی که لنگ لنگ میزنه. مثل یک پرنده چلاق. با اینکه مچ شکسته اش داره بهتر میشه، اما زخم قلبش کاملا آلوده شده.

اتکاء به نفس: سال ها پیش اتکاء به نفس یک کت برایم دوخت. تا مدتها این کت را در عقب کمد آویزان کرده بودم. زیاد تمایلی‌نداشتم که ازش استفاده کنم. تا اینکه بالاخره یکروز از کمد درآوردمش و به تن کردم. چند دفعه اول که پوشیدمش بوی نفتالین میداد، اما هر چه بیشتر از این کت استفاده کردم، هم به اندامم بهتر جا افتاد و هم بوی نفتالینش کمتر و کمتر شد، تا بالاخره از بین رفت. اوایل خیلی وحشت داشتم که کت را زیادی بپوشم. می ترسیدم یا کسی بدزدتش و یا در مکانی جایش بذارم. اما حالا خیالم راحته. اسمم در داخل کت نوشته شده و انداره هیچکس دیگری هم نمیشه به جز خودم. هر وقت این کت را تن میکنم همه ازش تعریف میکنن و می پرسن که چنین کت قشنگی را که کاملا اندازه ام نیز هست از کجا آوردم! بهشون در مورد خیاطم، اتکاء به نفس، میگم و اینکه چقدر در کارش مهارت داره و میدونه چطوری برات کتی بدوزه تا بتونی در هر سن و وزنی ازش استفاده کنی. البته یادت باشه که اگر خواستی به دیدن اتکاء به نفس بری، تا برات کتی بدوزه، اول باید جرات را ببینی و بعد از اینکه اتکاء به نفس برات کت را دوخت، باید صبر را پیدا کنی و بعد کت را مدام بپوشی تا بالاخره کاملا اندازت بشه.

زیبایی: زیبایی خیلی راحت شگفت زده ات میکنه. در فصل تابستان یک شال طلایی بسیار قشنگ بر روی شانه های ظریفش میندازه و در بازارچه شهر انواع و اقسام عسل ها را می فروشه. وقتی بهش نگاه کنی بنظرت بسیار جوان میاد، اما در واقع سنش اصلا معلوم نیست. زیبایی به راحتی ناراحت و عصبانی نمیشه، اما چند وقت پیش در یک مهمونی از یکی از مهمون ها خیلی آزرده خاطر شده بود. از زیبایی مدام میخواست که اسم گل مورد علاقه اش را بگه و یا کدام غذا را از همه بیشتر دوست داره! یکی نبود تا به این مهمون بگه، مگه میشه که زیبایی فقط یک رنگ و یا یک نوع گل را دوست داشته باشه، وقتیکه این همه چیزهای زیبا اطرافش را احاطه کردند. خیلی به معما علاقه داره و با هر کسی که شهامت داشته باشه تا از او تقاضای رقص کنه، می رقصه.

انتقاد: انتقاد همیشه کوتاهترین بچه کلاسش بود. به همین دلیل در همان سنین پایین یاد گرفت تا بتونه از کلمات برای دفاع از خودش استفاده کنه. وقتی به سن نوجوانی رسید خیلی دوست داشت تا به هر چیزی دست بزنه و زیر و رویش کنه و برایش نیز اصلا مهم نبود که اگر دوباره همه چیز را مثل اول سرجاش میگذاشت یا نه. بخاطر حس شدید کنجکاوی میخواد از همه چیز سر در بیاره. انتقاد با اینکه عاشقانه بچه هایش را دوست داره، اما پدر بسیار سخت گیری است. نگرانه که بچه ها خودسر بزرگ شوند. بعضی وقتها دلم میخواد نامه ای براش بنویسم و ازش بخوام تا تنهام بگذاره. اما مشکل اینجاست که وقتی برای مدتی‌نمی بینمش، احساس دلتنگی شدیدی براش میکنم. هر وقت هم که باهاش حرف میزنم نمیدونم چرا عصبی میشم. معمولا حرفهای منفی که بهم میگه باورم میشه و متاسفانه حرفهای خوبش زود از خاطرم میره. هر موقع سر مسئله ای با هم توافق نداریم، برای روزها ناراحت هستم و مثل دیوانه ها از این طرف میرم به اونطرف و از همه میخوام تا بهم اطمینان بدن که حرف من درسته. شاید اگر میتونستم به انتقاد اعتماد داشته باشم اینقدر ناراحت نمیشدم. او مدام فکرش را عوض میکنه. نمی تونی کاملا به نظریات انتقاد متکی باشی. برای او نوع رابطه من و تو و یا با دیگران مهم نیست. او فقط میخواد بدونه ما کی هستیم و چه خواهیم شد. کامل بسیار مراقبه، اما محتاط نیست. بارها دستش را سوزونده تا تونسته به خودش یاد بده تا توجه بیشتری به اطرافش داشته باشه. ادعا میکنه که وظائفش بسیار مشکلتر از بقیه هست. سه سالی میشد که این پست بدون سرپرست مونده بود. بیشتر مردمی که برای این شغل رجوع میکردند، نمی تونستند فراتر از مصاحبه اولیه برند. بعد از پنج سال کار مداوم کامل بی نهایت احساس خستگی کرد. حس میکرد که داره در هوا حل میشه و متوجه شد که بزرگترین قدرتش در قوی ترین صفتش رشد میکنه و اینکه ما با چه توانایی میتونیم جلوی او مقاومت کنیم.

دنباله مطلب در صفحه ۵۱

ادامه مطلب نگرشی ساده...از صفحه ۵۰

حالا بیشتر احساس فروتنی میکنه.کامل یاد گرفته تا هر وقت ترس و ناراحتی داره، برقصه. از اینکه ما تظاهر به فروتنی کرده و زیبایی واقعی خود را مخفی میکنیم، اصلا راضی نیست...و وقتی می بینه که ما با چه شدتی از همدیگه متنفر هستیم و از عوض کردن خود امتناع میکنیم خیلی غصه میخوره. با این حال برای عیب هایمان احترام قائله.

عذاب: عذاب در دانشگاه بطور نیمه وقت استاد فلسفه است. عاشق فصل زمستون و روزهای سرد و یخ ماه فوریه میباشه، چون میتونه اکثر اوقاتشو در منزل بگذرونه. عاشق سوپ درست کردن و کتاب خوندنه. صورتی قلمی و گونه هایی برجسته داره...با پوست روشن و موهای سیاهش شبیه زمستون هم هست...بعضی از مردم خیلی به او علاقه دارند و طوری در موردش حرف میزنند که مثل این میمونه آشنایی با عذاب یک نوع افتخاره... البته بسیاری نیز از او اصلا خوششون نمیاد... هر وقت که در خیابان می بینش, سریع روشون را برمیگردونند... معروف شده به یک معلم بسیار سخت گیر,اما حقیقت این است که میتونه خیلی دلسوز باشه. برای موضوعاتی که در کلاس درس میده بسیار ارزش قائله. بخودش مغروره.

تغییر: تغییر لباس شوهرم را که از پوست گوزن است میپوشه. تا دیر وقت بیدار میمونه و خیلی هم زود از خواب بیدار میشه. پشت میزم نشستم و مشغول نوشتنم. آهسته وارد اتاق میشه. میاد بطرفم و پشت گردنم را به آرامی می‌بوسه. دوست داره تا مردم را سرگرم کنه و اگر سرش داد بزنی بسیار آزرده خاطر میشه. تغییر عاشق گوش دادن به موزیکه. بعضی وقتها باید ساعتها به آهنگی که گوش میده توجه کنی، تا ریتمش را متوجه شوی.

هیجان: هیجان جوراب نارنجی به پا میکنه. عاشق آتش روشن کردن است، چرا که زبان شعله را بخوبی درک میکنه. اولین باری که به من یاد داد تا آتش روشن کنم، هفده ساله بودم. احساس میکنم الان وقتش دوباره رسیده تا سری به هیجان بزنم. این دفعه میخوام قلبمم را باز کرده و آتش را به درونش راه بدهم. هیجان بسیار رویایی است. در رابطه دوستی مهارت داره. شغلهای مختلفی در زندگیش داشته، از مکانیکی گرفته تا شعبده بازی، نقاشی، خواننده، اختراع کننده و شاعر. همیشه در حال حرکته. موقعی که نوجوان بود اتاقی در منزل اضطراب اجاره کرد و زمستان پارسال نیز صبر به او در خانه اش جا داد. باد به هیجان یاد داد تا بتوند در یک لحظه در دو مکان مختلف باشه. با اینکه زیاد همدیگر را نمی بینند اما دوستان خوبی برای هم هستند. بعضی وقتها که هیجان با باد میرقصه، در آسمان رعد و برق میشه.

بی گناهی: بیشتر مواقع وقتی که بیگناه سوار قطار میشه با سالمندان حرف میزنه. البته بعضی اوقات هم با خودش صحبت میکنه و یا با کسی که بغل دستش نشسته و سرش را در داخل روزنامه اش قایم کرده. گاهی آواز میخونه. در بین حرفهاش از راز و رمز صحبت میکنه، اما چون به سادگی حرفهایش را میزنه، اکثر مردم متوجه این موضوع نمی شوند. از موقعی که با خطر رابطه پیدا کرده از هیچ چیز نمی ترسه.

قناعت: قناعت کاملا از نیازهایش خبر داره. پارسال خانه تکانی بزرگی انجام داد. تا مدتها روی سرش ایستاد تا همه اسبابهای اضافه بریزند بیرون. حالا به راحتی همه چیز را پیدا میکنه. هر وقت که قناعت احساس غمگینی کنه میره در وان پر از گلاب, و یا بطرف کوهها. هر موقع که از محله های غریبه رد میشه، با گربه های آنجا دوستی میکنه.

درک: زمانی که تمام اهل خانواده رفته بودند شمال، از درک دعوت کردم تا به منزلم بیاد و کمکم کنه در کارهای خانه. به محض اینکه وارد شد بهش هشدار دادم که اینجا خانه من است و انتظار دارم تا همه چیز همانطوری که هست بماند. درک اعتراف کرد که پرونده کاریش به آنصورتی‌که باید بی عیب و نقص نیست، واز شغل قبلیش بخاطر بیهوده وقت گذراندن اخراج شده. تمام پنجره ها را شست، شومینه را تمیز کرد و درختان میوه کاشت. زیاد اهل آشپزی نیست، اما عاشق غذاهای خوش طعمه. دارایی چندانی نداره، اما برای هر چیزی که متعلق به اوست بسیار اهمیت قائله. خب, همه چیز در خانه ام همانطوری که بود هنوز هست. هیچ چیزی را جا بجا نکرده و نمیتونم از کارش شکایتی بکنم. ولی از موقعی که درک به خانه ام نقل مکان کرده، زندگیم کاملا زیر و رو شده.

درد: درد خیلی زیرکه. انگشتان خاکستری سردی داره. صداش از شدت گریه و فریاد خسته شده. تعدادی از مردم متوجه نیستند که بعضی از احساسهایی که دارند بخاطر درد هست و بعضی دیگر اشتباها احساساتشان را تقصیر درد میگذارند. هر موقع که مردم سعی میکنند تا از درد دوری‌کنند، او خودش را به شکلهای مختلف در آورده و به دنبالشان میرود. بسیار راحت میتونه همه را زیر نظر داشته باشه. اگر بتونی با استحکامت با او روبرو شوی و ترس را به خود راه ندهی، یک دوای مخصوص بهت میده تا زخمت چرک نکنه.

درک: حسادت با فکری بسیار مغشوش در آشپزخانه منزلش و در کنار اجاق ایستاده و غذای داخل دیگ را با عصبانیت بهم میزنه. زیر لب به زمین و زمان بد و بیراه میگه. در ذهنش عضوهای بدن اطرافیان را یکی بعد از دیگری با حرص از همدیگه جدا میکنه. البته، به راحتی میتونه ظاهرش را در نزدت فریبنده نشون بده. بقدری در حضورت دم از دوستی، عشق و محبت میزنه که فکر میکنی، برای او، تو تنها رفیق و همدم روی زمین هستی و اما، با بی پروایی، در غیابت، خنجرش را تا دسته به پشتت فرو میکنه ...و دوباره به رویت می خنده... اما بالاخره بعد از مدتی روی اصلی خودش را نشون میده. نادرستی و بدجنسی میتونه به راحتی، بدون دعوت و غیر منتظره داخل خانه ات بشه. بهم هشدار دادند تا ازش دوری کنم. چند وقتی درها را قفل کردم و پرده ها را کشیدم. مدتهاست که ازش خبری ندارم. ابر سیاهی که روی خانه ام را پوشانده بود ناپدید شده.

ادامه مطلب چرا نباید افسانه...از صفحه ۲۱

اما واقعیت این است که اکثر مردم نمی توانند ۲۰۰،۰۰۰ دلار یا بیشتر را جهت پرداخت به صورت یکجا برای خرید یک خانه پس انداز کنند. انجام این کار از عهده یک فرد متوسط بر نمی آید، پس انجام آن مستلزم گرفتن یک وام است.

بهترین سناریو در وام مسکن

در بهترین سناریو برای یک فرد متوسط، یک استثناء وجود دارد که در آن می توان گفت که گرفتن یک وام ممکن است باعث سقوط او شود. این وام، وام مسکن است. بیایید برخی از اعداد را تجزیه تحلیل کنیم تا ببینید که این روند چگونه اتفاق می افتد. قیمت خانه معمولی در ایالات متحده بنا به گفته Huffington Post، ۱۸۸۹۰۰ دلار است. حداقل میانگین پرداخت بر روی یک خانه بنا به گفته Yahoo، ۱۶ درصد است. نرخ متوسط برای یک وام مسکن ۳۰ ساله در سال ۲۰۱۶ بنا به گفته Bankrate، حدود ۳،۸۵ درصد است.

یک خانه در واقع چقدر برای شما می ارزد

با استفاده از اعداد مشخص شده در بالا، بیایید با فرض اینکه تمام اقساط وام در همه ۳۰ سال به موقع پرداخت شود، محاسبه کنیم در نهایت این خانه چقدر می ارزد. پرداخت ما در یک خانه ۱۸۸۹۰۰ دلار حداقل ۱۶ درصد است، بنابراین مجموع finance، ۱۵۸۶۷۵ دلار می باشد. در یک نرخ وام مسکن۳،۸۵ درصد، مجموع بهره پرداخت شده در ۳۰ سال ۱۰۹۱۲۲،۳۳ دلار می باشد. این مبلغی است که خریدار آن خانه را finance می کند. بنابراین، کل هزینه خانه ۲۹۸۰۲۲،۳۳ دلار می باشد.

این خانه بعد از ۳۰ سال چقدر می ارزد

تشخیص اینکه ارزش دارایی بعد از این همه سال چقدر خواهد بود، کار مشکلی است. چرا که بعد از گذشت این همه سال و تاثیر زیادی که مکان آن دارد، تغییرات زیادی خواهد کرد. با این حال، با استفاده از میانگین ملی بیایید تصور کنیم پس از ۳۰ سال، یک خانه به طور متوسط ٤ درصد در سال رشد می کند. پس از ۳۰ سال ارزش این خانه را به ٦١٢٦٧٧،٧٩ دلار برساند. عجب سرمایه گذاری بزرگی، درست است؟ این عدد تعداد بسیاری را فریب می دهد. برای نمونه، در نظر بگیرید یک خانه ۳۰ ساله برای نگهداری نیاز به تعمیرات زیادی دارد.

روزی یک مرد ثروتمند پسر بچه کوچکش را به یک روستا برد تا به او نشان دهد مردمی که در آنجا زندگی می کنند چقدر فقیر هستند. آن دو، یک شبانه روز در خانه محقر یک روستایی مهمان بودند. در راه بازگشت و در پایان سفر مرد از پسرش پرسید : «نظرت در مورد مسافرتمان چه بود؟»

پسر پاسخ داد: «عالی بود پدر!»

پدر پرسید: «آیا به زندگی آنها توجه کردی؟»

پسر پاسخ داد: «بله پدر!»

و پدر پرسید: «چه چیزی از این سفر یاد گرفتی؟»

پسر کمی اندیشید و بعد به آرامی گفت : «فهمیدم که ما در خانه یک سگ داریم و آنها چهار تا. ما در حیاطمان یک فواره داریم و آنها رودخانه ای دارند که نهایت ندارد. ما در حیاطمان فانوس های تزئینی داریم و آنها ستارگان را دارند. حیاط ما به دیوارهایش محدود می شود اما باغ آنها بی انتهاست.»

با شنیدن حرف های پسر زبان مرد بند آمده بود. پسر بچه اضافه کرد: «متشکرم پدر، تو به من نشان دادی که ما چقدر فقیر هستیم.»

ادامه مطلب ایران شناسی ایران دوست...از صفحه ۷

حسن جوادی در بررسی از تمایلات گوناگون مصلحان اجتماعی زمانه در رابطهٔ کشورهای اسلامی با اروپاییان از سه گروه یاد می کند: «گروه نخست که به اقتباس بدون شرط از تمدن اروپایی اعتقاد داشتند. گروه دیگر سنت گرایانی مانند وهابی ها و سلفی ها که بازگشت به گذشته را برای حفظ اصالت آرمان های اسلامی لازم می دانستند و گروه سوم که راه رستگاری در مقابله با امپریالیسم اروپایی را در اتحاد اسلامی می دیدند. اما در انگلستان شخصیت های لیبرالی در پارلمان و مطبوعات و محافل دانشگاهی بودند که با مجاهدات حق طلبانه در سرزمین های شرق در مبارزه با امپریالیسم اروپایی همدلی داشتند. در میان شرق شناسان، ادوارد سعید، استاد فلسطینی دانشگاه نیویورک، مقولهٔ شرق شناسی را به طور کلی زائده ای از امپریالیسم اروپایی می دانست. او هرچند از روشنفکران آزادیخواهی مانند ویلفرید بلانت یا ویلیام موریس نام می برد که با سیاست های امپریالیستی موافق نیستند، اما تاکید می کند که اینان در سیاست های خارجی دولت های خود تاثیر نداشتند. درحالیکه منصور بنکداریان در رد نظریهٔ ادوارد سعید با واقع بینی به شماری از تلاش روشنفکران اروپایی اشاره می کند و یادآور می شود: «سعید تنها یک بار، آنهم گذرا، به براون اشاره می کند. او با نادیده گرفتن صدای مخالفت هند استعماریبراون وکسانیَ چون اوَ از لحاظ تاریخیَ سهم شرق شناسان را در مبارزهٔ ضد استعماری در اوایل قرن بیستم نادیده می گیرد.»(۳)

بنکداریان در اهمیت کوشش های براون و دوستان او، به شرکت او در اجلاس ۱۹۱۲ کمیتهٔ ایران در لندن اشاره می کند که در آن شش هزار تن حضور داشتند. ناگفته نماند که در تاثیر انتشار کتاب شرق شناسی Ori-entalism ادوارد سعید Edward Said (۱۹۳۵-۲۰۰۳) استاد فلسطینی دانشگاه کلمبیای نیویورک این شائبه پراکنده شد که هر دانشمند غربی که دربارهٔ کشورهای شرق کاری کرده و چیزی نوشته مامور سیاسی یا «عامل استعمار» بوده و جز تعدی و تجاوز به حقوق ملت های شرق قصد و غرضی نداشته است. بنابراین حاصل همهٔ کوشش های او مغرضانه و مردود است و قابل اعتنا نیست. البته جای انکار نیست که توجه اروپائیان به ملت های مشرق زمین زمانی پدید آمد که سیاست استعماری این کشورها آغاز شد. اما رابطهٔ بازرگانی از آغاز تاریخ مقدمه و موجب اصلی روابط معنوی و فرهنگی بوده است. مغرب زمین به صرافت تحقیق در زبان و تاریخ و ادبیات شرق نیفتاد مگر وقتی که در صدد استفاده از منابع طبیعی این کشورها برآمد. از این رو در بسیاری از کشورهای غربی، از جمله در انگلیس، مدارس مطالعات شرقی از جانب وزارت خارجه تاسیس شد. هرچند غرض نخستین از تاسیس چنین مدارسی این بود که برای خدمات سیاسی و تجاری در هر کشور افرادی تربیت شوند که زبان و آداب و رسوم آن کشور را بیاموزند و بشناسند تا وظایف خود را خوب انجام دهند، اما این مقدمه دلیل آن نمی شود که گمان کنیم غربیان جز این قصد و غرض به سراغ زبان ها و ادبیات و فرهنگ مشرق زمین نرفته اند. هنری کرزیک رالینسون Henry مستشرق و باستان شناس انگلیسی (۱۸۱۰-۱۸۹۵) که خود را ماه ها میان زمین و آسمان از صخره های بیستون آویخت تا از کتیبه های داریوش، که یکی از بزرگترین کتیبه های سراسر تاریخ بشری است، نسخه برداری کند و سال های دراز وقت خود و دانشمندان دیگر را صرف کشف مفتاح خطوط آن کتیبه ها کرد از آن همه زحمات چه سودی عاید خود و کشورش کرد؟ و یا براون که پیشقدم تألیف تاریخ ادبیات ایران در چهار جلد، در ۲۳۰۰ صفحه، به زبان انگلیسی شد و برای پژوهندگان ادبیات ایران در جهان مرجع و راهنمایی شد از کارخود چه طرفی بربست؟

۱) نامهٔ براون به همسر دنیسن راس، ۱۲ مارس ۱۹۱۲، به نقل از «نامههایی از تبریز» ادوارد براون ترجمه حسن جوادی، تهران، ۱۳۵۱، ص ۱۷

۲) نامه هایی از تبریز، ص ۱۶

۳) Mansour Banakdarian, Edward G. Browne And The Iranian Constitutional Struggle: From Academic Orientalism To Political Activism, Iranian Srudies, Vol.26.No.1-2, 1993, PP 10-11.

ادامه مطلب پیام زرتشت...از صفحه ۴

هر کس دوست دارد نگار یا پیکر یا عکس و تصویری از خود، از خویشاوندان خود ، از دوستان خود و از گرامیداشتگان خود نگهدارد و و بر دیوارخانه خود بیاویزد. پیکره را نگهداشتن پیکره پرستی نیست بلکه بزرگ داشتن آن کس است که پیکره از آن او نیست. پس آتش را فروزان نگهداشتن و به آن نگریستن و به ستایش اندر آمدن، آتش پرستی نیست بلکه گرامیداشتن خدای بزرگ است و نماز بردن به او. زرتشت همانگونه که همه نمودارها و نگارها و پیکره هارا از آلایش های پندار بافی و ناپاکی های پندار پرستی زدود، آتش را هم پیکری مینوی بخشید. در سرتاسر گاتها آتش زرتشت بیش از همه و پیش از همه « آثر ینو Athra Mainyu- است که اهور مزدا از راه آن به همه کس، چه راستکار و چه دروغکار، شادی ارزانی میدارد. آن آتش فروزان مینوی است که سر انجام دو گروه راستکاران و دروغکاران را روشن را روشن می سازد.

زرتشت میگوید: «ما، ای اهور، خواهان آتش تو می باشیم. که از پرتو راستی توانا است آن نیرومند است و آشکارا به نیکان کمک میکند و شادی می بخشد ولی، ای مزدا، آزار بد خواهان را یکدم از میان بر می دارد. از گرمای آتش تو که از راستی نیرومند است، منش نیک روی به من میکند. هنگامی که دروغکار برای آزار من کمر می بندد،

کرا، ای مزدا، جز آتش و منش خود را برای نگهداری من گمارده ای؟ از پرتو کارهای این دو گوهر است، ای اهور، که آیین راستی بکار بسته می شود. نهادم را از این دستور آگاه ساز». پیداست که آتش زرتشت آن گرما، آن حرارت، آن روشنی، آن نور، آن پرتو مینوی است که از اهورامزدا سر چشمه میگیرد و بس.

جهان Geush Tashan جهان ساز Geush Urvan جهان روان T Gave-:

هات ۲۹ به نمایشنامه دلچسبی می نماید که در آن انگیزه بر گزیده شدن زرتشت به سروری معنوی و مادی جهانیان با زبانی شیرین سروده شده است. بازیگران نمایش، جهان روان، جهان ساز، راستی، منش نیک و زرتشت می باشند. جهان به پیکر گاو است و روان آن است که گفتگو می کند.

واژه گو-gov: بیست و سه بار آمده است که آن را درسنسکریت ، گذشته از معنی گاو به معنی های خورشید، ماه، ستاره، پرتو، آسمان، زمین، سخن و «همه جانوران سودمند» نوشته اند. از گاتها نیز چنین بر میآید که این واژه نمودار جهان زنده است و آن شامل همه جانوران می شود ومردم نیز در آن هستند. اگر گو gov را جز این پنداریم، گاتها که در سرتاسر آن از راستی، نیک منشی، درست اندیشی، شهریاری، آزادی، آشتی، آرامش، آبادانی و جاودانی، از سه پایه اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک که بر آن هیچ یک از راهنمایان دینی پایه ای نیفزود، نغز سخن رفته است، ناگهان از جایگاه برزین خود بر زمین افتاده، دوبیتی های گله داران نیم فرهیخته می گردد.

این باور نکردنی است حتی آنانی که به انگیزه هایی همه در پی فرهنگ گاو بانی و گله داری ایرانیان باستان هستند و ترجمه های شگفت آوری می کنند، پیام زرتشت و دین بهی او را در گفتارها و پیشگفتارهای خود بس والا می نمایند. پس اگر معنی آن جهان زنده بدانیم، هم آیین نغز و فرهنگ برزی پدید میاید و هم جهانی آباد و شاد که در آن کشاورزی و دامپروری برای خود جایگاهی شایسته دارد. نکته ای که به آن کمتر رسیدگی شده است ، آن بخشایشی است که به سرور معنوی و مادی ارزانی می شود و آن شیرین سخنی است که با آن جهانیان را با خواست خداوندی آشنا سازد و تخم کین را از میان بر دارد. پیدا است که انگیزه سرایش این سرود این بوده است که بگوید که زور را نمی توان با زور زدود بلکه زبان شیوایی باید تا بداندیش و کج رفتار را بر راه راست آورد و جهانی نیک ساخت. روحیه آشتی افزای زرتشت از یکایک سرودهایش هویدا است. جهان خدایی، تا آنجایی که با ما بسته است، از این پرتوها یا نمودارها و همانند آنها برخوردار است. روی این چرخ پر پره است که همه آیین و آموزش زرتشت می چرخد. در این پرتوها فلسفه زرتشت به بهترین نحوی سروده شده است. در این پرتوها نهفته است راز زندگانی، زیرا این پرتوها گسترده است راه زندگانی.

ادامه مطلب نامه های شگفت انگیز...از صفحه ۶

ما نتوانستیم بدانیم آیا این قبور حاوی جسد کسانی از پادشاهان ایران بودند یا نه، زیرا در اصفهان شایع است که در موقع مرگ شاه سه تابوت کاملا شبیه بهم ساخته می شود که یکی به قم، دیگری به مشهد و یکی دیگر به اردبیل برده می شود و کسی نمی داند که کدام یک از این سه تابوت حاوی جسد شاه است.

«پردولاماز» می نویسد که ما در موقع ورود به دو تالار از شنیدن نوعی موسیقی متعجب شدیم. دیدیم که پانزده نفر ملا قرآن بدست گرفته بودند و در طول دیوار ایستاده بودند. جوانترین آنها با صدایی بلند و بسیار آهنگین نواهایی می خواند و دیگران با لذت به او گوش می دادند. تا مدتی که ما در تالارها بودیم خواندن آنها قطع نشد، اما وقتی بیرون آمدیم این ملاها پیش ما آمدند و ما را برای آن نوای موسیقی که شنیده بودیم مجبور به پرداخت پولی کردند.

ادامه مطلب به نام هستی...از صفحه ۲۳

فهرستی از کارهای علمی مستندی که در ایران انجام داده ام:

۱- کاربرد هیپنوتیزم در بی حسی برای کشیدن دندان، ترمیم و آمادگی برای جراحی لثه با کمک دکتر پزشکی جراح دندانپزشک. فیلم های مستند قدیمی مربوط به حدود سی سال قبل موجود است.

۲- انجام زایمان طبیعی بدون درد در ایران برای نخستین بار در سال ۱۳۶۹ در بیمارستان آبان تهران و شرح کامل در روزنامه کیهان

۳- انجام اولین سزارین بدون بیهوشی توسط هیپنوتیزم در جهان در بیمارستان پارس تهران و فیلمبرداری مستند کانال ۲ تلویزیون ایران که البته هرگز پخش نشد.

۴- انجام دومین، سومین و چهارمین سزارین بدون بیهوشی به ترتیب در بیمارستان های دکتر عیوض زاده، بیمارستان پیامبران و بیمارستان آسیا. کلیه این جراحی ها فیلمبرداری شده و ضمن شرح و بسط مجلات و روزنامه ها در تلویزیون ایران پخش شده اند.

۵- کاربرد هیپنوتیزم در درمان فشارخون بالا که درمان دارویی بر آن بی اثر بوده در یک جلسه و درمان آسم توام با تشنج در یک جلسه در بیمارستان دانشکده پزشکی شاهرود تحت نظر ریاست بیمارستان، با تاییدیه مرکز پزشکی شاهرود.

۶- کاربرد هیپنوتیزم در ارتقاء توان های جسمی و روانی ورزشکاران به نحوی که در طول یک هفته دو تیم شکست خورده باشگاه صنام را که در مرز قهرمانی کشور شکست خورده بودند به مقام قهرمانی رسانیدم، با تاییدیه ریاست باشگاه صنام.

۷- تالیف پانزده جلد کتاب در ارتباط با هیپنوتیزم و کاربردهای مختلف آن، همچنین در زمینه تعلیمات یوگا، تفسیر نی نامه مولوی و تفسیر داستان سلطان و کنیزک از مثنوی مولانا و تحقیقات مفصل در مورد جهان پس از مرگ و سرنوشت ارواح پس از ترک بدن.

۸- تنظیم هفت دوره آموزشی در زمینه خودسازی و خودشناسی و ارتقاء توان های روحی و حدود سی سال تعلیم این دوره ها.

۹- ویزیت هزاران بیمار درگیر با مشکلات اعصاب و روان و کوشش در درمان و تسکین درد آنان.

۱۰- کارهای شفابخشی متعدد که بیان آنها از حوصله این مقالات خارج است.

مدارک مستند کارهای انجام شده غیر از مسئله شفابخشی، با تایید تیم پزشکی و نامه بیمارستان ها و رپورتاژهای مجلات و روزنامه ها موجود است.

توجه خوانندگان محترم را به گزارش مجله «ایده آل» در این رابطه جلب می کنم.

به عنوان یک پزشک باید این روش را تجربه می کرد تا بتواند سر از کار هیپنوتیزم در بیاورد

چطور شد که تصمیم گرفتی برای زایمان به روش هیپنوتیزم فکر کنی؟

پارسال خبر عمل سزارین آیدا را در مجله موفقیت خواندم و دوست داشتم زایمانی طبیعی داشته باشم. بعد از این که باردار شدم با خانم دکتر خدایی صحبت کردم و بنا شد زایمان طبیعی با هیپنوتیزم داشته باشم. ماه های آخر بارداری، خانم دکتر به من گفت که به خاطر وزن بالای بچه، زایمان طبیعی ممکن نیست.

چرا بعد از این که فهمیدی زایمان طبیعی برایت مقدور نیست، منصرف نشدی؟

از این که زایمان طبیعی نداشتم ناراحت بودم اما از این که قرار بود سزارین بشوم هیجان داشتم. چون خودم هم به طب مکمل علاقمندم و پیش از آشنایی با هیپنوتیزم، ورزش های کششی کار کرده بودم و به تکنیک های ریلکسیشن هم تا حدودی آشنا بودم و بعد با کمک استاد الماسیان، تمرین های زیادی انجام دادیم تا به مرحله آمادگی عمل سزارین از طریق هیپنوتیزم برسم.

پزشک بودن، کار را برایت سخن نمی کرد؟

چون خودم پزشکی خوانده ام، می دانم طب سنتی، در خیلی از موارد جواب گوی نیاز بیماران نیست و طب مکمل می تواند این نواقص را برطرف کند و هر دو در کنار هم کامل می شوند.

چطور بر ترس هایت غلبه کردی؟

کلا نگران نبودم، چون با تمام مراحل عمل سزارین آشنا بودم. وقتی که فیلم آیدا را دیدم اعتماد به نفسم بیشتر شد. می دانستم با کمک خدا این عمل موفقیت آمیز خواهد بود. فقط از طول کشیدن عمل می ترسیدم و تیم پزشکی به همراه استاد الماسیان به من این اطمینان را داده بودند که حداقل زمان برای عمل در نظر گرفته شود. ۴۰ دقیقه مرحله آماده سازی من برای رفتن به خلسه عمیق و ۲۰ دقیقه هم انجام عمل سزارین زمان برد.

در آن خلسه هیپنوتیزمی چه اتفاقی برایت افتاد؟

وقتی برش اول انجام شد، فهمیدم همه چیز جدی است. حس می کردم روند عمل خیلی تند پیش می رود. همه چیز را می فهمیدم. مراحل برش، بیرون کشیدن بچه و در نهایت سنگینی اش را روی پاهایم حس کردم که خیلی لذت بخش بود و بعد صدای گریه بچه را شنیدم. هیپنوتیزم، خواب و بیهوشی نیست، نوعی آگاهی بیشتر است. وقتی کار بخیه زدن تمام شد و بچه را در آغوشم گذاشتند خودم چشم هایم را باز کردم.

به نتیجه ای که می خواستی رسیدی؟

به عنوان یک پزشک تجربه خیلی ایده آلی بود. تمام مراحل عمل برایم ملموس بود. تجربه ای بود که باید حتما آن را یکبار امتحان می کردم. من هم با آیدا هم عقیده ام که قرار نیست از این به بعد عمل سزارین با هیپنوتیزم انجام شود. پیش قدم شدن ما دو نفر برای صحه گذاشتن بر امکان عملی شدن هیپنوتیزم و کاربری بودن آن بود. تجربه ای که نشان داد انجام عمل های سبک تر با این روش حتما میسر است.

به عنوان یک پزشک باید این روش را تجربه می کرد تا بتواند سر از کار هیپنوتیزم در بیاورد

جراحی که با هیپنوتیزم کودکی را به دنیا آورد

دوست ندارم معمولی باشم

جراحی که با هیپنوتیزم کودکی را به دنیا آورد

دکتر رویا خدایی، متخصص زنان و زایمان، جراح ۴۰ ساله ای است که تنها داوطلب انجام سزارین با هیپنوتیزم بوده و با انجام دو عمل زایمان سزارین که بیهوشی آنها به روش هیپنوتیزم انجام شده، نشان داد، جراح جسوری است. دکتر خدایی توضیح می دهد که چطور یک پزشک و یک بیمار حاضر می شوند دست به چنین تجربه غریبی بزنند.

چطور شد که حاضر شدید جراح عمل زایمان با هیپنوتیزم باشید؟

مهم ترین دلیلش این است که هیچ وقت دوست ندارم معمولی باشم و همیشه دلم می خواهد در هر زمینه ای که کار می کنم با دیگران متفاوت باشم. به خاطر همین، همیشه در طول تحصیل از شاگردان برجسته بودم. الان هم که علوم متافیزیکی می خوانم، سعی می کنم بهترین باشم. وقتی هم کارم تمام می شود و به خانه می روم دوست دارم یک زن خانه دار متفاوت باشم.

می شود این متفاوت بودن را برایمان تعریف کنید؟

آدم با هر جور کار عجیب و غریبی می تواند متفاوت باشد. ببینید، منظورم از متفاوت بودن این است که تکراری نباشم. باوجود شغلی که دارم و گاهی تمام وقتم را می گیرد، حتی ممکن است نصف شب، به خاطر یک مریض اورژانسی ناچار شوم به بیمارستان بروم، اما همیشه خواسته ام برای دخترم یک مادر معمولی نباشم.

چطور به این نتیجه رسیدید که روش هیپنوتیزم برای انجام زایمان طبیعی یا سزارین می تواند روش مناسبی باشد؟

دوران بارداری و زایمان سخت را خودم تجربه کرده بودم. در زمان بارداری دانشجوی تخصص بودم و با کشیک های یک شب درمیان و استرس های شدید، تمام خطرهایی که زن باردار می توانست با آن مواجه شود را تجربه کردم، مثل مسمومیت شدید بارداری، فشارخون بالا، حساسیت های پوستی، افت پلاکت های خون، مقاومت دهانه رحم به آمپول فشار و نهایتا سزارین اجباری. موقع زایمان هم به خاطر پلاکت های پایین خون، نمی توانستم بیهوشی کامل داشته باشم و علی رغم این که دوست داشتم «درسا» آرامش قبل از تولد را تجربه کند، متاسفانه زایمان سخت و پرتنشی داشتم.

چرا پیشنهاد این عمل را به شما دادند؟

یک سال و نیم پیش قرار شد اولین زایمان از طریق هیپنوتیزم در ایران انجام شود. آقای مهران فرد می دانست که دکتر الماسیان حدود ۱۷ سال پیش تجربه زایمان سزارین با هیپنوتیزم را روی همسرش داشته و دیگر نتوانسته این تجربه را تکرار کند، هم به دلیل عدم شناخت صحیح مردم از هیپنوتیزم و هم این که جراح و بیمار داوطلبی پیدا نکرده بودند.

و همه شما به انجام این عمل خوش بین بودید؟

استاد الماسیان به کارش اطمینان کامل داشت و به ما هم شجاعت می داد. طبیعی بود من برای اولین بار دچار استرس زیادی شوم اما به خاطر اعتمادی که به کار استاد پیدا کرده بودم و آرامشی که در رفتار آیدا بود، متعهد بودم نهایت تلاشم را بکنم و با این که حدود یک ساعت داخل شکم را دستکاری کردم اما خوشبختانه آرامشم را در طول هر دو عمل حفظ کردم.

ادامه مطلب عشق، هوس...از صفحه ۳۷

مادر از صندلی پشتی مدام دست به سرو صورت فریدون می کشید و قربان صدقه می رفت و از وضع خوراک و اشتهایش برای غذاخوردن می پرسید. عمه زری یک ریز از «انشاالله وقتی عروسی کردین و خونه خودتون رفتین...» حرف میزد. پریوش ساکت بود و هنوز منتظر فرصت بود تا فریدون را تنها بیابد تا همان مطالب نامه ها را که همه میگویند بعد از ازدواج زن و شوهر عاشق هم میشوند برایش بگوید. پدر رانندگی می کرد و زن ها فرصت حرف زدن را از او گرفته بودند. فریدون که پدر را خوب می شناخت وسط حرف مادر و عمه زری پرید و از پدر پرسید: «آقا جون شما نمی خواهید حرفی بزنید؟» پدر قهقهه سرداد و گفت: «ماشاالله به چونه این خانم ها که مگه حالا حالا ها خسته میشه که به من فرصتی بدند؟» مادر و عمه زری با هم گفتند: «وا! ما کی حرف زدیم؟ شما خودت ساکت نشسته ای و حرف نمیزنی تقصیر ما چیه؟ نکنه می خواهی همه ساکت و لال بشیم؟ خب چند ساله ندیدیمش. باید از حال و احوالش با خبر باشیم دیگه.» پدر گفت: «خُب حالا هم که به من امون نمیدین تا جواب این شازده پسر رو بدم.» مادر رو به عمه زری کرد و گفت: «بفرما این هم از آقا داداش جناب عالی.» پدر پرسید: «فریدون جان باید از درس هایی که خوانده ای و دانشکده ات و تفاوت درسهایت با درس های درون کشور حسابی برایم تعریف کنی.» پیش از آنکه فریدون دهان باز کند تا حرفی بزند، عمه زری پرید وسط که «حالا برای اون تعریف ها وقت زیاده. الان کارهای خیلی خیلی واجب تر هست که باید راجع به اونها حرف زده بشه.» با این حرف عمه خانم دل فریدون هُری ریخت که همین الان موضوع پریوش را پیش خواهند کشید و در این باره هم هرچهار نفر متفق الفکرند و او در اقلیت ناچیز خواهد ماند و هرچه را که می خواهند به زور تحمیلش خواهند کرد. برگشت و به عمه زری گفت: «عمه جان، الان هیچ کاری واجب تر از دیدن دوستان و آشنایان و گپ زدن درباره سال های دوری نیست. آقا جون حق دارند. من باید از همه تحصیلاتم و رشته درسی ام و تفاوت های علمی و فرهنگی آنجا برایشان تعریف کنم چون برای من زحمت کشیده اند و حالا منتظر ثمره اش هستند.

هرچند عمه زری و پریوش و مادر جون، از حرف های فریدون خوششان نیامد اما سکوت کردند تا دل مسافر تازه وارد را نرنجانند. فریدون میدان را در دست گرفت و تا جلوی در خانه از درس ها و دانشگاه و استادان حرف زد و فرصت آغاز بحث ازدواج را به کسی نداد.

اتومبیل که به خانه نزدیک شد، دود اسفندها به هواخاست و صدای هلهله و شادی در فضای ساکن و ساکت نیمه شب پیچید و تا سه محله دورتر رفت. بچه محل ها فریدون را از دست خانواده ربودند و قدم به قدم از جلوی خانه دورتر و دورتر بردند. چرت و پرت های جوانی با قهقهه های بی خبری در هم می آمیخت و فضای شاد دوران خوش جوانی را به معرض تماشا می گذاشت.

آنچه که بر روی اجاق های حیاط در حال پخت بودند، دیگر شام نبود، شاید می توانستند به عنوان صبحانه صرف کنند زیرا که ساعت ها از نیمه گذشته بود و هنوز ولوله و هلهله حاکم بر محله بود. بالاخره با اصرار بیش از حد فریدون برای برگشتنش به داخل خانه و در خدمت خانواده قرار گرفتنش، دوستان و بچه محل ها رضایت دادند که فعلا موقتا به خانه هایشان بروند وچُرتی بزنند تا بامداد دوباره برگردند و ادامه لودگی ها را دنبال کنند.

پریوش هنوز به امید بازگشت فریدون و نشستن در کنارش به شکل دامادی در کنار عروس، لباس سفید و تنگ و بلندش را عوض نکرده بود و به سختی در داخل آن نفس خود را محبوس نگهداشته بود. هیچکدام از دلایل و هشدارها و عدم رغبت فریدون را جدی نگرفته بود و همچنان خود را مالک بی رقیب فریدون می دانست و برای فریدون یک وظیفه می دانست که راهی به جز ازدواج با او وجود ندارد. در این خیال پردازی های پریوش، راهنما و مرشد اصلی، عمه زری بود و او هم به اتکای قدرت و نفوذ کلام برادرش در فرزندان و سایر اقوام از این خواسته اش کوتاه نمی آمد و به هرشکلی که بود می بایستی این وصلت را به انجام برساند. حتی با استدلال های زیاد و فشار بر روی واژه آبروی خانواده گی، پدر را مجاب کرده بود که به هر ترتیبی شده فریدون را وادار به ازدوج با خواهرزاده اش کند.

بالاخره دوستان فریدون را رها کردند و او به خانه برگشت. همه برای ورودش کف زدند و بپا خاستند و با بفرما بفرما راه را یکسره به محلی باز کردند که پریوش روی یک صندلی چوبی نشسته بود. وقتی فریدون به صندلی کناری صندلی پریوش رسید، نگاهی به اطراف کرد و صندلی را به عقب پس زد و گفت: «من می خواهم مثل آدم روی زمین بنشینم تا خستگی ام دربرود.» برای خیلی ها این علامت فروتنی و دورنشدن از آداب و سنن قدیمی اش تلقی شد و با آفرین آفرین گفتن، از او تمجید کردند و بعضی هم شرحی بر آفرین هایشان می افزودند و می گفتند: «به این میگن پسر با اصل و نسب. درسته که سالها در فرنگ بوده اما اصالت خودش را گم نکرده و زمین نشستن را به صندلی ترجیح میدهد. بلافاصله مونس خانم که ننه سابق فریدون و پیشخدمت خانه بود، از فریدون پرسید: «آقا فریدون که الهی من فدای اون قد و بالات بشم، چی برات بریزم؟ قهوه میخوری یا آب افشره؟» فریدون گفت: «مونس خانم شما که میدونی من فقط چای می خورم.» و با این کلام فریدون، بار دیگر صدای تحسین حضار برخاست که آفرین به آن شیری که خوردی و آن نانی که پدر به دهانت گذاشت. به این میگن مرد اصیل و رو می کردند به یکدیگرو می گفتند: «می بینی؟ پنج شش سالست که در دیار فرنگ بوده اما انگار از خانه پدری جُم نخورده. درد و بلاش بخوره توی سر اونهایی که سه روز میرند آلمان تا ماشین بیارند، دیگه فارسی را فراموش می کنند چه برسه به اینکه چای بخورند.»

درمیان آن جمع درهم و برهم موقعیتی وجود نداشت که عمه زری بتواند پریوش را به کنار فریدون بنشاند و صبر کرد تا آرامش برقرار گردد. چون همه احساس گرسنگی می کردند، پدر دستورداد تا سفره بسیار بزرگی را که از پیش تدارک دیده شده بود پهن کنند و خوراک ها را به سرسفره بیاورند و همه را به عنوان صبحانه صرف کنند. هم خوب بود و هم خنده دار. می گفتند تا بحال خورش قورمه سبزی را به عنوان صبحانه نخورده بودند و نیز دوغ و سبزی و همه چیزهایی که در شام صرف می شود در بامداد و به جای صبحانه خوردند و پس از آن کم کم چشمها سنگین شدند و هرکسی در جایی ولو شد و به ناچار تا آنجا که در پستوی خانه رختخواب موجود بود آوردند و پهن کردند و آنهایی که نتوانستند در آنجا بخوابند به خانه های خود برگشتند و پریوش هم با همان لباس سفید سوار اتومبیل شد و به خانه برگشت.

ادامه مطلب مهاجرت و تربیت ...از صفحه ۲۹

بنابراین اگر نوزادی ۱۰ ساعت از روز بیدار است، خوب است که حدود ۳ ساعت در تماس با زبان فارسی و حدود ۳ ساعت در تماس با زبان انگلیسی باشد. این تماس می‌تواند تنها در حد پخش کارتون و شعر و داستان صوتی باشد، بدون اینکه کودک توجه خاصی به آن بکند. در واقع همین که کودک در به نوعی در معرض زبان مورد نظر باشد کفایت می‌کند. درهمین راستا توجه کنید که صحبت کردن با کودک و شعر خواندن برای او هم راهکارهای بسیار مفیدی هستند.

۳- علاوه بر این ها، هنگامی که کودک خواب است، از پخش لالایی و شعر و داستان‌های صوتی به زبان دوم، غافل نشوید.

٤- این نکته یکی از اساسی‌ترین موارد در تربیت کودک دو زبانه است! حتما شرایطی فراهم کنید تا فرزندتان هر چند وقت یکبار زمانی را بدون حضور شما، با گویشور(ان) زبان دوم سپری کند. این کار سبب می‌شود تا کودک به مرور زمان ضرورت برقراری ارتباط به زبان دوم را حس کند. تکرار این شرایط بعد از سه سالگی (زمانی که کودک می‌تواند چند کلمه‌ای صحبت کند) بسیار مهم و ضروری است. ادامه دارد

۱-نویسنده از دریافت نقد و نظرات خوانندگان درباره‌ی این نوشتار به گرمی استقبال می‌کند.

۲-زبان‌شناسان تعاریف و طبقه بندی‌های متفاوتی برای دوزبانگی مطرح کرده‌اند. ولی ما در این نوشتار به همین تعریف ساده ولی جامع بسنده می‌کنیم.

۳-مفهوم ذهنیت باز و ذهنیت بسته یا همان "Growth mind-set, Fixed mind-set" عبارتی‌ست که توسط خانم کارول دوک، استاد روان‌شناسی دانشگاه استنفورد، پس‌از سال‌ها تحقیق بر روی مفهوم موفقیت و دستاوردهای زندگی، مطرح شده است. برای اطلاعات بیشتر دراین‌باره می‌توانید به کتاب زیر رجوع کنید.

Dweck, C. S. (2008). Mindset: The new psychology of success. Random House Digital, Inc

گویند که روزی خلیفه از محلی می گذشت ، دید که بهلول زمین را با چوبی اندازه می گیرد. پرسید: «چه می کنی؟» گفت: «می خواهم دنیا را تقسیم کنم تا ببینم به ما چه قدر می رسد و به شما چه قدر؟ هر چه سعی می کنم، می بینم که به من بیشتر از دو ذارع (حدود یک متر) نمی رسد و به تو هم بیشتر از این مقدار نمی رسد.»

ادامه مطلب یادداشت های بی تاریخ...از صفحه ۲۰

مطلب را با دکتر هوشیار در میان گذاشتیم. خوب گوش داد. جلو آزمایشگاه علوم طبیعی دانشکده علوم بودیم که در آن یک اسکلت انسانی را برای تشریح سرپا نگه داشته بودند. هوشیار ایستاد و مدتی به اسکلت خیره شد، بعد سری تکان داد و گفت: «عیب این آقای خمرهٔ العلوم این است که نمی داند یک روز به این شکل در می آید. بروید ببینم چه می توانم کرد؟

هفته بعد در حیاط دانشکده قدم می زد که دوره اش کردیم. دکتر هوشیار هرگز به دفتر استادان نمی رفت. ترجیح می داد ساعات پیش از درس را با بچه ها در حیاط مدرسه باشد.

پرسیدیم چه کرده است! برگشت راست و خیره در ما نگریست و گفت: «ولش کنید، ولش کنید، بروید گلستان بخوانید.» و ما حیرت زده که استاد چه می گوید لب بستیم و او ادامه داد: «گلستان بخوانید. بخوانید که بفهمید سعدی هفتصد سال پیش در حق خمرهٔالعلوم چه گفته است؟» و بی آنکه معطل شود این دو بیت را خواند:

ابر اگر آب زندگی بارد
هرگز از شاخ بید برنخوری
با فرو مایه روزگار مبر
کز نی بوریا شکر نخوری

این آقا شکر ندارد خودتان و آن دختره را بی خود معطل نکنید.

✦✦✦

ورزش دبیری من با او بود، در مدرسه ای در کوچه آبشار که معلم ادبیات آن آقای محمدصفا برادرزاده استاد بزرگوار دکتر ذبیح الله صفا. روش کار این بود که ممتحن درس یعنی دکتر هوشیار و معلم کلاس یعنی صفا در ته کلاس می نشستند و به شاگرد داوطلب امکان می دادند که به جای معلم معمولی بایستد و درس بدهد. مدرسه جنوب شهری بود و اگر من خود بچه سرچشمه نبودم نمی دانستم چه باید کرد؟ امتحان معلمی دادن آنهم برای درس ادبیات کار سختی بود چون ادبیات چیزی بود در ردیف موسیقی و ورزش که هیچکس آن را جدی نمی گرفت.

زنگ زدند و ما سه تن به کلاس رفتیم. صفا توضیح داد که امروز یک معلم جوان می خواهد درس بدهد، گوش بدهید و شلوغ نکنید. و همین و والسلام و خود رفت و کنار دست دکتر هوشیار آخر کلاس نشست. سینه صاف کردم گچ برداشتم، قیافه معلم به خود گرفتم که یک مرتبه از دو سه گوشه کلاس درس چند نفر باهم گفتند: «قاسم کوریه» این اصطلاحی بود که آن روزها برای موضوعی که حقیقت ندارد و دروغ است ساخته بودند. در خرازی فروشی ها کارتهایی به اندازه کارت ویزیت چاپ کرده بودند که از این قبیل متلک ها بر آن چاپ شده بود و بچه ها در جیب داشتند و وقتی گاه آن را بی آنکه بخوانند بهم نشان می دادند و آن دیگری جوابش را از جیب بیرون می کشید و عرضه می داشت. جمله بچه ها مرا در وضعی قرار داد که باید جان در می بردم به این جهت بلافاصله گفتم: «آقای جوادیه» آقا جوادی هم چیزی بود مثل «قاسم کوری» و «لوله کشی». کلاس جا خورد و ساکت شد. بچه ها فهمیدند که ما از خودشان هستیم و من که هوای کلاس بدستم آمده بود بجای آنکه درس معمول را شروع کنم یکی از زیباترین حکایات گلستان را که از بر داشتم خواندم، حکایتی عاشقانه و جوان فریب.

«شبی یاد دارم که یاری عزیز از در درآمد. چنان بی اختیار از جای جستم که چراغم به آستین کشته شد

سری طیف من یجلو بطلعته الدجی
شگفت آمد از بختم که این دولت از کجا

بنشست و عتاب آغاز کرد «که مرا در حال که بدیدی، چراغ بکشتی. به چه معنی؟»

گفتم: به دو معنی یکی گمان بردم که آفتاب برآمد و دیگر آنکه این بیتم به خاطر بگذشت:

چون گرانی به پیش شمع آید
خیزش اندر میان جمع بکش
ور شکر خنده ای است شیرین لب
آستینش بگیر و شمع بکش

کلاس ساکت شد و من درشت هیکل ترین شاگرد کلاس را که اولین شعار را سر داده بود با اشاره انگشت از صف آخر صدا زدم و پای تخته بردم، گچ بدستش دادم و گفتم که این دو بیت آخر را بنویس و معنی کن. خواندم. با خط بدی نوشت. معنی خواستم، نتوانست. در میان لبخند هوشیارانه هوشیار گفتم: «قاسم کوری کسی است که وقتی دلبر به سراغش می آید عرضه خاموش کردن شمع را نداشته باشد.» بچه ها دست زدند و کلاس تمام شد. هوشیار آمد مرا بغل زد و محکم به سینه فشرد و بوسید و گفت:

– من وسعدی را زنده کردی و یادت باشد که حضرت شیخ فرموده:

استاد معلم چو بود بی آزار
خرسک بازند کودکان در بازار

برو قبولی معلم خوبی هستی.

و من رفتم و هرگز معلمی به آن معنی نکردم زیرا شاگرد معلم عشقی بودم که تو ای شیخ بارها از آن سخن گفته ای و گناه شاعریت را بگردن آن نهاده ای:

همه قبیله من عالمان دین بودند
مرا معلم عشق تو شاعری آموخت

ادامه مطلب مشقی تازه...از صفحه ۱۹

حتی اگر عضو مخصوص این کلوپ نباشی و پیش بیاید که در مسیر حرکت در اتوبانها تصادف کنی و سخت زخمی شوی، این کلوپ با هلی کوپتر به کمک و نجات می آید. متاسفانه یک متن جامعی درباره این کلوپ نیافتم که بتوانم اطلاعات جامع تری از این باشگاه اتومبیل رانی دریافت کنم.

توماس مان طنزپردازی بزرگ

او در سال ۱۸۷۵ در لوبک آلمان به دنیا آمد و نویسندگی را بسیار زود آغاز کرد و به دنبال رها کردن مدرسه صرفا به ادبیات پرداخت. در هیجده سالگی زادگاه خود را رها کرد و به ایتالیا رفت و در همانجا بود که نخستین رمان خود را به نام «بادن بروکها» را نوشت که در ۱۹۰۱ در آلمان انتشار یافت. بیست و شش ساله بود که با همین کتاب به شهرت رسید. برخی منتقدان داستان های کوتاه مان را بهترین آثار او می دانند. مانند: مرگ در ونیز، ماریو و جادوگر، تصادف قطار از جمله شاهکارهای او به حساب می آید. توماس مان در داستان های کوتاه خود فساد اخلاقی درد و جنگ جهانی را باز می نماید و در داستان مرگ در ونیز موفقیت هنرمند نوگرا را بیان می کند و نشان می دهد که تلاش برای آشتی میان اخلاق و زیبایی شناسی به شکست می انجامد. او در داستان کوتاه «ماریو و جادوگر» اعتراض خود را به حضور فاشیسم آشکار می کند. مان در ۱۹۴۷ رمان «کوه جادو» خود را منتشر کرد. این رمان که رویدادهای آن در ۱۹۰۷ تا ۱۹۱۴ آغاز جنگ جهانی اول در یک آسایشگاه می گذرد یکی از آثار شاهکار او محسوب می شود. به این نکته اشاره کنم که وی با ارسال نامه ای سرگشاده به دانشگاه بن به طور رسمی قطع رابطه خود را با آلمان هیتلری نوشت. رژیم نازی هم اموالش را مصادره کرد، کتاب هایش را سوزاند و تابعیت آلمانی او را لغو کرد.

مان رمان چهارگانه «یوسف و برادران» خود را در سال ۱۹۳۷ به پایان رسانید. جلد اول و دوم آن در برلین، جلد سوم و چهارم در وین و استکهلم منتشر شد. نهایتا بگویم این نویسنده بزرگ سخنگوی پرقدرت طنز پردازی و یگانه داستان گوی ماهری بود و در پاییز ۱۹۸۵ در شهر زوریخ چشم از جهان فروبست.

ادامه مطلب خاطرات در گذر زمان...از صفحه ۱۵

به سرعت خودم را به جلو رسانده و نان را برداشتم ولی در حالی نیمه خیز دیدم یک بسته باقلا پایین افتاد و دوباره یک نان بربری، پشتش یک بسته باقالی و کم کم سرعت زیادتر شد و فاصله کمتر و پشت سر هم یک در میان یک نان بربری، یک بسته باقالی از پشت صحنه پایین می افتاد و به چرخش در می آمد! و من مثل مومنین کنار دیوار ندبه یا بعضی مدیر کل های زمان شاه، هماهنگ با ریتم خم و راست می شدم. مسافرین محترم، که حال تبدیل به تماشاچیان مجانی بنده شده بودند، بعضی با تعجب و عده ای قرقرکنان دور و بر ایستاده بودند. بالاخره همه محمولات بنده رسید و من با عذرخواهی از حضار و همکاران، سفارشات متفرق شده را از این طرف و آن طرف جمع و جور کرده و خدا می داند با چه حالی از فرودگاه خارج شدم. وقتی جلو در منزل رسیدم در حالی که سعی می کردم مثل بندبازها تعادل خود و محمولات را حفظ کنم، زنگ در را زدم و همسرم در را باز کرد. به محض دیدن نان ها و باقالی ها که تا مغز کله ام بالا آمده بود گردنی کج کرد و گفت: «همین! کاش می گفتم بیشتر می آوردی!»

و همان جا دم درب خانه تکه ای از نان ها را جدا کرده، مزه مزه کرد و فرمود: «واه واه...خوب بود اول یکیشو امتحان می کردی بعد می خریدی! باشه دفعه بعد!»

ماهنامه پژواک
با درج آگهی در نشریه پژواک، پیشه و خدمات خود را به ایرانیان شمال کالیفرنیا معرفی نمایید!
(408)221-8624

ادامه مطلب دنیای سینما..از صفحه ۱۷

«گردان شکن» گرچه زن است و بالطبع انتظار می رود تا از کاراکتر زن فیلم حمایت کند، اما برعکس، تمام مشکلات را از کاراکتر زنش ناشی می داند و در جایی که احساسات زنانه او را به راحتی بازگو می کند، اما کاراکتر مردش را برخلاف انتظار، فردی حرفه ای، قابل اعتماد و احترام برانگیز نشان می دهد و سعی نمی کند در رابطه آنها مرد را منفی جلوه گر کند.

بازی هر دو بازیگر دیدنی است بطوری که کاراکترهای خود را آنچنان ایفا می کنند که حس رابطه زناشویی را به راحتی به تماشاگر منتقل کرده و او را بخشی از زندگی آنها قرار می دهد.

«گردان شکن» یکی از امیدهای قابل توجه سینمای امروز است که گرچه فیلمش را باید آلمانی تلقی کرد ولی می تواند با توجه به فرهنگ ایرانی اش، در هر زمینه و فضایی، فیلم بسازد و تماشاگر را مجذوب خلق شخصیت هایی بکند که کمتر از دید و لنز یک زن فیلمساز دیده شده است.

قبل از پایان تابستان

سه دوست دانشجوی ایرانی در پاریس تصمیم می گیرند برای چند روزی به مسافرت بروند. یکی از این سه نفر قرار است به ایران بازگردد و این سفر به منظور دیدار آخر آنهاست. آرش، جوانی که عازم ایران است نتوانسته با فرهنگ و محیط فرانسه خو بگیرد و انگیزه بازگشت او به همین دلیل است. «قبل از پایان تابستان» در واقع فیلمی جاده ای است که در سینمای غرب بسیار مرسوم است. اما این فیلم جاده ای به سبک ایرانی اش حرف چندانی برای گفتن ندارد و صحبت های پیش پا افتاده میان این سه تن هم چندان جالب نیست تا تماشاگر آن را پیگیر شود. ایده خوب است، اما پای اصلی اش که همان فیلمنامه باشد سخت می لنگد.

نکته دیگر اینکه بارها در فیلم های ایرانی دیده ایم که شخصیت این فیلم ها از میان افراد عجیب و غریب انتخاب می شوند یا مفلوج هستند یا کر یا لال یا جثه فوق العاده ای دارند (چرایش معلوم نیست- جز اینکه می خواهند حس ترحم تماشاچی را جلب کنند). از اینجا نیز یکی از این سه نفر، جوان فربه ای است که بارها روی اندامش تاکید می شود. فیلم به راهش در جاده بی انتها ادامه می دهد، شب می شود، روز می شود، اما صحبت ها چندان جالب نیست تا داستان را تعقیب کرد. هرکدام خاطره ای تعریف می کند، از علاقه شان به شراب بارها صحبت می کنند شاید به خاطر اینکه از فضای موجود در ایران امروز فاصله بگیرند. بالاخره این فیلم جاده ای با یک شعار طولانی پایان می گیرد.

همانطور که گفته شد ایده فیلم خوب است ولی انتظار چندانی از گفتار این سه دوست که مثلا خاطرات مشترک خود را با هم درمیان می گذارند نمی توان داشت چون خاطرات آنها برای کسی جز خودشان جالب نیست و به خاطر همین فیلم نمی تواند با تماشاگر رابطه برقرار کند و از محدوده خود فراتر برود.

فیلم را «مریم گورماق تیغ» متولد ژنو سوئیس ساخته که این سومین فیلم او بعد از «روح جنی ام» و یک فیلم کوتاه است.

ادامه مطلب تازه های دنیای پزشکی...از صفحه ۲۵

نکته مهم اینکه زردچوبه با این همه خواص گوناگون، به خوبی جذب بدن نمی شود و به همین دلیل نوع صحیح آن را بایستی مصرف کرد و به مطالب زیر هنگام خرید توجه کرد.

قدرت اثر (Potency): نوعی را پیدا کنید که تا ۹۵٪ مواد موثر را دارا باشد (۹۵٪ Curcuminoids). بعضی از انواع تا ۵۰درصد غنی هستند که کافی نیست.

میزان اندازه درمانی: میزان صحیح مصرف آن ۱۰۰۰ میلیگرم در روز می باشد. گاهی فرآورده ها تا میزان ۵۰ میلیگرم را توصیه می کنند که بسیار کم و ناچیز است و تاثیر چندانی ندارد.

جذب در سیستم گوارش: از قدیم زردچوبه را همراه با فلفل سیاه مصرف می کردند و دلیل آن این است که فلفل سیاه میزان جذب زردچوبه و ماده موثر آن را تا ۲۰۰۰درصد بالا می برد.

قیمت: بعضی افراد فکر می کنند اگر فرآورده گران تر باشد، بهتر است. در این مورد توجه کنید که فرآورده ای به قیمت ۳۰ دلار برای یک ماه کافی است و پول اضافی ندهید.

در حال حاضر در بازار داروئی در آمریکا فرآورده های متعددی وجود دارند.

طبق تحقیقات انجام شده توسط بعضی از محققین و خود بنده، فرآورده زیر از بقیه فرآورده ها بهتر است که بنام Curcumin2K نامیده می شود.این فرآورده حاوی ۱۳۳۰ میلی گرم یعنی تا ۹۵درصد ماده موثر کورکومین را همراه دارد. هر کپسول این فرآورده حاوی مقدار ماده موثری است که برابر ۳۰ کپسول فرآورده هایی است که حاوی ۵۰ میلی گرم کورکومین می باشند. همراه این فرآورده مقدار ۲۰ میلی گرم فلفل سیاه می باشد که میزان جذب کورکومین را تا ۲۰۰۰درصد بالا می برد. این باعث می شود که افراد از همه خواص ذکر شده در کورکومین استفاده کرده و عوارض ذکر شده را از بین ببرند. میزان مصرف این فرآورده فقط ۲ کپسول در روز می باشد که سریعا اثر کرده و اثر آن به مدت طولانی باقی می ماند. قیمت این فرآورده در بازار رقابتی مواد گیاهی قابل تحمل بوده و از نظر اقتصادی مقرون به صرفه می باشد.

ادامه مطلب جدایی حکومت با...از صفحه ۱۰

هر سه دین تک خدایی- هریک جداگانه- معتقد به «حقیقت انحصاری» کیش و آیین خود هستند و در هر یک از آنها طبقه روحانی «حقیقت مطلق» و «حق حکومت» را از آن خود می داند. با چنین استدلالی هر کیش و آیینی دیگر باطل، برخطا و هواداران آن کافرند. با گذشت زمان، در جامعه های مسیحیت و در سرزمین های اسلامی- هریک در زمان گسترش خود- طبقه روحانی دین و مذهب را به سازمان، نهاد یا دستگاهی اجتماعی تبدیل می کند. در طبقه روحانی «سلسله مراتب» به وجود می آید و مذهب کاتولیک از این نظر به یکی از پیشرفته ترین و تکامل یافته ترین نهادهای مذهبی تبدیل می شود.

همان طور که پیشتر هم اشاره شد تا پیش از پیدایش نظریه یکتاپرستی و انحصاری بودن حقیقت، در بسیاری از قوم ها و جامعه ها اندیشه چند خدایی وجود داشت و حقیقت مطلق- دست کم از نظر دینی و مذهبی- وجود نداشت. حاکم بزرگ یا شاه، روحانی بزرگ نیز بود و هنوز دین و مذهب برای خود دستگاه یا نهاد جداگانه ای پدید نیاورده بود. مقام های روحانی دست نشانده حاکم بزرگ یا شاه بودند و دین جزء کوچکی از حکومت و دولت به شمار می رفت. این ویژگی ها در تمدن های یونان باستان و نیز در روم باستان وجود داشتند. با نبودن نظریه یکتاپرستی و در غیاب اندیشه خشونت آمیز دست داشتن به «حقیقت مطلق» مدارای دینی یا همزیستی مذهبی بین مردم وجود داشت. در یونان باستان حتی پس از پیدایش نوعی حکومت جمهوری، حکومت و دین یکی هستند و سازمان دینی واحد وجود ندارند. در یونان مقام روحانی بزرگ به مزایده گذاشته می شده و از آنجا که این مقام درآمد فراوان داشته هرکس که پول بیشتر می پرداخته به آن دست می یافته است.

در روم باستان نیز حاکم، شاه یا امپراتور رهبر روحانیت نیز بوده است. در برخی از دوران ها روحانی بزرگ از سوی رهبر کشور یا رییس حکومت تعیین می شده است. برخی از امپراتوران نیرومند چون «ژولیوس سزار» خود به تنهایی رهبر حکومت و روحانی بزرگ بوده اند. در دوران های باستانی نیز افزایش قدرت طبقه روحانی با فساد در دستگاه دین همراه بوده و اعتقاد زمامداران حکومت و مردم به روحانیان کاهش می یافته است. برخی از امپراتوران می کوشیده اند تا اعتبار و ارزش دستگاه دین و مذهب را بالا ببرند و هدف اصلی آنان از توجه به روحانیت پیش برد هدف های سیاسی دستگاه حکومت بوده است. در بسیاری از جامعه های باستانی و در بیشتر این تمدن ها حاکمان، پادشاهان و امپراتوران از روحانیت به عنوان وسیله ای در دست دولت و حکومت بهره برداری می کرده اند. برای نمونه، در روم باستان امپراتوری به نام «آگوستوس» که جانشین عموی خود «ژولیوس سزار» می شود او را یکی از خدایان اعلام می کند و خود نیز پس از مرگ یکی از خدایان اعلام می شود. به این ترتیب نوع ویژه ای از «دین دولتی» وجود داشته است. حاکمان و امپراتوران روم باستان به همزیستی مذهبی یا «مدارای دینی» اعتقاد داشته اند. با نظریه های دینی و با طبقه روحانی سایر ملت ها تا زمانی که منافع سیاسی آنان به خطر نمی افتاده مدارا و شکیبایی نشان می داده اند. خدایان سرزمین های فتح شده را می پذیرفته اند و از ملت های مغلوب انتظار داشته اند آنان نیز خدایان رومیان را بپذیرند و امپراتور را مقامی آسمانی بدانند. در پاره ای از دوران های روم باستان، «امپراتور پرستی» رایج بوده است. بی توجهی به خدایانی چون «آپولو» و «ژوپیتر» گناه چندانی نبوده اما نپرستیدن امپراتور یکی از گناهان بزرگ شمرده می شده است.

اندیشه حاکمیت دین بر جامعه در دوران پیامبر بزرگ یهودیت، موسی، گسترش بسیار می یابد و این رهبر دین و حکومت در قوم کوچک یهود نخستین حکومت خدایی را که از آن به نام «تئوکراسی» یا «حکومت خدا» یاد می شود بنیاد گذاری می کند.

قدرت گرفتن طبقه روحانی در مسیحیت گرچه در آغاز با فراز و نشیب های بسیار روبرو می شود اما با گذشت قرن ها امپراتوران و دولت های اروپایی به این دین تازه گرایش نشان می دهند. رفته رفته روحانیان مسیحیت آن چنان قدرت را قبضه می کنند که در برخی از دوره های قرون وسطی امپراتوران به زیردستان آنان تبدیل می شوند.

ادامه مطلب دندان کشی...از صفحه ۴۵

طریقه اش در دندان کشیدن این بود که داروئی مایع به اطراف دندان می مالید و با چاقو گوشت دندان را از او جدا می کرد و پس از دو سه دقیقه آن را با پارچه گرفته، یکی دو تکان به اطراف داده، جاکن نموده و بیرون می کشید. بعد از آن گردی در آب سرد حل کرده و به بیمار میداد که در دهان می گرفت و جراحت جای چاقو را التیام می بخشید.

دندان سازی به معنای واقعی که دندانی ساخته در دهان بگذارند، چنانکه امروز می کنند و به نام دندان مصنوعی شناخته شده است، هنوز رسم نشده بود و از کارهای غیرقابل قبول مردم و از مذاکرات و داستان های عجیب و غریبشان بود که با تردید برای هم تعریف می کردند! ظهور آن در تهران یکی از جانب دندانهایی که در دهان پیرپاتال های از فرنگ برگشته دیده می شدند بود و بعد از آن دندانهایی که توسط همین استپانیان کم و بیش ساخته شده افسانه اش را با لباس حقیقت می پوشانید، اما با این همه هنوز مردم آن را قبول نکرده و مورد تاییدشان قرار نمی گرفت. وای بحال بنده خدایی بود که شناخته شود دندان مصنوعی در دهانش می باشد که راه و نیم راه جلوش را گرفته و واقعیت آن را جویا می شدند که باید دهان گشوده بنظرشان برساند و در آخر هم خود دندان را که منکر بوده می گفتند آنها دندان های سگ های مرده می باشد که کنده جفت و جور می کنند و لثه آن را که آب کرده، رگ و پی مرده ها می دانستند و حاصل این مسائل آنکه دندان مصنوعی گذار از آنجا که استخوان و اعضای مردار در دهانش می باشد نه تنها غذائی که خورده و یا آبی که می نوشد حرام و مردار، بلکه نماز و روزه اش هم نادرست و خراب می باشد! تا کم کم که تاریخچه و داستان دندان مصنوعی که اولین بار برای پادشاه انگلستان ساخته شد و البته اگر چنین اجزائی در آن بکار برده می شد هرگز او حاضر به قبول آن در دهان خود نمی گردید شایع گردید و بعد از آن دندان مصنوعی (ستاراف) یکی از مهاجران قفقازی که درچهار راه لاله زار نجاری داشت و می گفت دندانهایش تماما مصنوعی است که تماما را یکی یکی درآورده مصنوعی جایش کاشته اند که اصلا لثه نداشت و تعریف هایش سرزبان ها افتاد و جنس دندان های مصنوعی و لثه آن که از صدف و مواد می باشند و معرفی های پسندیده از آن تا اندک اندک مورد قبول قرار گرفت و دندان سازهایی با تابلوهای (مسنن) و (سنایا) و (مسنن السلطنه) و (مسنن الملک) و مانند آن پا به عرصه وجود نهادند.

نظافت دندان و تقلید قزوینی ها

دندان از بی اهمیت ترین اعضای بدن بود که کمتر توجهی بدان مبذول می گردید و هر بلا که از شکستن قند و نبات و بادام و پسته و فندق و هسته جات و امثال او بود سر آن در می آوردند و نظافت آن را که سال به سال رعایت نمی کردند. دندان ها همگی زرد و سیاه و زنگ زده و افتاده، و ناقص که در کمترین دهانی از بالغین دندان تمیز قشنگ سالم به چشم می آمد و از توصیه بزرگترها به کوچکترها فقط آنکه چیز سفت با دندان نشکنند و سرد و گرم شدید که بالای هم باشد نخورده، نیاشامند و از نظافتشان در جهت دندان اینکه سرنماز به نماز چوب مسواکی که نوعی چوب بنام (چوب مسواک) و نرم و ریشه دار بود و جایش در جانماز بود و مسواک کردن با آن ثواب داشت؛ به دندان بکشند و گاهی آن را با انگشتی که به نمک بزنند بشویند و با چوب جارو، چوب کبریت آن را خلال نمایند، چنانچه این چوب خلال از واجبات هر سفره مهمانی بود که بعد از صرف غذا و دست و دهان شوئی که آفتابه لگن به گردش می آمد چوب جاروهایی هم که از جارو قزوینی با ساقه های نازک یکنواخت محکم بود در بشقاب جلو مهمان بگیرند و در این زمینه نمایشی هم داشتند که از قول قزوینی ها در می آوردند که وقتی سفره مهمانی برچیده می شد و سلمانی ضیافتچی با آفتابه و لگن وارد می شد. لُنگی جلو کمرش بسته بود بجای حوله اش بکار میرفت و جارو چزّه (جاروفراشی) ای به عقبش که بجای خلال می آمد و چون آب دست ریخته می شد و مهمان دست و دهان خود را آب می گرفت سلمانی با یک حرکت جلوش را بطرف او پیش میداد یعنی حوله تعارف می نمود و چون دست و دهان خشک میشد چرخیده پشت میکرد و عقب خود را بطرفش پرت می کرد و جارو را بصورتش میزد که یعنی خلال حاضر است!

داروهای دندان و معالجات آن

اگر دندانی کند می شد می گفتند این مقدمه دندان درد است که باید آن را با آب نمک غلیظ شستشو نمایند، با کباب گرم بگذارند، یا ساقه خرفه بجوند. اگر دندانی پیله می کرد لعاب کتیرا، نشاسته، آب گرم دمادم در دهان می گرفتند و از بیرون دستمال آب داغ می انداختند. برای سفید شدن دندان و خوشبو شدن دهان با پوست انار سائیده، یا مازو، یا مورد، یا زاک سیاه، یا صمغ مسواک می کردند، به این صورت که انگشت به آب تر کرده به هر یک از آنها که خواسته کوبیده و از الک گذرانده بودند زده به دندان می کشیدند.

اگر دندان درد از سردی بود می گفتند که باید فلفل یا زنجبیل سائیده بر آن گذارند، یا عسل و فلفل بمالند. اگر از گرمی بود می گفتند باید سرکه و گلاب و کافور و تریاک بمالند. اگر از باد بود باید بادیان و زیره را جوشانده نیمگرم پای دندان بگیرند، یا بادیان جوشانده با نبات بخورند، که این (باد) دندانی که درد شدید عارض می نمود بسیار در اذهان بود. غالبا هر نوع درد دندان را از باد می دانستند که باید آن را با دعا بادبندی نمایند، مخصوصا که سابقه ای به این اسم یعنی باد دندان در گلستان سعدی هم آمده بود:

آن شنیدم که رفت نادانی
به عیادت به درد دندانی
گفت باداست زو مباش حزین
گفت آری ولیک نزد تو این!
بر من این درد کوه پولاد است
چون تو زان فارغی ترا باد است

و این همان درد جانگداز بود که چون حادث می گردید فریاد و فغان مبتلا را به آسمان می رساند و دور اطاق و حیاطشان به دویدن می انداخت تا آنجا که سر به دیوار می کوفتند که ناچار متوسل به بادبندی می شدند

۱-وسیله ای برای بیرون کشیدن دندان
۲-چرک کرون، دمل، آبسه

ادامه مطلب ورزش از نگاه من...از صفحه ۱۴

کیفیت کار یک مربی به هوش و درک او و آدم هایی بستگی دارد که در اطراف او هستند. دستیاران، پزشک و... و این تفاوت بسیاری است بین حدس زدن و تصمیم گرفتن، اغلب دستیاران خوب رابطی هستند بین مربی و بازیکنان، او گادرین منشا را نخواست تا جایی برای هموطن اش ماریو بودی میر باز کند. تحقیقات نشان می دهد که ارتباط بین رقابت و انگیزه به عوامل متعددی بستگی دارد. فرهنگ یک باشگاه و زمینه اجتماعی آن موقعیت خاص و وضعیت رقابت ویژگی های رقابت فعالیت و درگیری ها آن و او بازهم درگیر خواهد شد، با من نام ها نگاه کنید، کادوین منشاء مسلمان، طارمی، رضائیان و... همه همه رانده شده های او هستند. آیا مربیگری روش رفتار ما با بازیکنان ما است؟ بهتر است آقایِ برانکو به این سوال ها پاسخ دهد. مطمئناً بازیکنان باید آموزش داده شوند نه مغز شوئی گردند. خراب کردن اگر حاصلش یک ساختمان تازه نبا شد عمل قابل ستایشی نیست.

آقایان شاید ما باید به خودمان برگردیم تا یک خانه تکانی روحی غبار اندیشه ها را بزدایید. بازدهی کار در تولید نه فقط به کار مداوم، تجربه مربی بلکه به تکامل وسایل تمرینی، زمین تمرین استفاده از تکنولوژی و وسایل اضافی تمرین بستگی دارد. در میان مربیان ایرانی وقتی دانش در حد همان روزها به هدر رفته باقی مانده است که در سالهای پیش بود بدیهی است که بازدهی نیز در لیگ برتر و در میان بازیکنان افزایش نمی یابد، آیا باید زنگ هایی را به صدا درآورد، که هنوز وجود دارند؟ شاید باید از کنفوسیوس کمک گرفت، که می گوید اگر می خواهید برای یک سال برنامه ریزی کنید، برنج بکارید، اگر برنامه ریزی شما برای ده سال است درخت بکارید و اگر برنامه ریزی صدساله می کنید بچه ها را تعلیم دهید.

ادامه مطلب اقاقیا و گل سرخ...از صفحه ۳۲

شکوفه – در درختان میوه شکوفه قبل از برگ پدید می‌آید، مانند شکوفهٔ سیب و شکوفهٔ بادام، و اگر بعد از برگ پدید آید گل نامیده می‌شود، مانند گل به و گل انار. گل ناشکفته را غنچه می‌نامند. در شعر فروغ، شکوفه مکرّر به جای غنچه یا گل آمده است:

در چشمهای لیلی اگر شب شکفته بود/ در چشم من شکفته گل آتشین عشق/ لغزیده بر شکوفهٔ لبهای خامُشم/ بس قصّه‌ها ز پیچ و خم دلنشین عشق (ص ۲۰۰)

[شکفتن شب در چشمان لیلی از آنجاست که لیل به معنی شب است و تسمیهٔ نام معشوقهٔ مجنون بر وجه سیاهی موی او – و به تبع آن، چشمان او – بوده است. مراد از شکوفه در شعر فروغ غنچه است که به لب و دهان بسته و خاموش اشاره دارد.]

اینجا شکوفه‌های گل مریم، بی‌قدرتر ز خار بیابانند (ص ۲۴۹) **[مقصود شاعر غنچه‌ها یا گل‌های بازنشدهٔ مریم است.]**

احساس می‌کنی که دریغ است/ با درد خود اگر بستیزی/ می‌بویی آن شکوفهٔ غم را/ تا شعر تازه‌ای بنویسی (۲۵۷) **[مقصود شاعر باید بوییدن گل یا غنچه باشد، نه شکوفه!]**

(۵)جلالی، بهروز (به‌کوشش)، دیوان فروغ فرخزاد به همراه نگرشی بر زندگی و احوال و آثار او، چاپ هفتم، انتشارات مروارید، تهران، ۱۳۷۹.

(٦)شمیسا، ۱۳۷٦، صفحهٔ ۳٤.

ادامه مطلب سیر و سفری...از صفحه ۲۷

۳- در شاهنامه مانند همه منظوم های حماسی خواننده با عادات گوناگون نقش آفرینان، مبالغات دلپذیر، ذکر انتقام و کینه ورزی و غرور ملی و عشق و نظایر اینها بر می خورد و مخصوصا داستان های عشقی شاهنامه که با عناصر حماسی آمیخته است لطف و زیبایی خاصی دارد.

٤- فردوسی در مقدمه شاهنامه و آغاز داستان ها مطالبی در حکمت و موعظه و عبرت از خود افزوده و ضمن سرودن داستان ها در همان حال که رعایت امانت و صحت نقل را می کرده تصرفاتی برای زیبا کردن بیان و فصاحت کلام و بلاغت آن در بیان وقایع می نموده و از این راه بر زیبایی منظومه خود بسیار افزوده است. تصرف شاعر در بیان اوصاف و وصف حال خود و مدایح شاهان هم آشکار است و اگر این اینگونه موارد بگذریم آثار عدم تصرف او در ذکر وقایع و امانت در نقل از همه جای شاهنامه آشکار است.

۵- زبان و اسلوب بیان فردوسی نیز قابل توجه است. این شاعر کم نظیر در بیان افکار و نقل معانی از نثر به نظم و رعایت سادگی زبان و فکر و صراحت و روشنی سخن و انسجام و متانت کلام، به درجه ای از قدرت و مهارتست که سخن او همواره در میان استادان به منزله سخن سهل و ممتنع تلقی می شد و عنوان نمونه اعلای فصاحت و بلاغت داشته است. کسانی که از رموز زبان و ادب فارسی آگهی داشته باشند و صحیح و سالم آن را از مغشوش و معلول تفاوت نهند، و ذوق خداداده با اندیشه سلیم در نهادشان همراه باشد و به مقایسه کلام فردوسی و مضامین و افکار او و طرز بیان آنها با آنچه دیگر استادان سخن فارسی گفته اند، بپردازند در می یابند که فردوسی «الحق هیچ باقی نگذاشت و سخن را به وسعت آسمان و روشنی و زلال آب رساند و به لطف و جمال ملکوتی اراست. نظامی عروضی در وصف سخن استاد بزرگ طوس می گوید «من در عجم سخنی با این فصاحت نمی بینم و دربسیار از سخن عرب هم»

ادامه مطلب بیماران نادری...از صفحه ۳۹

بیماران پروانه ایی یک خانه مجازی هم دارند و شاید چون یک روحانی به نام «سیدحمیدرضا هاشمی» مسئول این خانه است، و در مورد مشکلات این بیماران سخنرانی می کند یا به شهرهای مختلف برای عیادت آنها سر می زند، مشکلات بیماران پروانه ایی بیش ازدیگران انعکاس داشته است.

این روحانی با انتشار ویدیوی سخنرانی اش در نشست بررسی آثار تحریم بر حق سلامت افراد که در روز هجدهم دیماه امسال برگزار شده ، در مورد بیماران پروانه ایی می گوید که از اردیبهشت ماه گذشته، بیماران پروانه ایی پانسمان ندارند.

او در پست دیگری از مرگ دختر هیجده ساله ایی به نام زینب به علت پیشرفت این بیماری نوشته و آرزو کرده است « این کاش نباشیم از آن دسته آدم هایی که درد را می بینند و چشمانشان را می بندند. از آن نهادهایی که با کوتاهی خود آه از نهاد دردمندان درمی آورند.»

کودکان مبتلا به اپیدرمولیز بولوزا به علت یک بیماری ژنتیکی در کلاژن، درگیر تاول ها و زخم های دردناک پوستی می شوند و تعداد زیادی از آنها بعد از یک دوره طولانی تحمل درد، زندگی را وداع می کنند.

«محمد» نوجوان مبتلا به بیماری پروانه ایی با زخم هایی است که سراسر بدنش را پوشانده است . محمد ساکن زاهدان است. جایی که خانه هایش نه آب تمیز بهداشتی دارد، نه امکانات و تجهیزات کافی برای درمان، نه کوچه آسفالت شده و نه مدرسه ایی که همان حوالی باشد، زخم ها تمام جان محمد را جویده اند. او برای رسیدن به مدرسه باید کیلومترها با همه تاول ها و زخم های تنش راه برود. گرد و خاک و باد سرد و گرم می پیچند لابلای تاول ها اما محمد هنوز زنده و نیازمند توجه و بودجه است.

شرایطی که بعد از تحریم ایران توسط آمریکا ایجاد شده در بحرانی تر شدن وضعیت این کودکان بی تاثیر نبوده است.

پدر حسین که فرزندش مبتلا به اچ.یو.اس است از کمبود شدید مایع دیالیز بعد از تحریم آمریکا و مرگ برخی از این کودکان می گوید: «این بیماری به سرعت کلیه بیمار را درگیر می کند به همین دلیل هم دیالیز نقشی مهم و اساسی در روند درمان دارد. فرزند من از شش ماهگی دیالیز می شد اما مایع دیالیز امسال سهمیه بندی شد و کودک من که قبلا سی بسته در ماه مصرف می کرد ناچار شد ماه گذشته به هفت بسته بسنده کند. یا بچه را معطل نگه می داریم تا هی درد بکشد تا مجبوریم مایعی را که اضافه آن دورریختنی است، نگه داریم و خدا می داند چه عوارضی برای کودک خواهد داشت. من به وضوح می بینم که در طول این چند ماه و بعد از تحریم ها حال کودکم واقعا خوش نیست و شرایط او به مراتب بدتر شده است.»

او می پرسد چرا مایع دیالیز که یک داروی تولید داخل است در بازار وجود ندارد؟ چرا هیچ کس بررسی و علت یابی نمی کند؟

«می گویند مواد اولیه آن از خارج وارد می شود و توی کمرگ و در جریان ترخیص گیر کرده بعدش هم ماجرا برخورده به جریان اعتصاب کامیون دارها. آنها نمی دانند هر روز که می گذرد مقاومت کودکان معصوم ما کم و کمتر می شود. بچه های ما قربانی بی تدبیری و عدم حمایت مالی سیستم سلامت هستند. آنها حتی یک آمار واقعی و قابل استناد از این بیماران نادر ندارند.»

ادامه مطلب لی هانت...از صفحه ۵

ابراهیم هنگامی که می‌فهمد مهمانش آتش‌پرستی است، در شب طوفانی او را از چادر خود بیرون می‌کند و خداوند خطاب به او می‌گوید:

سروش آمد از کردگار جلیل به هیبت ملامت‌کنان کای خلیل
منش داده صد سال روزیّ و جان تو را نفرت آمد از او یک زمان
گر او می‌برد پیش آتش سجود تو با پس چرا می‌بری دست جود؟(۱٤)

این داستان، که جامی (۱۵) هم آن را به نظم درآورده است، از باب دوم بوستان است و هانت آن را با زبان ساده و منسجم و توراتوار بازگو می‌کند و می‌گوید که آن را از آثار بنجامین فرانکلین گرفته است. فرانکلین نیز این قطعه را بدون هیچ مأخذی تحت عنوان «تمثیلی در ایذا و آزار» آورده است. وقتی که آن را در آثار روحانی و عالم بزرگ دینی قرن هفدهم جرمی تیلر(۱٦) یافتند، فرانکلین متهم به سرقت ادبی شد. ولی به نظر می‌رسد که فرانکلین این قطعه را در جایی دیده و بی‌آنکه مأخذش را پیدا کند آن را برای دوستش هانری لرد کیمس (۱۷) فرستاده است و او هم آن را در چاپ دوم کتاب طرح‌هایی از تاریخ بشری (۱۸) جای داده است. (۱۹)

در سال ۱۸۵۰، هنگامی که لی هانت دنبال مطلبی برای مجلهٔ چارلز دیکنز به نام آثاری برای خانواده (۲۰) می‌گشت، دوستش جان فاستر گفت که در آخر اعتزازی برای مدارای مسیحی (۲۱) داستانی به نام «ابراهیم و آتش‌پرست» هست که درخور شعر شدن است. (۲۲)

داستان در واقع در آخر کتابی از تیلر به نام بحثی دربارهٔ آزادی پیشگویی (۲۳) آمده است و چون منبعی یهودی یا توراتی برای آن یافت نمی‌شد، مدت‌ها ویراستاران آثار تیلر نمی‌دانستند آن را چگونه توجیه کنند.(۲٤) عاقبت رجینالد هبر، ناشر آثار جرمی تیلر، آن را در بوستان سعدی یافت. به احتمال زیاد تیلر آن را از مقدمهٔ کتاب چوبدستی یهوه (۲۵) اثر جورج جنشس گرفته است، که چنان‌که گفته شد اولین مترجم گلستان به لاتینی در سال ۱٦۲۱ بود. جنشس «ابراهیم و آتش‌پرست» را از آثار عبرانی ترجمه نکرده بلکه آن را از سعدی گرفته است و داستان فقط در یکی دو مورد با اصل فارسی فرق دارد. جرمی تیلر، بی‌آنکه توجهی به مأخذ داستان داشته باشد، آن را به انگلیسی درآورده است. لی هانت از طریق تیلر و فرانکلین، که در اساس یکی هستند، داستان را به نمایشنامهٔ منظوم کوچکی تبدیل کرد. نبوغی که لی هانت در نوشتن آثار اخلاقی داشت در این اثر به‌خوبی جلوه‌گر است.

1- Mrs. James Fields, A Shelf of Old Books, London, 1984, p. 64
2- "Leigh Hunt's Poetry," Macmillan's Magazine, vi. p. 245, (1862)
3- Wallace and Fawdown
4- Edmund Blunden, Leight Hunt: A Biography, London, 1930, p. 32
5- Ed. Gibbon, The History of the Decline and Fall of the Roman Empire, ed. H. H. Milman, 2nd ed. 1838, vol. x, p. 323. Francis Gladwin, The Persian Monshee, Calcutta, 1801, p. 3
6- Kensal Green
7- The Life of Leigh Hunt, by Cosmo Monkhouse, London, 1893, p. 238
8- Adhem" in La Bibliothéque Orientale
9- Poetical Works, Leigh Hunt, ed. H. S. Milford. Oxford, 1923, p. 94
10- Poetical Works, Leigh Hunt, ed. H. S. Milford. Oxford, 1923, p. 94
11- The Poem of Felicia Hemans, London, 1872, p. 417
12- Bibliothéque Orientale, articles, Barmekian and Lokman
13- Hunt, Poetical Works, p. 103
١٤-سعدی، بوستان به تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی، ۱۳٦۹، ص۸۱
15- No. 34 in A Persian Anthology, E. G. Browne, London, 1927
16- Jeremy Taylor (1613-1667)
17- Henry Lord Kames
18- Sketches of the History of Man
19- B. Franklin, Complete Works, ed. by John Bigelow, (New York, 1887-88), vol. V, p. 375
20- Household Words
21- Apology for Christian Toleration
22- Hunt, Works, P. 707
23- A Discourse of the Liberty of Prophesying
24- The Whole Works of ... Jeremy Taylor, ed. by R. Heber, London, 1822, vol. 8, p. 232
همین داستان در دو منبع زیر هم آمده است:
The Asiatic Miscellany, Calcutta, 1789, Edwin Arnold, Pearls of Faith, No. 15
25- G. Gentius, Historia Judaica: Amsterdam, 1651

Continued from Page 60

Robert Kraft....

Incredibly, Epstein slept just 13 months in a county jail and was allowed to leave for work every day. Even worse, as the Herald's Julie K. Brown (a former Daily News colleague and friend) reported in her Polk Award-winning series, Epstein's victims were never informed of his sweetheart deal or allowed to weigh in. On Friday, a judge ruled that Justice Department lawyers broke the law in their handling of the deal. The man who oversaw all of this — the then-U.S. Attorney for Miami, Alex Acosta — has moved on. He is still the U.S. Secretary of Labor, appointed by Epstein's friend President Trump.

Indeed, Epstein's teen-sex-abuse equivalent of shooting a man on Fifth Avenue and getting away with it was clearly made possible by his many powerful friends — including not just Trump but also former president Bill Clinton, a frequent flier on Epstein's plane that was dubbed (no, you can't make these things up) "the Lolita Express." His lawyers who negotiated his cushy deal included Alan Dershowitz (now also accused of Epstein-related sexual shenanigans) and Kenneth Starr. Their work only proved that there are two systems of justice in America — one for the 1 Percent and another for the rest of us.

Ironically, the escapades of Palm Beach's Billionaires Gone Wild have played a key role in making more and more Americans woke to our three-ring circus of power imbalance — income inequality, the patriarchy, and white privilege — and how closely locked those circles have become. It's not just sex crimes. Remember the failure to hold any rich folks accountable for crashing the world economy in 2008?

Or reflect, for just one moment, on Robert Kraft's National Football League. Players linked to violence and abuse toward women are welcomed back into the NFL after Epstein-caliber wrist slaps, while the one player who dared question police brutality toward African Americans was blackballed for two years. Don't be shocked, shocked when Bob Kraft gets off easy from the league.

Yet the absolute peak for the tyranny of America's billionaire patriarchy could also mean the beginning of its end. That would be the election of Trump in 2016. Like his friend Epstein, Trump got away with stunning sexual misconduct on the road to the White House — caught on tape bragging about groping women's private parts and also accused of various sexual misconduct by 22 women. Only later did we learn that Trump's fixer and now convicted felon Michael Cohen had engineered large payoffs to two women to keep their stories of extramarital affairs with Trump out of the media right before Election Day.

But the fact that such a man could be elected president woke up a slumbering giant. Millions of women took to the streets to protest on the morning after Trump's inauguration. That show of solidarity helped encourage others who'd been abused by powerful men and shamed into silence to instead tell their stories in the #MeToo movement, bringing down men like Harvey Weinstein so accustomed to getting away with it. In November 2018, a surge of female voters elected a new Congress with a powerful core determined to do what once had seemed unthinkable: Hold America's billionaires to account.

I don't think it's crazy to draw a straight line between the patriarchal abuses of men like Epstein and Trump to growing public support for not-so-radical ideas like Sen. Elizabeth Warren's wealth tax, a levy on those with a net worth of more than $50 million, or Rep. Alexandra Ocasio-Cortez's suggestion of a 70 percent marginal tax rate similar to what was assessed in America in the booming 1950s and '60s. It's one side of an equation that seeks a fairer, just America where some folks aren't forced into bankruptcy by a hospital bill or held back by massive college debts while a privileged class gets away with high crimes and misdemeanors. But in addition to economic justice, America needs more justice, period. It's not just revenge to say that Robert Kraft, Jeffrey Epstein. and — yes, Donald Trump — need to pay a price for what they've done. In the end, we won't have the America we need until we listen to the women they abused and enslaved, restore their humanity, and help set them free.

We wish you a very Happy Nowruz

Nowruz 2019/1398

Wednesday, March 20th at 2:58pm

Nowruz is a festival of new spring,
Of daylight spring,
A holiday for Zoroastrians,
A celebration of renewal and rebirth.

The day the sun crosses
the celestial equator,
Bringing victory annually,
for the spirit in a glorious coming,
that helps one visit and spread a carpet,
a cover for love.

Sharing comes to the fore, ourselves
as sisters and brothers
A donor-ship which is rounded on
the Persian household table.
Thus around the carpet and table
all gather.

Through it a cloth,
of all seven of seven.
All with, sabzeh, samanu, seeb
Senjed, seer, somaq sumac berries
and serkeh.
Of many dishes, a gift-ship.

It's Cherubs herald life- births
and more blessings on us
for a better world
a burdenfree peaceful place
for you and me.

Felix Emeka George

Robert Kraft, Jeffrey Epstein, Donald Trump and a day of reckoning for America's billionaires

Will Bunch

He could have gone anywhere, but Robert Kraft — one of the 100 richest men in America, owner of the Super Bowl champion (sigh) New England Patriots — went to the Orchids of Asia Day Spa, in a less-than-nondescript strip mall in Jupiter,

Fla. He was takin' care of business, according to police, behind dark-tinted windows promising "Massage Therapy" and beige circa-1970s stucco, right there between the game shop and the nail salon and the newly renovated Thai restaurant.

Police said Kraft's chauffeur would take the 77-year-old billionaire for the roughly 30-minute drive from Palm Beach, home to his newish $29.5 million Spanish-style mansion on Ocean Boulevard, as well as to Mar-a-Lago, where he's known to socialize with President Trump.

Bob Kraft is reportedly worth $6.6 billion. The price for a half hour at Orchids of Asia — where authorities on Friday said Kraft solicited prostitution, the charges brought after cops filmed him allegedly having sex with workers on two separate occasions — is $59.

It's easy to make the pathos of a pompous billionaire caught up in a sex sting into the butt of jokes — especially when every red-blooded American west of Hartford absolutely hates Kraft's football team — and on social media thousands of people have been doing exactly that. Totally understandable. But it's important to take a deep breath and remember — this isn't really "a sex scandal." The real scandal here is the gross imbalance of power involving women who were held in a form of human bondage to serve as objects of gratification for powerful men intoxicated by their belief they can get away with anything.

That's because for decades, men — and that's who we're talking about here, men — with thick wads of bills and friends on the golf fairways of power have gotten away with everything. There's a reason that a billionaire like Donald Trump could fantasize about shooting somebody in the middle of Fifth Avenue in broad daylight and getting away with it, because everything short of that has already been gotten away with. But Kraft's embarrassing arrest comes at one of those rarest of moments — when everyday people are suddenly realizing who doesn't have power in America, who does, and that something can be done about this.

There are actually two cases involving billionaire Palm Beach neighbors that are blowing up right now — those of Kraft and the convicted teen-sex-abuser Jeffrey Epstein. In different ways, both men exploited women who were very young and very poor — and whom they considered disposable.

The women who serviced Bob Kraft were lured to America, typically from China, and promised a better life through legitimate massage-therapy work. According to local law-enforcement authorities who last week shut down not just the Orchids of Asia but five other spas and massage parlors along Florida's Gold Coast, these women were brought to an alien land halfway across the world from home and then pressured into prostitution with no days off and "minimal" hygiene. They lived in spartan quarters right there on the premises, so they can work until all hours of the night, having sex with 1,500 men a year.

These modern-day sex slaves worked for a clientele that were the supposed pillars of the affluent zip codes in and around Palm Beach — members of the clergy and respectable business people, including, according to police, at least one other billionaire, Massachusetts equity fund owner John Childs. Childs has also donated a whopping $4.3 million to Republican causes, presumably to elect "family values" candidates. Did Childs, Kraft and these other paragons of civic virtue realize that they were subsidizing slavery? That doesn't matter — what's so galling is that they didn't care, that the word wasn't even in their vocabulary.

Will Kraft get away with this? If his case goes down anything like that of his Palm Beach neighbor Epstein, he just might. Epstein, a former Bear Stearns partner and billionaire financier, was accused of sexually abusing dozens of underage teen girls at his Palm Beach mansion between 2001 and 2006. The investigation began in 2005 with a tip to Palm Beach police about a 14-year-old girl who'd been brought there and paid $300 to strip and massage Epstein. A lengthy FBI investigation led to molestation allegations against Epstein from 36 different girls, many of whom were lured from troubled homes in what the Miami Herald later described as "a cultlike scheme."

But the billionaire's young victims were eventually abused not once but twice — first by Jeffrey Epstein, and then by the U.S. Justice Department. Its prosecutors — presented with a mound of evidence on the scale of a Jerry Sandusky or a Bill Cosby — agreed to a stunning slap on the wrist. Epstein was allowed to plead to just one state felony charge of soliciting prostitution and granted immunity from federal charges. Coconspirators — known and unknown, potentially including the rich and powerful of Palm Beach — also got immunity.

Continued on Page 59

SHAWN ANSARI PRESENTS

Shawn Ansari
ShawnAnsari.com
(408) 529-4574
DRE: 01088988

نامی آشنا و مشاوری مطلع و مطمئن
در امور خرید و فروش املاک در بِی اِریا
با بیش از ۲۸ سال تجربه

Expertise You Need, Results You Can Count On!

Sahar Binesh
sbinesh@apr.com
(408) 348-9197
DRE: 02061674

3424 Cecil Avenue
2bd/1ba, 1207+/-sf 8775+/-sf lot

1156 La Terrace Circle
2bd/2ba, 1138+/-sf 438+/-sf lot

2288 W. Hedding
4bd/2ba, 1638+/-sf 10808+/-sf lot

3569 Brothers Lane
4bd/3.5ba, 2462+/-sf 3049+/-sf lot

1719 Lawrence Road
5bd/3.5ba, 2556+/-sf 2597+/-sf lot

1713 Lawrence Road
5bd/3.5ba, 2556+/-sf 2597+/-sf lot

1705 Lawrence Road
4bd/3.5ba, 2440+/-sf 2868+/-sf lot

3563 Warburton Avenue
4bd/3.5ba, 2695+/-sf 2006+/-sf lot

3561 Warburton Avenue
4bd/3.5ba, 2695+/-sf 2006+/-sf lot

3559 Warburton Avenue
5bd/3.5ba, 2556+/-sf 2067+/-sf lot

3565 Brothers Lane
4bd/3.5ba, 2462+/-sf 2657+/-sf lot

3567 Brothers Lane
4bd/3.5ba, 2462+/-sf 3027+/-sf lot

ALAIN PINEL REALTORS

750 University Ave, Ste. 150, Los Gatos, CA 95032

LUXURY PORTFOLIO INTERNATIONAL®

THE LAW OFFICES OF
CAROLINE J. NASSERI

(800)525-6060

وکیل تصادفات و صدمات بدنی

Accident & Personal Injury Attorney

Caroline Nasseri
Attorney at Law

کارولین ناصری

وکیل رسمی دادگاه های کالیفرنیا و فدرال

با بیش از ۲۸ سال تجربه

- تصادفات اتومبیل، موتورسیکلت و عابر پیاده
- صدمات شدید بر اثر تصادفات
- مرگ بر اثر تصادفات
- صدمات ناشی از حمله حیوانات

1(800)525-6060

هیچگونه وجهی تا قبل از دریافت حقوق قانونی شما در امور تصادفات، از شما دریافت نخواهد شد!

دسترسی به معالجات پزشکی، بدون پیش پرداخت، در اسرع وقت

Tel:(408)298-1500

Fax:(408)278-0488

e-mail: cnasseri62@yahoo.com

Website: carolinenasserilaw.com

675 North First Street, San Jose, CA 95112